



از تاثیر جدی تبلیغ دشمن علیه روحانیت غافل نباشیم



روحانیت جامعه را رها کرده است؛ مردم مقصر نیستند

مباحث

نسخه مکتوب

اگر مردم از دست بروند دین از دست خواهد رفت



دو وجه عاطفی و سیاسی سفر رهبری به مناطق زلزله زده

سایت فکری تحلیلی حوزه و روحانیت

پرونده ویژه:

فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علم و اجتهاد



پرونده ویژه
فراز و فرود
پایگاه مردمی روایت

- ۵ ما مسلمان‌ها انقلاب علمی نکردیم
- ۱۵ هم‌سویی پنج رویکرد باستان‌گرا در مقابل فرهنگ دینی
- ۱۱ پژوهش‌هایی که خواننده نمی‌شوند و به کار نمی‌آیند

- ۲۴ طرح موضوع
- ۲۷ روحانیت؛ پدر مقتدر دیروز، برادر بزرگ‌تر امروز
- ۳۷ نفوذ و محبوبیت روحانیت بعد از انقلاب بیشتر شده است
- ۴۶ آیت‌الله گرامی: اگر مردم از دست بروند دین از دست خواهد رفت
- پافشاری روحانیت بر مناصب قدرت، باعث کاهش محبوبیت این نهاد شده است



- ۶۷ روحانیت جامعه را رها کرده است؛ مردم مقصر نیستند
- ۸۰ روحانیونی که به شوون این لباس آراسته‌اند منزلت بی‌نظیر یافته‌اند
- ۸۶ موافقین و مخالفین از بزرگان و صاحب‌نظران حوزه

سکيلات خورو

- ۹۶ آیا وجوهات را می‌توانیم هرطور که خواستیم مصرف کنیم؟
- ۹۸ درآمد طلاب از پنجره‌ای پرنگار
- ۱۰۴ در استحقاق طلاب برای گرفتن شهریه، از معیارهای عرفی و فقهی خارج نشویم
- ۱۰۶ «صنعت‌انگاری دین» و بودجه‌های میلیاردی مؤسسات حوزوی



نسخه مکتوب سایت فکری، تحلیلی حوزه و روحانیت



بین الملل

مصاحبه با شیخ فاضل السهلانی مدیر مرکز فرهنگی امام

خوئی در نیویورک

۱۰۹

فتوهای که بوی خون می دهند

۱۱۵



تدبیر و سیاست

دین بر ساخته‌ای اجتماعی؛ بررسی نظریه‌ی اعتباریات

مرحوم علامه طباطبائی

۱۳۶

نگاهی به دو وجه عاطفی و سیاسی سفر مقام معظم رهبری

به مناطق زلزله زده

۱۳۰

روشنفکری دینی یا نوخارجی گرایی

۱۳۶

مدیر مسئول:

احمد نجمی

سردبیر:

مرتضی معراجی

مدیر اجرایی:

حامد آقاجانی

طراحی و صفحه‌آرایی:

زهرا موسوی

اعضای تحریریه:

سید مرتضی ابطحی

حسن اجرایی

رضا تاران

سید هادی طباطبائی

علی اشرف فتحی

سید علیرضا موسوی

سید جواد میرخلیلی

آدرس: خیابان معلم، کوچه ۱۲، پلاک ۹۶، طبقه پایین؛ تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۸۱۴

کد پستی: ۳۷۱۵۶۱۵۴۷۸



■ ما مسلمان‌ها انقلاب علمی نکردیم

■ هم‌سویی پنج رویکرد باستان‌گرا در مقابل فرهنگ دینی

■ پژوهش‌هایی که خوانده نمی‌شوند و به کار نمی‌آیند

ما مسلمان‌ها انقلاب علمی نکردیم

سخنان استاد رسول جعفریان در مؤسسه مفتاح کرامت قم

زینب علیزاده

حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان، پژوهشگر تاریخ و استاد دانشگاه تهران، در روز نوزدهم مهرماه ۱۳۹۶ در مؤسسه مفتاح کرامت قم با موضوع «مواجهه علمای حوزه با دانش نجوم» به سخنرانی پرداخت. مشروح سخنان او را می‌خوانید.



و می‌پردازند و این علم را با کمک آیات و روایات تبدیل می‌کنند به علمی که حاصلش ده‌ها کتاب و رساله می‌شود؟ یعنی با استفاده از روایات مداخله می‌کنند در یک دانش طبیعی و سبب می‌شوند یک طیف وسیع در تمدن اسلامی، دانش‌شان متکی به این منابع، به عنوان حرف اول و آخر باشد. اگر کسی هم علیه آن‌ها حرفی بزند و کشف جدیدی داشته باشد متهم می‌شود که تو خلاف قرآن و حدیث گفته‌ای.

هنوز ما خاطره نوشتن رساله تقریباً هفتاد صفحه‌ای بن‌باز را در سال ۱۹۷۲ به یاد

همان‌طور که می‌دانید اهل حدیث هم چندان اهل تحلیل نیستند و معمولاً هر نکته‌ای که می‌گویند با یک روایت همراه است. این روایت می‌تواند حدیث یا اثر باشد؛ یعنی اگر از پیغمبر چیزی پیدا نکردند از صحابه یا تابعین نقل می‌کنند. لذا شما می‌بینید که سی صد حدیث درباره علم نجوم با تعدادی از آیات قرآن در خصوص نجوم آورده است. بحث من همین است که علمای دین کارشان چه ارتباطی با علم نجوم دارد؟ چطور در کنار کار فقهی و تفسیری و اخلاقی به علوم طبیعی پرداخته

موضوع من قدری متفاوت از عنوان موضوع‌شناسی فقهی است و مربوط می‌شود به برخوردی که علمای شیعه در اواخر دوره صفوی با بحث نجوم، به عنوان یک تجربه و یک مورد با ارزش داشته‌اند. برای مقدمه جمله‌ای از خطیب بغدادی - که در ابتدای رساله‌اش درباره نجوم آمده - را عرض می‌کنم. او می‌گوید: «مدتی پیش کسی از من پرسید ورود در امر نجوم امر محمودی است یا مذموم؟». خطیب بغدادی مانند بقیه کتاب‌هایش بحث علم نجوم را در قالب روایات دنبال می‌کند.

داریم که در اثبات کفر کسانى نوشته بود که معتقدند زمین به دور خورشید می چرخد. البته بعدها بن باز از این نظریه برگشت. او با آیات و استدلالات قرآنی ثابت کرده بود که خورشید دور زمین می چرخد! رساله‌ای هم در مورد امکان رسیدن به کره ماه نوشته است. بن باز در تسلط به منابع حدیثی استثنایی بود و یقین داریم که در این جهات قصد و بیماری نداشته که بخواهد حقیقت را شکل دیگری منعکس کند. او در مقابل چهارصد سال نجوم جدید ایستاده و این رساله را نوشته و گاهی حتی حکم به کفر - یا نزدیک به کفر - داده است. بحث رساله وی برمی گردد به این که علم و دین چه مناسباتی با هم دارند. این بحث را در غرب هم داریم و کتاب‌های فراوانی نیز در این زمینه تألیف کرده‌اند که برخی هم به فارسی ترجمه شده است؛ یکی از بهترین آن‌ها شاید «علم و دین» باشد که سی سال پیش ترجمه شده است. اما در جهان اسلام رابطه علم و دین به چه شکل بوده؟ چطور عالم دین ما رساله‌ای درباره رعد و برق یا طاعون می نوشته است؟ چطور عالم دین

ما از منظر دینی درباره علم نجوم رساله می نوشته و این نوع نگارش‌ها چه تأثیری در برداشته است؟ خصوصاً کتاب مصنف عبدالرزاق را اگر دیده باشید - که قدیم‌تر از آن و آن‌طور مفصل کتاب نداریم - وقتی بحثی

**۹۹ علمای دین در کنار کار
فقهی و تفسیری و اخلاقی به
علوم طبیعی پرداخته و می‌پردازند
و با استفاده از روایات مداخله
می‌کنند در یک دانش طبیعی و
سبب می‌شوند یک طیف وسیع در
تمدن اسلامی، دانش‌شان متکی
به این منابع، به عنوان حرف اول و
آخر باشد. اگر کسی هم علیه آن‌ها
حرفی بزند و کشف جدیدی داشته
باشد متهم می‌شود که تو خلاف
قرآن و حدیث گفته‌ای. ۶۶**

مطرح می‌شود (مثلاً در دیات یا در هر زمینه دیگری از فقه و تاریخ و چیزهایی که مربوط به عرف و فقه است) چند حدیث می‌آورد؛ رفتار امیرالمؤمنین، عمر و ابوبکر را می‌گوید؛

کم که می‌آورد از تابعین هم استفاده می‌کند و در ذهن شما مفهومی از آن بحث را شکل می‌دهد. تک تک کتاب‌هایی که داریم در قرن دوم تبدیل شدند به یک سری مفاهیم ذهنی منسجم و بعد روی این‌ها اجتهاد شد و آرام آرام فقه شکل گرفت. البته بحث من در مورد همین رفتاری است که با علوم طبیعی شده است؛ رفتاری که در نتیجه‌ی آن، کلیاتی که در قرآن درباره شمس و قمر و طب وجود دارد را تبدیل به یک دانش می‌کنند. البته در مورد طب، قرآن، مطلب خیلی کم دارد و صرفاً درباره عسل یک جمله دارد. ۶۰ روایت هم در بخاری در کتاب الطب است و ای‌نها معمولاً کم می‌آورند در این بخش؛ ولی با استفاده از احادیث یک طب درست می‌کنند. در نهایت با همان روشی که عرض کردم، در قرن دوم این‌ها را تبدیل به یک دانش می‌کنند؛ دانشی که قداستی دارد و کلام پیغمبر است و نمی‌توان آن را تغییر داد. سپس آرام آرام این‌طور تلقین می‌شود که مادر این حوزه صاحب یک نوع دانایی و علمی هستیم و نسل‌های بعد این را به عنوان یک دانش تلقی می‌کنند.

الان اگر سراغ آن میراث بروید، می بینید که ده کتاب درباره طاعون هست؛ در حالی که هیچ کس فکر نکرده که طاعون چیست؛ صرفاً بحششان درباره این بوده که وقتی طاعون آمد باید چه کار کنیم؛ اگر کسی به وسیله طاعون مرد شهید است یا نه؛ اگر طاعون آمد آیا ما می توانیم از آن منطقه خارج شویم یا نه!

می دانیم که زمان پیغمبر طاعونی نبوده است و سال ۱۵ یا ۱۶ هجری بود که در شام طاعون آمد و بسیاری از سربازان اسلام در آن جافوت شدند و از همین جا، دیدگاه‌ها مختلف شد و پایه این دانش ریخته شد و تا سال ۱۸۹۸ کسی نمی دانست طاعون چیست؛ یعنی ۱۲۰ سال است که طاعون شناخته شده است. لذا ما فقط یک مشت دانش حدیثی داریم که آثار اجتماعی عجیبی هم دارد. اوایل قرن ۱۹ در کشور مغرب طاعونی آمد و اکثر فقها فتوا دادند که کسی حق فرار ندارد و هزاران نفر آن جا مردند. یک پزشک اروپایی هم که در آن جا بود و مسلمان شده بود، گفت کسی از خانه اش بیرون نیاید؛ چرا که حدس ما

این است که در این رفت و آمدها طاعون بدتر می شود. آن پزشک به خاطر آن حرفش به عنوان جاسوس حبس و زندانی شد؛ با این که مسلمان شده بود. این بزرگ‌ترین طاعون دوقرن اخیر قاره آفریقا بوده است که جمعیت را شاید تا دوسوم کم کرد. با این اوصاف ما صد رساله درباره طاعون داریم؛ از سیوطی، ابن قیم، ابن ابی الدنيا و بسیاری افراد دیگر!

سخن اصلی ام به عنوان مقدمه این است که چطور به خودمان اجازه می دهیم که در حوزه‌ای مثل نجوم وارد شویم و دانشی را شکل دهیم که متکی به احادیث است و بعد از آن نتایجی بگیریم؟ وقتی شما مطالبتان را در قالب صد یا دویست حدیث ارائه می دهید مخاطب گمان می کند شما واقعاً دانشمند هستید و همه جزئیات را می دانید. گاهی ما ستایش می کنیم که چه میراث عظیمی از علوم طبی داریم؛ غافل از این که این دانش، پایه‌هایش به شکلی که گفته شد درست شده است. در این گونه امور عرب‌ها هیچ دانشی نداشتند؛ آلا دانش بدوی. علم نجوم در

میان عرب‌ها وجود نداشت و تصویری که از آن داشتند در حد امور خیلی سطحی بود. وقتی پیغمبر رحلت فرمود، حدیثی نظمی نداشت و اصلاً دست کسی چیزی نبود. یک سری افراد مطالبی که نوشته بودند را نشر دادند. گرچه این‌ها را نه ابوبکر قبول کرد و نه عمر. کسی متوجه نبود که حدیث چه جایگاهی در دین دارد و قرار است کجای دین را تکمیل کند. حتی عثمان هم بالای منبر گفت که کسی حق ندارد حدیث پیغمبر را بنویسد. البته امیرالمؤمنین (ع) سیاستش برعکس بود. تصور کنید شما به عنوان یک مسلمان عرب به عراق رفته‌اید؛ کنیسه‌ها و کتاب‌ها را دیده‌اید و ذهنتان دارد شکل می گیرد. این جا دو جریان درست می شود؛ یکی این که ما باید از خودمان متناسب با افکار بومی خودمان مطلب داشته باشیم؛ دیگری هم ترجمه‌های جدیدی است که از زمان منصور شروع می شود که از زبان‌های یونانی و سریانی می آید. لذا دو پارادایم شکل می گیرد؛ یکی مبتنی بر داشته‌های خودشان در حوزه‌های مختلف علوم

طبیعی و یکی هم بر اساس ترجمه‌ها. از همین رو ما یک نوع طب داریم که از عرب‌های بدوی به ما رسیده است و مثلاً در مورد عود هندی یا ادرار شتر است که برایشان مهم بوده. البته بعدها دنیای اسلام وسیع‌تر شد و تجربه‌های طوایف دیگر هم به آن اضافه شد.

مسلمانان برای ایجاد یک دانش طبیعی خیلی تلاش کردند و به مرور - منهای بحث قبله و اول و آخر ماه - درگیر دانشی به نام نجوم شدند. در مقابل، نجوم یونانی است که کتاب‌هایشان هم ترجمه شد و عده‌ای هم این وسط از درگیری شریعت و حکمت با فلسفه هراس داشتند. در نجوم هم دو مکتب پدیدار شد؛ یک وقت شما طرف‌دار حرف‌های یونانی‌ها هستید که تفسیر خاصی از آسمان دارند و یک وقت هم معتقدید هر چه از بیرون آمده، درست نیست و ما متکی به دانش‌های خودمان هستیم. وقتی به اهل حدیث - همان‌هایی که در بغداد، مسلط بوده‌اند و نبض فکر دستشان بوده و در این حوزه‌ها در قرن سوم دستشان پر از حدیث است - می‌گوییم

«این احادیث کجا بود و چطور در قرن اول خبری از این‌ها نبود؛ آن وقت کتاب نجومی شما در قرن چهارم پنجاه حدیث دارد و کتاب سیوطی یک‌دفعه سی صد حدیث می‌شود؟» این‌گونه توجیه می‌کنند که صحابه پراکنده شده بودند و ما این حدیث‌ها را جمع‌آوری کرده‌ایم. در طب هم همین‌طور است. مثلاً طب‌النبی ابن سنی دینوری در قرن چهارم تدوین شده و کتاب کوچکی است. اما کتاب طب‌النبوی ابن قیّم هشت صد صفحه است.

این است داستان ما در مواجهه علم و دین. تا کنون روی این موارد کار و دقت نکرده‌ایم که چطور بین ما و این دانش یونانی در این حوزه‌ها تأثیر و تأثیری برقرار بوده است. هدفم از طرح این بحث، اثبات مورد خاصی نیست؛ بلکه طرح موضوع می‌کنم؛ چون ما تا همه این رساله‌ها را جمع نکنیم و شکل‌گیری علم و دانش در ذهن مسلمان‌ها - و این‌که چطور این را با دین ارتباط می‌دهند - را نفهمیم، نمی‌توانیم قضاوت کنیم. وقتی علوم یونانی آمد، مسلمان‌ها باید

جدی‌تر می‌شدند؛ مثلاً باید این را در ابتدا حل می‌کردند که چه کسی گفته آسمان‌ها در زندگی ما تأثیر دارند و این ضد توحید است؟ بنابراین، قضیه تبدیل شد به یک مسأله کلامی مهم. بعد هم احکام نجومی پدیدار شد که فلان ستاره که مظهر سردی است با فلان سیاره که مظهر گرمی است اگر نزدیک شوند، زندگی ما کن‌فیکون می‌شود! در طب هم همین بود

۹۹ در قرن ۱۷ که اروپایی‌ها به اصفهان آمدند، دویست سال بود که تکلیف آسمان‌ها روشن نشده بود؛ هم تلسکوپ بود هم ریاضیات نجومی پیشرفت کرده بود. اما در اصفهان حتی یک نفر نمی‌دانست که وضع زمین نسبت به خورشید در تصور جدید تغییر کرده است. ۶۶

که می‌گفتند چرا می‌گویید دارو ما را شفا می‌دهد؟ شما دارید با این حرف برای خدا شریک قائل می‌شوید! گرچه مردم اغلب به این‌گونه مباحث توجه نمی‌کردند و دنبال

داروهایشان می رفتند؛ ولی بحث‌های کلامی مفصلی بود که شما حق ندارید در کار خدا دخالت کنید. این مسأله در باره نجوم خیلی جدی‌تر در جریان بود. در کل، ما هزار سال است که درگیر دانشی به نام نجوم هستیم. بخشی از آن به کار فقه ما می‌آید؛ بخش زیادی از آن مربوط به احکام نجوم است؛ قسمتی مربوط به پیش‌گویی‌های آینده است؛ بخشی دیگر هم مربوط به شناخت آسمان و زمین است که آن‌ها را هم از قرآن استفاده می‌کنیم؛ بیشتر از آن هم حاضر نیستیم فکر کنیم. در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ بحث‌های نجومی متحول شد. در قرن ۱۷ که اروپایی‌ها به اصفهان می‌آیند، دویست سال بود که تکلیف آسمان‌ها روشن شده بود؛ هم تلسکوپ بود هم ریاضیات نجومی پیشرفت کرده بود. اما در اصفهان حتی یک نفر نمی‌دانست که وضع زمین نسبت به خورشید در تصور جدید تغییر کرده است. هیچ اثری در هیچ منبع صفوی پیدا نمی‌کنید که یک کلام از نجوم جدید به این مردم منتقل کرده باشد. ولی تادلان بخواهد

در اصفهان کتاب نجومی و اختیارات و تقویم با حجم‌های ۵۰۰ و ۶۰۰ صفحه نوشته می‌شود! برای این که این ذهن‌ها هزار سال با یک بلبشوی نجومی متشکل از یک‌سری حدیث و یک‌سری حرف‌های هندی و بومی ایرانی و یونانی مخلوط و

۹۹ هیچ اثری در هیچ منبع صفوی پیدا نمی‌کنید که یک کلام از نجوم جدید به این مردم منتقل کرده باشد. ولی تادلان بخواهد در اصفهان کتاب نجومی و اختیارات و تقویم با حجم‌های ۵۰۰ و ۶۰۰ صفحه نوشته می‌شود! ۶۶

مشغول شده بوده و تکلیف کسب دانش در این مملکت روشن نبوده است. من در این جا نمی‌خواهم بحث فقهی کنم؛ بلکه می‌خواهم توضیح دهم که ذهن علمی ما مسلمان‌ها چطور متحول شده و چطور حاضر نبوده‌ایم یک کتاب مطالعه کنیم. یک نمونه خوب، کتاب اختیارات کبیر علامه مجلسی است که چندین بار هم در

نجف و ایران چاپ شده و حدود دویست صفحه است. در این کتاب علامه سعی می‌کند نجوم و جغرافی و علم اختیارات که مربوط به سعد و نحس ایام است به همراه یک‌سری آداب و رسوم تقویمی را یک‌جا به ما منتقل کند. مرحوم مجلسی که اوایل قرن هیجده می‌زیسته است، در آن رساله اسم واتیکان را می‌آورد که البته به اشتباه آنرا دالتان می‌نامیده‌اند. در این کتاب علامه تصویری از آسمان‌ها به شما می‌دهد که این تصویر با دین مخلوط است. بر اساس نظام سعد و نحس، یک سری چیزها را مطرح می‌کند؛ ولی از نجوم جدید در آن هیچ خبری نیست. این وضع ما در ابتدای قرن ۱۸ - که سی صد سال از کشف آسمان‌ها گذشته - بوده است. تا به این جا متوجه شدیم که دو جریان نجومی داریم که یکی منجمین حرفه‌ای بوده‌اند که متأثر از فرهنگ یونانی‌اند و دیگری منجمانی‌اند که مسلمان‌ترند و به حرف‌های گروه اول به حالت شک و تردید نگاه می‌کنند و سعی می‌کنند که با آیات و روایات همه چیز را بفهمند. حال می‌خواهم زاویه بحث را قدری عوض

کنم؛ بخشی از ادبیات شیعه‌ها - که تا زمان صفویه قدرت سیاسی ندارند - معطوف به دفاع از هویتشان است. در فقه بهترین موقعیت را دارند؛ ولی در حوزه‌های دیگر کمتر تألیف دارند. با تشکیل دولت صفویه قدرت به شیعیان منتقل می‌شود و علمای شیعه باید جامعه را از لحاظ فکری و علمی اقناع کنند. تا الآن ممکن بود به کتاب‌های اخبار و علمی سنی‌ها تکیه کنند؛ ولی از الآن دیگر فقط خودشان هستند. تحصیل علم هم کار سختی است؛ حتی نوشتن یک حلیة‌المتقین صد سال وقت می‌برد. پنجاه سال طول می‌کشد یاد بگیرد یک کتاب را چطور چاپ کنید. فکر نکنید تولید علم کار ساده‌ای است. حالا دولت صفوی بر سر کار آمده و می‌خواهند دانشی درست کنند که مردم بر اساس آن زندگی کنند. تا قبل از صفویه منجمین زیادی بودند؛ ولی همگی در حد نجوم قدیم متخصص بودند. زمان صفویه علما به ایران حاکم شدند و بیشتر این علما هم عرب بودند؛ به تدریج علمای غیر عرب هم اضافه شدند. بیشتر علمای ما فقیه بودند و فکر ایرانی را هم نمی‌پسندید.

علمای ما در دروه صفوی هشیار شدند و سعی کردند یک دانش دینی درست کنند که ما به آن می‌گوییم تأسیس تمدن؛ یعنی بنشینیم روایات را بخوانیم و طب و علم جدید را استخراج کنیم. بسیاری از علمای ما احکام نجومی منجمین را قبول

۹۹ بسیاری از علمای ما احکام نجومی منجمین را قبول نداشتند؛ از این جهت که اولاً برایشان شرک آلود بود و ثانیاً در روایات ما این حرف‌ها نیامده بود؛ غیر از یکی دو مورد که آن‌ها را هم نمیدانیم درست است یا خیر. لذا گفتند ما خودمان می‌خواهیم دانشی درست کنیم. حالا از کجا آن را در بیاوریم؟ قرار شد سراغ روایاتمان برویم و نکات نجومی را استخراج کرده و تقویم مذهبی درست کنیم.

نداشتند. از این جهت که اولاً برایشان شرک آلود بود و ثانیاً در روایات ما این حرف‌ها نیامده بود؛ غیر از یکی دو مورد

که آن‌ها را هم نمی‌دانیم درست است یا خیر. لذا گفتند ما خودمان می‌خواهیم دانشی درست کنیم. حالا از کجا آن را در بیاوریم؟ قرار شد سراغ روایاتمان برویم و نکات نجومی را استخراج کرده و تقویم مذهبی درست کنیم. یعنی یک نفر نرفت از یک فرنگی پرسد شما درباره نجوم جدید چه می‌گویید؟ ولی هزاران ساعت گشتند در کتاب‌ها که بر اساس این‌ها یک نظام نجومی درست کنند! مثلاً مجلسی نوشته که حکما می‌گویند در روایت آمده که وقتی خورشید و ماه را غرور می‌گیرد، فرشته‌ها آن‌ها را به ته دریا در ظلمات می‌برند که بفهمند دنیا دست آن‌ها نیست و مغرور نشوند! این حرف‌ها در اوایل قرن هجده میلادی گفته شده؛ در حالی که شش هزار سال است بشر خسوف و کسوف را پیش بینی کرده است. البته علامه مجلسی خیلی مسلط است و نماد علم زمان خودش بوده است.

در جغرافی هم همین طور است؛ کسی حال نداشت ببیند سرچشمه‌ی نیل یا فرات کجاست؛ لذا می‌گفتند این‌ها رودخانه‌های

بهشتی اند!

بنابراین ما یک نجوم شرعی داریم که در مقابل نجوم حکماست. البته همین نجوم حکما هم ته مانده علوم حکمای یونان بود که استفاده می کردیم. به جای این که روی حرف های جدی این علم تمرکز کنیم، رفته بودیم روی سعد و نحس بحث می کردیم و متخصص آن ها می شدیم! حکومت ها امکانات بسیاری به منجمین می دادند که پیش بینی کنند که مثلاً آخر سال چه می شود؛ جنگی اتفاق می افتد یا خیر... . جالب این که آن منجمین هم درباره این موضوعات صدها کتاب نوشته اند! بین منجمین و متشرعین اختلاف و درگیری بود؛ حتی خود متشرعین هم درگیری داشتند؛ یک عده به احکام نجوم اعتقاد داشتند و عده ای هم خیر. مثلاً میرداماد و خوانساری اعتقاد داشتند؛ اما ملاخلیل قزوینی اعتقاد نداشت و می گفت هر روزی که شما می گوئید نحس است، من همان اعمالی که شما می گوئید نحس است را انجام می دهم و هیچ بلایی هم سرم نمی آید. اگر ما حرف های سید مرتضی را الگویی

خود قرار داده بودیم، هزار سال در چاه نیفتاده بودیم که به اسم دین، نجوم و طب درست کنیم و بعد این طور عقب مانده باشیم و هرکاری می کنیم نهایت هنرمان این باشد که کلید دستگاه سی تی اسکن را صرفاً روشن و خاموش کنیم.

شخصی فرنگی، کتابی چاپی را به شاه عباس داد؛ خیلی عجیب است که شاه نمی پرسد اصلاً چاپ چیست و چطور می توانیم ما هم از روی یک کتاب چندین کپی بزیم! لذا صد سال بعدش زمان فتحعلی شاه تازه ما اولین کتابمان را چاپ کردیم. از همین رو، در دنیا هفتصد سال است صنعت چاپ وجود دارد؛ ولی در کشور ما دو یست سال است که چاپ راه افتاده است.

به نظرم ما دوباره داریم مردم را می بریم به قعر چاه؛ دوباره به آن ها یاد می دهیم که بیایید قم؛ همه چیز به شما می دهیم. ما باید حد خودمان را بشناسیم و مداخله نکنیم در این مسائل تخصصی؛ فقط باید به مردم بگوئیم بچه هایتان را بفرستید درس بخوانند.

شاه مملکت کتاب چاپی را می بیند؛ ولی نمی پرسد چاپ چیست! از ما بدتر ترک های عثمانی بودند؛ صد سال خطاط های عثمانی مقاومت کردند که چاپ خانه نیاید در استانبول؛ می گفتند چاپ کردن قرآن کار خلافی است و باید آن را بادست نوشت. این وسط مسیحی ها هم برای به دست آوردن پول به ترک ها گفتند شما قرآن را چاپ نکنید؛ ما برایتان چاپ می کنیم که کار خلاف هم نکرده باشید! در استانبول تا صد سال قرآن ها و کتاب های چاپی مال مسیحی ها بود!

اصلاً جنس ذهن ما، سخت است. درست کردن یک تمدن خیلی سخت است. وقتی شما بالای منبر یک نکته را می گوئید، در ذهن مردم می نشیند و دو یست سال طول می کشد تا آن فکر تغییر کند.

انقلابی که در اواخر دوره صفویه رخ می دهد این است که کتاب های نجومی سنتی کنار می رود و علمای مادر نیمه دوم صفوی سعی می کنند یک دانش جدیدی شکل دهند. قبلاً گفته ام که ساخت یک دانش چطور می تواند جعلی باشد؛ یعنی

این به اصطلاح دانش ها وقتی بیرون می آیند، با دانش های جدید مواجه می شوند؛ مثلاً امروز در کره شمالی هیچ کس اینترنت ندارد و کسی نمی داند در خارج از کشور چه اتفاقی می افتد؛ بنابراین تفسیر خاصی از علم و آینده دارند. هر چه شما فضایتان بازتر شود، ذهنتان از یک طرف متشتت تر می شود و از یک طرف در پارادایم بزرگ تری قرار می گیرید و حرف هایتان هم محکم جدیدی می خورد. ولی مادر دروه صفوی بسته عمل می کنیم و خارجی ها را به کشور راه نمی دهیم.

چه اتفاقی افتاد که همه علما نوروز نامه نوشتند؟ علامه مجلسی هم این سؤال را دارد که مگر نمی گویند تقویم ما قمری است؛ پس چرا نوروز این قدر برایتان مهم است؟ در این باره فقط یک حدیث یک خطونیمی وجود دارد؛ ولی همان روایت، در قرن هفتم شد سه صفحه و در دوره صفویه شد ۱۵ صفحه! سیرش را من در یک مقاله نوشته ام و می توانید در اینترنت با عنوان «نوروز در فکر شیعه» جست و جو و مطالعه کنید. چطور شد تمام علمای شیعه

طرفدار نوروز شدند؟ فرهنگ سازی شد. لذا از آن زمان دائماً می گوئیم نوروز خیلی هم خوب است و چه اشکالی دارد؟! این طور

قمری. خیلی ها هم طرفدار قمری شدن تاریخ بودند؛ ولی شهید بهشتی و عده ای سفت ایستادند که زندگی مردم بر اساس



هم توجیه می کنیم که اصلاً ما تسامح در ادله سنن داریم! دیگر نمی گوئیم که این تسامح، هزار سال وجود داشت و کسی آن را نفهمید. آمدند سال قمری و شمسی را ترکیب کردند و با هر دو کار می کردند. مجلسی درباره ی این وضعیت می گوید مجبور بویم نوروز را مطرح کنیم. جالب است بدانید بعد از انقلاب و در ابتدای مجلس خبرگان قانون اساسی بحث شد که تاریخ شمسی معیار باشد یا تاریخ

تاریخ شمسی است و ما باید اساس را بر تقویم شمسی بگذاریم. ما دانش هایی درست می کنیم که بخشی از آن دینی و بخشی غیردینی است و از همین رهگذر به مشکلات فراوانی برخورد می کنیم. اخیراً جامعه شناسی سال یازدهم دبیرستان را می خواندم؛ در بخشی از کتاب نوشته بود علوم جدید، سکولاراند؛ چون خداوند در آن نیست! خدای بزرگ که در همه جا هست و مهم این است که فیزیک

و شیمی جدید را یاد بگیریم. چرا این قدر به بچه‌های مردم می‌گویید که این‌ها بی‌دینی است؟ بیش از صد سال قبل که میرزا حسن رُشدیه - به‌عنوان یک آخوند - مدرسه جدید و الفبای جدید را آورد، کسی نتوانست تحملش کند. از هر جایی بیرونش رانندند و نهایتاً هم پناه آورد به قم؛ الآن هم سنگ قبرش شکسته و کسی هم به او اهمیت نمی‌دهد. کتاب‌های دانشگاهی را ببینید چقدر درباره میرزا حسن رُشدیه که هم لباس ما هم بوده، پژوهش کرده‌اند. فکر او فکر بدیعی بود.

حرف‌هایی که گفتم را قطعی نگیرید؛ چون ذهن انسان دائم تغییر می‌کند؛ ولی هنر من در این صحبت‌ها این است که پشت سرش نسخه‌های زیادی درباره نجوم و تقویم دیده‌ام و سعی کردم با نگاه خاصی این‌ها را ببینیم.

◆ پرسش و پاسخ

◀ پرسش: بحث احکام و اختیارات نجومی که فرمودید درست است؛ ولی شما نسبت به حکمایی مثل بوعلی،

خواجه نصیر، حسن‌زاده آملی و امام خمینی که به دقت مطالعه کردند و منجمد در یونان و آلوده به خرافات نشدند، کم‌لطفی کردید. با کلیت سخترانی شما بدون این که نجوم رایک مصداق بارز این تمدن‌سازی جاهلانه بدانم، موافقم.

پاسخ: من نسبت به تعدادی از منجمین اصیل که شناخت عالمانه‌ای نسبت به نجوم در قرون میانه اسلام - از قرن چهارم تا مثلاً قرن دهم - داشتند، تردید ندارم. ولی بپذیرید که این‌ها در اقلیتند و از قرن هفتم به بعد حتی یک قدم جلوتر نرفتند. شما به ابن سینا خیلی حسن ظن دارید؛ ولی ما هیچ‌وقت ساختمانی نساختمیم که روی محاسبات ریاضی باشد. فرق است بین وقتی که ما یک دانش را در حد عمومی و تمدن‌زا استفاده می‌کنیم؛ یا صرفاً در حد چهار متخصص که فقط بلدند محاسبات کنند. مسأله مهم‌تر این که ما مسلمان‌ها انقلاب علمی نکردیم و فقط حرف‌های یونانی‌ها را به اندازه یک سانت جلو بردیم. ما هیچ‌وقت نتوانستیم فیزیک

را از قید جوهر و عرض رها کنیم. سؤال من این است که ما اگر این همه ریاضی بلد بودیم، چطور نتوانستیم یک دو چرخه ساده را بسازیم؟! چرا در تمدن اسلامی یک کالسکه نتوانستیم بسازیم؟ این‌ها هیچ‌وقت به مخیله ما خطور نکرد. ما دو قرن بلکه یک قرن نیم فعال بودیم؛

● بعد از انقلاب و در ابتدای

مجلس خبرگان قانون اساسی بحث شد که تاریخ شمسی معیار باشد یا تاریخ قمری. خیلی‌ها هم طرفدار قمری شدن تاریخ بودند؛ ولی شهید بهشتی و عده‌ای سفت ایستادند که زندگی مردم بر اساس تاریخ شمسی است و ما باید اساس را بر تقویم شمسی بگذاریم. ۶۶

در جغرافی هم همین‌طور بودیم. ما تا قرن دوازدهم عجایب‌المخلوقات می‌نویسیم؛ اما می‌توانستیم در قرن چهارم خوب شویم؛ ولی ما ذهنمان را بستیم. وقتی علم یونانی آمد، اهل حدیث با

دین به جانش افتادند. فارابی و ابن سینا آمدند و بعد هم نسل دانشمندانمان قطع شد. متکلمینی هم را که از دین دفاع می کردند، قبول نداشتیم و می گفتیم این ها ضد دین هستند! ما هیچ وقت نتوانستیم یک انقلاب علمی کنیم. یک نمونه ای این اواخر پیدا کردم که لطیف است. زکریای رازی چند سؤال از ابن سینا می کند؛ ابن سینا هم در جوابش می گوید تو برو آزمایش ادرارت را انجام بده! یعنی ابن سینا یک آدم عقل گرایی است که بخش عمده علوم تجربی را به مفاهیم ذهنی تبدیل می کند و بعد هم کتاب درسی می شود! البته او آدم نابغه ای است؛ ولی اصلاً تجربی نیست. به نظرم ما ذهن بسته ای داریم. چرا مساوی با غرب ذهن مان باز نشد و یا حتی چرا مسائل آن ها را یاد نگرفتیم؟ امروز هم اگر فرانسه صادرات ماشین به ایران را قطع کند، نصف ماشین های ما جمع می شود. کسانی که ادعا می کنند، نشان بدهند چه کاری کرده ایم. اگر منظورشان این است که یک تکه هواپیما را سر هم می کنیم،

باید بگویم که اواخر رضا شاه هم در ایران هواپیما سرهم می شد. کارهای ما ربطی به دین ندارد و صرفاً تلقی ما از دین است. چرا ما یک نوبل نمی گیریم، ولی یهودی ها این قدر می گیرند؟ نگویید این ها صهیونیست و پدرسوخته اند. دنیا در حال تغییر است و ما هیچ وقت یک انقلاب علمی نکرده ایم.

◀ پرسش: آیا اسلامی کردن علوم انسانی و تجربی ریشه در عدم فهم علم جدید دارد؟

پاسخ: درباره علوم انسانی باید جلسه دیگری باشد. این که من به آن کتاب درسی ایراد گرفتم، در مورد علوم تجربی بود. چهارسال پیش یادداستی را در وبلاگم درباره آقای قرائتی نوشتم. به خاطر این یادداشت، هشتاد، نود درصد کسانی که کامنت فرستادند، به بنده فحش دادند! همان موقع آقای قرائتی زنگ زد و دلیلش را پرسید. گفتم شما به مسئول کتابخانه مملکت می گوئید روزنامه نخوانید و همین قرآن کافی است. از ایشان پرسیدم

شما می دانید قطب نما چیست؟ گفتم داستان ساخت قطب نما این است که فرنگی ها نمی دانستند هند کجاست و از طریق ستاره ها دنبال آن می گشتند که اشتباهی سر از امریکا درآوردند و آن را کشف کردند. از آن به بعد قطب نما را روی کشتی هایشان گذاشتند و رفتند دقیقاً کلکته پیاده شدند. حالا شما به بچه های مردم می گوئید قطب نما به چه درد می خورد.

◀ پرسش: آیا فقهای شیعه در عصر غیبت به دنبال این نبوده اند که در کنار فرهنگ رایج سنی و بعدها فرهنگ غربی، یک فرهنگ مستقل برای جامعه شیعه ایجاد کنند تا جلوی حذف فرهنگی شیعه را بگیرند؟ آیا این تلاش به جا نبوده است؟

پاسخ: این کار را کرده اند؛ اما به قدری بسته و متکی به خود بوده اند که دیگر افق ها باز نشده است. شما می توانید مرزهایتان را ببندید و با هیچ جا ارتباط نداشته باشید؛ اما به هر حال اگر طالب علمید، راهش این نیست.

هم‌سوئی پنج رویکرد باستان‌گرا در مقابل فرهنگ دینی

گزارشی از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین محسن مهاجرنیا در
آستانه روز منتسب به کوروش

متن حاضر، سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین محسن مهاجرنیا در نشست با عنوان «اخلاق سیاسی - عصبیت» است که در آستانه روز منتسب به کوروش (۷ آبان) برای انتشار در اختیار مباحثات قرار گرفته. وی در این گفتار نگاهی دارد به هم‌سوئی پنج رویکرد شرق‌شناسی وارونه، اقتدارگرا، شوکت‌گرا، ملی‌گرا و صهیونیستی در احیای اندیشه باستان‌گرایی.



به گذشته حماقت است. گذشته انباشت تجربه‌های خوب و بد است که به اصطلاح چراغ راه آینده است. ما ایرانی‌ها ملت ریشه‌دار تاریخی هستیم؛ تمدنی بسیار تاریخی و قدیمی در دوره باستانمان قبل از اسلام داشتیم. در این تمدن فراز و فرود، پیروزی و شکست، افتخار و انحطاط، انسانیت و بی‌رحمی، اخلاق و عدالت و قتل و جنایت زیاد نقل شده است؛ شخصیت‌های بزرگ مانند کوروش

روزها در فضای فکری و شبکه‌های اجتماعی به آن دامن زده می‌شود، مقوله باستان‌گرایی و تمدن‌گرایی و ایرانشهرگرایی به مناسبت روز منتسب به کوروش (۷ آبان) است. گذشته‌ی هر ملتی هویت تاریخی اوست؛ مثبت بودن آن باعث افتخار و منفی بودنش سبب ناخوشایندی است. اما یک واقعیت را باید پذیرفت که گذشته‌ی خوب یا بد قابل انکار نیست. انکار هویت تاریخی حماقت است؛ همان‌طوری که بازگشت

یکی از موضوعات محوری تفکر ابن‌خلدون در اخلاق سیاسی، «عصبیت» است. عصبیت و تعصب در همه‌ی حوزه‌های فکری و اندیشگی حضور دارد؛ عصبیت نسبت به قدرت، شوکت و عظمت، عصبیت نسبت به گذشته تاریخی و وفاداری به هویت و تبار، عصبیت نسبت به شرافت، شکوه و افتخارات ملی، عصبیت نسبت به فضایل و اخلاقیات و... این مباحث اصطلاحاً در حوزه اخلاق سیاسی قرار دارند. از موضوعاتی که این

امروزمان استفاده کنیم. هخامنشیان مانند سلسله‌های پادشاهی دیگر کارهای مثبت و منفی را با هم داشتند. منشور کوروش و تمدن هخامنشی در ۲۵۰۰ سال پیش که نوعی توحش در دنیا حاکم بود برای ما ایرانی‌ها یک امتیاز است. در کنارش نابودی تمدن‌های عیلامی، لیدیایی و ماد و نیز قتل عام نینوا و برده گرفتن انسان‌ها در این دوره مذموم و مایه ننگ است. اما بالاخره این دوره با خوبی و بدی‌اش بخشی از تاریخ ماست و باید در ذاکره ملی ما بماند که ما که بودیم و الآن که هستیم.

در یکصدسال اخیر رویکردهای مختلفی به تاریخ گذشته ما شده است. یک رویکرد با انطباق کوروش بر «ذوالقرنین» کوروش را در زمره‌ی انبیا بالا برده است. ابوالکلام آزاد پاکستانی و علامه طباطبایی از جمله چهره‌های این رویکرد هستند که بعدها نیز مدعیانی پیدا کرد. در مقابل این دیدگاه برخی هم دنبال انکار تاریخ گذشته و نادیده گرفتن آن بوده‌اند. در سال‌های اخیر من پنج رویکرد را می‌بینم که به‌رغم تفاوت

ایران باستان - که شامل غرب آسیا و به اصطلاح امروزی‌ها منطقه اوراسیاست - و همچنین در مورد کوروش، پاسارگاد و تخت جمشید شده، هر دو رویکرد توسعه‌گرایانه و سلفی‌گرایانه دیده می‌شود؛ گاهی عصر هخامنشی به صورت افراطی به مثابه مدینه فاضله‌ای (یوتوپیا) تلقی می‌شود که فقط یک بار در تاریخ اتفاق افتاده است و دیگر هم قابل تکرار نیست و همچون پتکی روی سر ایرانی مسلمان

۹۹ گذشته‌ی هر ملتی هویت تاریخی اوست؛ مثبت بودن آن باعث افتخار و منفی بودنش سبب ناخوشایندی است. اما یک واقعیت را باید پذیرفت که گذشته‌ی خوب یا بد قابل انکار نیست. ۶۶

امروز کوبیده می‌شود؛ گاهی نیز به شکل تفریطی واقعیت‌های تاریخ نادیده و تحریف و حذف می‌شوند. هر دو رویکرد منفی است. ما باید از امتیازات و تجربیات گذشته‌مان در جهت پیشرفت و اقتدار

و داریوش، جمشید، خشایار، هوشنگ، زرتشت، مزدک، رستم و سهراب داشتیم. بعد از اسلام هم شخصیت‌های دینی فراوانی در پیشینه تاریخی ما وجود دارد. هویت تاریخی و تمدنی برای امروز ما یک امتیاز است. مادر مقابل کشور جدید التأسیسی مثل آمریکا که سابقه آن به چند قرن می‌رسد امتیاز داریم. بی‌ریشه نیستیم. اما این تمدن زمانی برای ما ارزشمند است که سبب رشد، پیشرفت و حرکت ما باشد و اگر بخواهد به یک گذشته‌گرایی و باستان‌گرایی قهقهه‌رایی تبدیل شود، هویت تاریخی مانع پیشرفت می‌شود و ارزشش را از دست می‌دهد. بنابراین، دو نوع باستان‌گرایی قابل تصور است؛ باستان‌گرایی برای تقویت پشتوانه‌ها و افتخارات برای بازگشت به خویشتن و حرکت روبه جلو؛ دیگری باستان‌گرایی مانع حرکت که در آن سلفیت و باستان، خود تبدیل به الگو و هدف و در نتیجه مانع توسعه می‌شود. تاریخ را باید در ظرف خودش و به اندازه خودش مطالعه و ارزش‌گذاری کرد و بیشترین بهره را از آن برد. در تمرکزی که در سال‌های اخیر روی

هویتی و ماهیت فکری، در یک نقطه به هم رسیده‌اند و آن قرار دادن باستان‌گرایی است در مقابل اعتقادات اسلامی و فرهنگ دینی امروز. در این جا به اجمال مروری داریم بر این رویکردها.

◆ ۱. رویکرد شرق‌شناسی وارونه روشنفکران غربگرا

بخشی از روشنفکران به تبع فیلسوفان غربی بر این باورند که فکر، اندیشه و عقلانیت در غرب باستان تولید شده و محل زایش تفکر در یونان باستان و آتن بوده است. این چشمه جوشنده عقلانیت فقط در روی کره زمین در همین یک نقطه، فوران کرده است. هر آب این چشمه به هر کجا رفته است سهمی از عقلانیت نصیب آن‌ها شده است. ایران باستان هم تحت تأثیر این سرچشمه تفکر، به نوعی عقلانیت بومی ایران‌شهری رسیده بود. این عقلانیت اروپامحور، در دوره میانه اسلامی از طریق دارالحکمه بغداد وارد جهان اسلام شد و توسط فارابی «نیم‌روزی» در جهان اسلام وجود داشت. بعد از وی هم به دلیل این که

عقلانیت فلسفی به عقل شرعی و دینی تبدیل شد، به «زوال» رسید و ایران و اسلام در «انحطاط» کامل قرار گرفت. حدود هزار

ایستادیم و هنوز هم وارد مدرنیته نشدیم. به دلیل این که با عقلانیت و خودآگاهی فاصله گرفتیم، قدرت اندیشیدن نداریم و



سال این انحطاط ادامه یافت تا در دوره معاصر در جریان جنگ‌های ایران و روس و بعد از آن نهضت مشروطیت ما با عقلانیت جدید اروپایی آشنا شدیم و برای ورود به عقلانیت خیز برداشتیم؛ اما به دلیل حضور اندیشه شریعتمداران و فقیهان منحرف شدیم و بیش از یک سده دم دروازه تجدد

کیستی و چیستی خود را فراموش کردیم. پس راه حل این است که ما به احیای تفکر دوره «ایران باستان» و اندیشه ایران‌شهری قبل از اسلام و منشور کوروش برگردیم.

◆ ۲. رویکرد سیاسی شوکت‌گرایان
نهضت عدالتخواهی عالمان دوره قاجار

که به نهضت مشروطه معروف شد، با قصد اصلاح قدرت مطلقه شاهان و کاهش ظلم و تعدی آن‌ها به ملک و ملت بود؛ اما به دلیل انحرافات که در آن پدید آمد، نه تنها شاهنشاهی حذف و تعدیل نشد، بلکه در قانون اساسی به مثابه «موهبتی الهی» تلقی گردید و شاه به‌عنوان «ظل الله» در زمین، شناخته شد. با شکست مشروطه، رضاشاه و روشنفکران ضددینی رسماً خواهان احیای تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و بازگشت به هویت سیاسی ایرانشهری شدند؛ برگزاری جشن‌ها و آیین‌های باستانی، تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، طرح تغییر خط و ادبیات و بازگشت به میراث شکوهمند کوروش و نهایتاً احیای اقتدارگرایی در ایران در همین راستا بود.

◆ ۳. رویکرد ناسیونالیستی شکوه‌گرایان اندیشه ناسیونالیستی و ملی‌گرایی که متعاقب عصر استعمار در همه‌ی جهان اسلام مطرح گردید که در ایران به باستان‌گرایی و میراث‌تمدنی گذشته‌گره

خورد. این رویکرد در سه نحله فکری قابل شناسایی است: ملی‌گرایان «باستان‌گرای ضدعرب» که برخی از آن‌ها ممکن است مخالف اسلام نبودند؛ اما تعصبات ضدتازی و ضدعربی آنها بسیار آشکار است؛ افرادی مانند کسروی و تقی‌زاده. طرفداران این

◆ دو نوع باستان‌گرایی قابل تصور است؛ باستان‌گرایی برای تقویت پشتوانه‌ها و افتخارات برای بازگشت به خویشتن و حرکت رو به جلو؛ دیگری باستان‌گرایی مانع حرکت که در آن سلفیت و باستان، خود تبدیل به الگو و هدف و در نتیجه مانع توسعه می‌شود. تاریخ را باید در ظرف خودش و به اندازه خودش مطالعه و ارزش‌گذاری کرد و بیشترین بهره را از آن برد. ◆

نحله اشعار فردوسی را الگوی فکری خودشان می‌دانند.

ملی‌گراهایی که به‌عنوان «ملی‌گرایی کاذب» شناخته می‌شوند و بازگشت به تفاخرات تمدن ایرانی را برای مقابله با اسلام تعقیب می‌کنند؛ افرادی مثل میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، پورداود و صادق هدایت.

ملی‌گراهای مسلمان که بازگشت به هویت و تاریخ و تمدن گذشته را برای تقویت ایرانی مسلمان و بازگشت به خویشتن امروزی، تلقی می‌کنند و به‌عنوان «ملی‌گرایان شوکت‌گرا» شناخته می‌شوند؛ طیف عمده‌ی ملی‌گرای مذهبی اخیر از این صنف هستند.

◆ ۴. رویکرد روانی و اگرایانه

شکست ایران در جنگ با روس‌ها و ورود ناموفق به دنیای جدید سبب انباشت سرخوردگی‌ها، عقده‌ها و عصبیت‌هایی در میان روشنفکران ایرانی گردید که به تدریج در قالب مخالف با اسلام یا برخی از مقررات اسلامی و عرب‌ها ظاهر شد. بعد از انقلاب اسلامی، انتظاراتی در نسل جدید ایجاد شد که عدم تحقق آن انتظارات - که

ناشی از کاستی‌ها، شرایط سیاسی، ناکارآمدی حکومت، بی‌تجربه‌گی کارگزاران و ضعف ساختارها بود. به لحاظ روان‌شناختی، سبب یأس و سرخوردگی از حاکمیت دینی گردید. به دلایل مختلف بخشی از

«نوعی همگرایی برای مقابله با انقلاب اسلامی و تضعیف باورها و «عصبیت دینی» و وفاداری به نظام اسلامی، شکل گرفته است. جریان وفادار به اندیشه انقلاب اسلامی باید با برنامه‌ریزی دقیق و هوشمندانه و با رویکرد فرهنگی به این گرایش‌ها بنگرد و با حوصله به مدیریت بحران پردازد و متوجه باشد که نه انکار تاریخ درست است و نه تسلف به تاریخ.»^{۶۶}

این عقده‌ها در گرایش به باستان‌گرایی و ایران‌شهری و بالتبع عرب‌ستیزی و یا حتی اسلام‌ستیزی نمود یافتند. در سال‌های اخیر، حسب برنامه‌ریزی‌هایی، این جریان‌ها با

شعارهایی علیه نظام در سال‌روز بزرگداشت کوروش، علاقمند به دیده شدن هستند. اخیراً نیز بخشی از آن‌ها خواهان ثبت رسمی این تاریخ در تقویم ملی کشور شدند.

◆ سناریوی سیاسی انگلیسی صهیونیستی

صهیونیست‌های غاصب که بزرگ‌ترین دشمن انقلاب اسلامی هستند، با استفاده از روایات تاریخی عهد عتیق و کتاب تورات به تقویت جریان باستان‌گرایی ایرانی پرداخته‌اند. آن‌ها معتقدند یهود مدیون شخصیت کوروش کبیر است؛ زیرا وی در جنگ با امپراتوری بابل، به اسارت هفتادساله یهود پایان داد. صهیونیست‌ها با جمع‌آوری روایات، آثاری را تهیه و به فارسی منتشر ساخته‌اند و در دوره پهلوی نیز به رویکرد احیای کوروش کمک کردند. بعد از انقلاب هم در راستای تضعیف اسلام به این ماجرا دامن زدند. جالب است انگلیسی‌ها که کتیبه منشور کوروش را غارت کرده بودند، هنگام جشن‌های ۲۵۰۰ ساله آن را به مدت ۱۰ روز به شاه امانت می‌دهند و پس از گذشت ۴۰ سال مجدداً در دوره

باستان‌گرایان دولت هشتم - در ۱۹ شهریور سال ۱۳۸۹ - منشور کوروش وارد ایران شد و تا پایان فروردین ۱۳۹۰ در ایران بود و مجدداً به انگلیس برگشت.

این پنج رویکرد امروز به هم رسیده‌اند و با همگرایی عجیبی با سرزنش واقعیت‌های امروز جامعه ایرانی به دنبال احیای گذشته هستند. بازگشت به گذشته را برخی بازگشت به عقلانیت می‌دانند؛ برخی نیز مسکنی برای التیام زخم‌ها و کاستی‌ها و مشکلات امروز می‌بینند و با عقده‌گشایی، راه حل اقتدار و سربلندی را در گرایش به تبار ایرانی و باستان جست‌وجو می‌کنند. نوعی همگرایی برای مقابله با انقلاب اسلامی و تضعیف باورها و «عصبیت دینی» و وفاداری به نظام اسلامی، شکل گرفته است. جریان وفادار به اندیشه انقلاب اسلامی باید با برنامه‌ریزی دقیق و هوشمندانه و با رویکرد فرهنگی به این گرایش‌ها بنگرد و با حوصله به مدیریت بحران پردازد و متوجه باشد که نه انکار تاریخ درست است و نه تسلف به تاریخ. با کسانی هم که در این خصوص افراط می‌کنند باید با منطق و فهم تاریخی برخورد شود.

پژوهش زدگی و پژوهش‌هایی که خوانده نمی‌شوند و به کار نمی‌آیند

مرتضی معراجی



پژوهش‌زدگی را اگر مهم‌ترین آسیب علمی حاکم بر فضای حوزه و دانشگاه بدانیم، گراف نگفته‌ایم؛ [۱] پژوهش‌هایی صرفاً برای پژوهش؛ یعنی از جایی دیگر، پژوهش برای حل مشکلی، تدبیر در امری و... نیست؛ بلکه پژوهش برای پژوهش است. درست شبیه شخصیت اصلی یکی از داستان‌های معروف داستایوفسکی [۲] که ابتدا بازی می‌کند برای کسب درآمد؛ اما اندک‌اندک خود بازی برایش موضوعیت پیدا می‌کند؛ تا جایی که برای بازی کردن پول هم می‌دهد؛ و این یعنی نقض غرض. داستان پژوهش در ایران هم چنین وضعیتی دارد؛ پژوهش می‌کنیم که درجه‌ی علمی مان بالا برود (از مرئی به استادیار و...); تا در مصاحبه دکتری قبول شویم، تا معروف شویم و... مهم نیست که پژوهش ما مشکلی را از گره فروبسته‌ی جامعه حل کند؛ گویی اصلاً قرار نیست مشکل جامعه را حل کند؛ بلکه باید مشکل خود پژوهش‌گر را حل کند و به او اعتباری کاذب ببخشد. می‌گوییم کاذب چون معمولاً هنگامی که با بسیاری از صاحبان این پژوهش‌ها

و بالا رفتن تعداد پژوهشگران حوزوی که امروز بیش از ۵ هزار پژوهشگر در سطوح مختلف حوزوی وجود دارد و حوزه در این زمینه هم رتبه‌بندی مختص به خود را اعمال می‌کند که کاملاً بومی حوزه است». این‌ها بخشی از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین اعرافی-مدیر حوزه‌های علمیه- در آیین افتتاح نمایشگاه دستاوردهای مراکز پژوهشی حوزوی است که در مصلاهی قدس قم و در تاریخ بیست و هفتم آذرماه برگزار شد.

«پژوهش امری بوده که اگر وجود نداشته باشد، مراکز علمی و از جمله حوزه دچار رکود می‌شود و معنای خاص پژوهش نیز نوآوری و ابتکارات جدید است... قم بزرگ‌ترین پایگاه پژوهشی حوزوی در کشور است و در سال‌های اخیر اقداماتی از قبیل تنوع موضوعی تحقیقات حوزه و تنوع و کثرت حجمی از برجستگی‌ها و اقدامات ارزنده حوزه در دهه‌های اخیر بوده است. تعدد مراکز پژوهشی مختلف، تنوع رسانه‌ای در قالب انواع شاخه‌های رسانه‌ای

گفت وگو می کنیم، می بینیم حتی به همان زمینه‌ی پژوهشی خودشان هم مسلط نیستند و حرف و ایده‌ای برای گفتن ندارند. سیستم پژوهشی رایج، شابلونی را در اختیار پژوهشگر قرار می دهد که اگر بتواند معلومات و یکی پدیایی رانیز ضمیمه آن کند، به راحتی می تواند در هر ماه چند مقاله علمی پژوهشی بنویسد.

پژوهش کاربردی (در وجوه مختلف توصیفی، تبیینی و تجویزی) برخاسته از ایده هاست؛ ایده هایی که در اثر پرسش ها پدید آمده اند؛ و پرسش هایی که در نتیجه‌ی درک مشکلات ملموس فردی و اجتماعی انسان شکل گرفته اند. بنابراین دو مشکل اساسی، پژوهش را این گونه مریض کرده است؛ اول این که نویسنده دغدغه‌ی معیشتی و کسب جایگاه اجتماعی دارد؛ دوم این که علی فرض وجود دغدغه‌ی علمی، دغدغه اش انتزاعی و غیرکاربردی است. این گونه است که با جست و جو در فضای مجازی، با انبوهی از مقالات علمی و پژوهشی در طعم ها و رنگ های مختلف - یا به قول مدیر محترم حوزه های علمیه با «تنوع

موضوعی و تنوع و کثرت حجمی» - مواجه می شویم که تعداد خواننده‌ی برخی از آن ها به عدد انگشتان یک دست هم نمی رسد. طرفه آن که مرض پژوهش زدگی از دانشگاه به حوزه سرایت کرد. در نظام سنتی حوزه، پژوهش در قالب رساله نویسی های کوتاه وجود داشته که مع الاسف نتوانستیم آن را متناسب با مقتضیات زمان، به روزآمد کنیم. این که در خود دانشگاه چه اتفاقی افتاد که به چنین وضعیتی رسیدیم، مجال دیگری می طلبد؛ اما آن چه مشخص است، پژوهش از مضمون اصیل خود تهی و بیشتر به صنعتی درآمدزا برای عده ای و هزینه‌زا برای عده ای دیگر تبدیل شده؛ تا فعالیتی برای حل مشکلات اجتماعی و یا حتی معرفتی؛ معضلی که البته منحصر به ایران هم نیست.

به عنوان نمونه و به طور خلاصه، به یکی از مؤسسات پژوهشی زیر مجموعه حوزه علمیه قم می پردازیم. طبق آمار پایگاه اطلاع رسانی دفتر تبلیغات اسلامی، تاکنون ۲۳ هزار و پانصد مقاله در ۲۳ نشریه (در قالب های مختلف علمی - پژوهشی، علمی - تخصصی، علمی - ترویجی و...) در این

نهاد عریض عرضه شده است. به راستی این حجم از پژوهش چه معضلی از جامعه را حل کرده اند؟ عده ای پاسخ می دهند که پژوهش قرار نیست مشکلی را از جامعه حل کند؛ بلکه پژوهشگران مرزبانان معرفت اند و وظیفه شان حفظ قلمروی دانش و گسترش آن است تا جامعه بتواند بر بستر این گسترش دانش، پیشرفت کند؛ دسته ای دیگر خواهند گفت پژوهش، مشکلات جامعه را به صورت مبنایی مورد کاوش قرار می دهد و به همین دلیل طبیعی است که مستقیماً و فوراً تأثیری در حل مشکلات جامعه نداشته باشد؛ گروهی دیگر نیز ممکن است بگویند برخی پژوهش ها شأن توصیفی یا تبیینی دارند و برای حل معضلات و تجویز نسخه برای آن ها، ابتدا باید تصویر صحیحی از وضعیت موجود داشته باشیم که این مهم به مدد پژوهش های توصیفی و تبیینی محقق خواهد شد و... اگر تمام این توجیهاات را هم بپذیریم پرسشی که به ذهن می رسد این است که پس چرا همچنان در جا می زنیم؟ چرا با وجود این تعداد پژوهشگر (فقط پنج هزار پژوهشگر

رسمی در حوزه) و این همه نشریات علمی - پژوهشی در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جامعه‌شناختی)، باز هم در تمام این حوزه‌ها ضعف داریم؟

پژوهش‌های اخلاقی ذیل نهادهای حوزوی را در نظر بگیرید؛ تعداد زیادی مقاله در این زمینه منتشر شده و می‌شود؛ آن هم ذیل نهادهای حوزوی علمیه‌ای که یکی از کارکردهای اصلی‌اش در جامعه‌ی دینی ما، ترویج اخلاق است؛ آیا نتیجه‌ی این همه پژوهش اخلاقی ذیل نهادی مانند پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و نهادهای مشابه زیر مجموعه‌ی حوزه، بروز و ظهور یک جامعه‌ی اخلاقی (حتی در محدوده‌ی شهر قم) بوده است؟ پاسخ به وضوح منفی و دلیل آن هم در جازدن در مرحله‌ی پژوهش است؛ آن هم پژوهش‌هایی که - همان‌طور که اشاره شد - یا صرفاً با هدف کسب معاش و جایگاه صورت می‌پذیرند و یا برخاسته از دغدغه‌هایی غیر ملموس و انتزاعی‌اند؛ و یا ترکیبی از هر دو. وجه سوگمندانه موضوع آن‌جا بیشتر نمود

می‌یابد که سری به هزینه‌های نشریات پژوهشی و پژوهشگاه‌ها بزنیم؛ هزینه‌ی ارزیابی مقالات، حرفه‌چینی و صفحه‌بندی و چاپ مجلات، حقوق اعضای هیأت علمی و کارمندان پژوهشگاه‌ها و... با این نگاه، پژوهش و پژوهشگری نه تنها مشکلی را حل نکرده، که خود باری اضافه بر شانه‌های نحیف اقتصادی کشور است.

صد البته منظور نگارنده این نیست که

و آیا نتیجه‌ی این همه پژوهش اخلاقی ذیل نهادی مانند پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و نهادهای مشابه زیر مجموعه‌ی حوزه، بروز و ظهور یک جامعه‌ی اخلاقی (حتی در محدوده‌ی شهر قم) بوده است؟^۶

بساط پژوهش و پژوهشگری را جمع باید کرد؛ تأکید این نوشتار بر پژوهش زندگی است؛ فضایی که حداقل نتیجه‌ی زیان‌بار آن - جدا از صرف هزینه‌های هنگفت - توهم پیشرفت و توسعه است؛ چرا که در هر حوزه‌ای بیش از آن‌که عمل کنیم، حرف

می‌زنیم و پژوهش می‌کنیم. یقیناً توسعه و پیشرفت پایدار بر بستر کار فکری و پژوهشی شکل می‌گیرد؛ اما به شرط آن‌که اولاً کیفیت اقرسانی کمیت نکنیم (مانند تأکید بر تعدد مراکز پژوهشی مختلف، تنوع رسانه‌ای در قالب انواع شاخه‌های رسانه‌ای، بالا رفتن تعداد پژوهشگران حوزوی؛ که در ابتدای مطلب و از قول ریاست محترم حوزه ذکر شد)؛ ثانیاً کار فکری و پژوهشی مان دغدغه‌مند و برای حل مشکلات ملموس جامعه باشد و نه صرفاً رونق خود حوزه یا دانشگاه؛ ثالثاً در مرحله‌ی پژوهش و کار فکری نمایم؛ یعنی خود پژوهش بماهو پژوهش برایمان موضوعیت پیدا نکند و مقدمه، مارا از رسیدن به ذی‌المقدمه باز ندارد. طبعاً با چنین نگاهی اصولاً نباید - و نمی‌توان - کار پژوهشی انبوه انجام داد و می‌بایست پس از انجام حد معقولی از پژوهش، به ورطه‌ی عمل ورود کنیم؛ که دو صد کرده چون نیم‌گفتار نیست.

پانوشت‌ها

۱. مسلماً این یادداشت نه به‌مثابه یک حکم کلی، بلکه ناظر به رویکرد غالب است.
۲. قمارباز؛ رمان کوتاهی از فیودور داستایوفسکی، نویسنده مشهور روسی.



برونده و پیره

فراز و فرود پایگاه مردمی ارواح‌ش

- طرح موضوع
- روحانیت؛ پدر مقتدر دیروز، برادر بزرگ‌تر امروز
- روحانیت جامعه را رها کرده است؛ مردم مقصر نیستند
- نفوذ و محبوبیت روحانیت بعد از انقلاب بیشتر شده است
- روحانیونی که به شؤون این لباس آراسته‌اند منزلت بی‌نظیر یافته‌اند
- آیت‌الله گرامی: اگر مردم از دست بروند دین از دست خواهد رفت
- موافقین و مخالفین از بزرگان و صاحب‌نظران حوزه
- پافشاری روحانیت بر مناصب قدرت، باعث کاهش محبوبیت این نهاد شده است



طرح موضوع

اکبر محمدی

اظهار نظرهای اخیر برخی از مراجع عالی حوزه از کاهش محبوبیت طلاب در بین مردم و دیدگاه برخی دیگر در نقد این نظرات بهانه‌ای شد که دوباره به این مسأله پرداخته شود؛ به نظر می‌رسد این هشدارهای نگران‌کننده در عصری که حوزه از بیشترین قدرت و حمایت‌های اقتصادی و سیاسی نظام برخوردار است، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به همین دلیل باید به‌طور جدی به چرایی کاهش محبوبیت و جایگاه روحانیون در میان مردم پرداخته شود.

گذشته‌ی این نهاد و جایگاه آن در میان مردم و حاکمیت به‌دست آورد که در ارزیابی وضعیت امروز روحانیت اهمیت به‌سزایی دارد. تا قبل از دوران صفویه، جامعه شیعی به‌عنوان یک اقلیت مذهبی تحت حکومت سنی قرار داشت و روحانیت شیعه نیز از نفوذ و اعتبار کمتری برخوردار بود. با آغاز دوران صفویه که به رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران انجامید، مناسبات دولت و روحانیت دچار تغییرات مهمی گردید. با مراجعه علما و روحانیون طراز اول شیعه

از دلایل اساسی کاهش محبوبیت طلاب به‌شمار می‌آید. البته پیش از این برخی از مراجع تقلید و مدیران حوزه برخلاف چنین باوری، تعبیر کاهش علمیت حوزه را نسبتی ناروا تلقی کرده و مدعی شده‌اند که «این‌گونه تعبیرات شایسته حوزه نیست؛ چون پیشرفت‌های بسیاری نسبت به گذشته در حوزه داشته‌ایم که قابل قیاس نیست». [۱]

با بررسی و نگاه اجمالی به تاریخ حوزه و روحانیت می‌توان تصویر روشنی از

«کم شدن محبوبیت طلبه‌ها» مسأله‌ای است که این روزها بیش از هر زمانی حوزه و روحانیت را به چالش کشانده است؛ طوری که برخی از عالی‌ترین مقامات علمی حوزه همچون آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی نیز با تعبیر «مصیبت‌های سخت اما واقعی امروز طلبه‌ها» نسبت به این مسأله ابراز نگرانی کرده‌اند. از منظر این مرجع تقلید دخالت بیش از حد طلاب در امور سیاسی، کاهش علمیت و تقوا بین طلاب، جدایی و فاصله روحانیون با مردم

از نقاط مختلفی مانند سوریه، لبنان، عراق و بحرین به ایران و تأیید حکومت پادشاهان صفوی تحت عنوان سلطان اسلام‌پناه، همکاری دین و دربار شکل تازه‌ای به خود گرفته و نقش‌های جدیدی را بر عهده روحانیون قرار داد.

از دیگر تحولات عمده‌ای که در تاریخ معاصر به تقویت و محبوبیت نهاد روحانیت انجامید، برتری اصولیون در منازعه دیرین خود بر اخباریون بود. با توفیق اجتهادگرایان به همت وحید بهبانی، رابطه روحانیت با مردم شکل تازه‌ای به خود گرفت. پیروزی عقل‌گرایان که با رشد اختیارات علما و شکل‌گیری و تثبیت نهاد مرجعیت همراه بود، تحولی بزرگ در گفتمان دینی به‌شمار می‌آمد. گسترش دامنه اجتهاد و تقلید، جامعه شیعی را عملاً به عالمان شرع وابسته کرد و نفوذ اجتماعی سیاسی آنان را بسیار افزایش داد. تمرکز قدرت روحانیت در دست یک عالم طراز اول که از زمان شیخ انصاری (ره) و با تأکید بر لزوم مراجعه به مجتهد اعلم به‌وجود آمد ریشه در همین برتری اصولیون

داشت. تمرکزگرایی و شکل‌گیری مناسبات سلسله‌مراتبی روحانیت، این نهاد سابقه‌دار را به‌عنوان سازمانی منظم با تشکیلات منسجم درآورد و بر کارایی و انسجام آن در مواجهه دوسویه خود با دولت و مردم

۹۹ از دیگر تحولات عمده‌ای

که در تاریخ معاصر به تقویت و محبوبیت نهاد روحانیت انجامید، برتری اصولیون در منازعه دیرین خود بر اخباریون بود. با توفیق اجتهادگرایان به همت وحید بهبانی، رابطه روحانیت با مردم شکل تازه‌ای به خود گرفت. پیروزی عقل‌گرایان که با رشد اختیارات علما و شکل‌گیری و تثبیت نهاد مرجعیت همراه بود، تحولی بزرگ در گفتمان دینی به‌شمار می‌آمد. ۶۶

افزود. در واقع از اواسط دوره قاجار، اقتدار و نفوذ اجتماعی علما و مراجع به‌گونه‌ای افزایش یافته بود که هیچ حرکت اجتماعی

و جنبش سیاسی‌ای جز با حمایت علما و فتوای حامیانه آنان راه به جایی نمی‌برد. استقلال مالی روحانیت که وابسته به جوهرات شرعی و موقوفه‌ها بود از دیگر علل برتری این نهاد بر سایر نهادهای سیاسی و اجتماعی دیگر بود که کمک شایانی در نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی روحانیان ایفا می‌کرد و بر مقبولیت و محبوبیت هر چه بیشتر آنان می‌افزود.

از سوی دیگر ظلم و ستم حاکمان بر مردم، روحانیان را به‌عنوان پناهگاه و ملجأ مردم مطرح ساخته بود. علما و مراجع تنها نهاد قدرتمند در جامعه بودند که به دلیل نفوذ اجتماعی و سیاسی خویش قادر بودند در برابر تعدی حکام ایستادگی کرده و به استیفای حقوق مستضعفان و ستم‌دیدگان پردازند.

از کارویژه‌های سنتی روحانیت انجام کارهای خیریه و عام‌المنفعه بود که منجر به محبوبیت هر چه بیشتر این نهاد مردمی شده بود. ساخت مریضخانه و مکتبخانه، انفاق به در ماندگان و تهیدستان، رسیدگی به یتیمان و بی‌سرپرستان، انجام امورات

مذهبی مردم از دیگر کارویژه‌های نهاد روحانیت محسوب می‌شد.

۹۹ ایمان، پارسایی و ساده‌زیستی علمای بزرگ و بیشتر روحانیون در طول تاریخ از مهم‌ترین عوامل محبوبیت اجتماعی روحانیت محسوب می‌شود. زیست سالم و الهی علمای بزرگ سبب شده مردم عادی خود، آن‌ها را در زندگی عادی خود، آن‌ها را به عنوان الگوی علمی و عملی خویش قرار داده و سخن آن‌ها را فصل الخطاب منازعات خویش تلقی نمایند. ۶۰

تأپش از انقلاب که هنوز مدارس جدید به صورت جدی تثبیت نشده بود، آموزش در انحصار حوزه‌های علمیه قرار داشت و مردم سواد، دین، اعتقاد، باور و دانش خود را توأمان از معراج روحانیون کسب می‌کردند و این از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر نقش روحانیت در جامعه شیعی، به‌شمار

می‌آمد که بر نفوذ اجتماعی و تأثیرگذاری نهاد روحانیت در جامعه شیعی یاری می‌رساند.

علاوه بر موارد ذکر شده، ایمان، پارسایی و ساده‌زیستی علمای بزرگ و بیشتر روحانیون در طول تاریخ از مهم‌ترین عوامل محبوبیت اجتماعی روحانیت محسوب می‌شود. زیست سالم و الهی علمای بزرگ سبب شده مردم در زندگی عادی خود، آن‌ها را به عنوان الگوی علمی و عملی خویش قرار داده و سخن آن‌ها را فصل الخطاب منازعات خویش تلقی نمایند.

با نفوذ اجتماعی روحانیت و گستره‌ی نقشی که به‌عنوان محبوب‌ترین نهاد مردمی در جامعه ایفا می‌کرد زمینه لازم برای حضور مستقیم روحانیون در قدرت مهیا شده بود. طرح نظریه ولایت فقیه توسط امام خمینی که منادی ورود مستقیم روحانیت به قدرت و اجرای بلافصل دستورات دینی در جامعه بود روحانیت را وارد مرحله‌ی تاریخ‌سازی کرد و پیروزی انقلاب اسلامی کارویژه‌های روحانیت را دگر باره مورد

آزمون جدی قرار داد؛ که انتظار می‌رفت بیش از هر دوره‌ای محبوبیت و جایگاه آنان را در میان مردم افزایش دهد.

اظهار نظرهای اخیر برخی از مراجع عالی حوزه از کاهش محبوبیت طلاب در بین مردم و دیدگاه برخی دیگر در نقد این نظرات بهانه‌ای شد که دوباره به این مسأله پرداخته شود؛ در حال به نظر می‌رسد این هشدارهای نگران‌کننده در عصری که حوزه از بیشترین قدرت و حمایت‌های اقتصادی و سیاسی نظام برخوردار است، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به همین دلیل باید به‌طور جدی به چرایی کاهش محبوبیت و جایگاه روحانیون در میان مردم پرداخته شود. مباحثات قصد دارد با بهره‌گیری از نظرات اساتید حوزه و گفت‌وگو با صاحب نظران و نخبگان حوزوی این مسأله را از زوایای مختلف ارزیابی نماید.

پانوشته‌ها

آیت‌الله حسینی بوشهری، هفدهمین اجلاس هیئت اساتید سطح عالی و خارج حوزه علمیه استان قم.

فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۱): گفت‌وگو با دکتر عبدالوهاب فراتی

روحانیت؛ پدر مقتدر دیروز، برادر بزرگ‌تر امروز

قاسم احمدی

اشاره: اظهارات اخیر آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی در باب تنزل جایگاه روحانیت در میان مردم بهانه‌ای شد تا در گفت‌وگویی صمیمی با دکتر عبدالوهاب فراتی به این موضوع بپردازیم. وی مؤلف آثار ارزشمندی همچون «روحانیت و سیاست: مسائل و پیامدها»، «روحانیت و تجدد»، «گونه‌شناسی فکری - سیاسی حوزه علمیه قم» و نیز مقالات بی‌شماری در این حوزه است.



همان‌گونه که مستحضرید اخیراً آیت‌الله شبیری زنجانی در دیداری که مدیریت حوزه‌های علمیه قم با ایشان داشته‌اند نسبت به جایگاه علمی و اجتماعی روحانیت اظهار نگرانی کرده و گفته‌اند که جایگاه روحانیت در میان مردم کاهش پیدا کرده است. اساساً نظر حضرت‌عالی درباره جایگاه روحانیت در وضعیت کنونی چیست؟ می‌توان از دو زاویه به بحث جایگاه و منزلت روحانیت در جامعه‌ی کنونی

ایران پرداخت. طبیعتاً می‌توان گفت که منزلت اجتماعی روحانیت نسبت به دهه‌های گذشته قطعاً دچار افت شده؛ اما باید بررسی شود که این افت تا چه میزان ایجاد شده است. به نظر می‌رسد اگر روحانیت در گذشته، نقش پدری را بین مردم، احزاب یا گروه‌های سیاسی داشت، امروز نقش برادر بزرگ‌تر را دارد. نقش پدری به این مفهوم بود که روحانیت خود را وارد درگیری‌های سیاسی نمی‌کرد و طرف‌دو‌ان بود. تجربه‌ی تاریخی نشان

می‌دهد که طرفین دعوادر مسائل سیاسی و اجتماعی برای آن‌که به یک راه‌حلی برسند و در بن‌بست اختلاف گیر نکنند، به روحانیت پناه می‌بردند و روحانیت برای هر فکر یا هر جریان فکری یا سیاسی‌ای پدری می‌کرد و آن‌ها نیز نقش پدری آن را می‌پذیرفتند. اما قرائن و شواهد نشان می‌دهد که بنا به دلایل متعددی دیگر روحانیت نقش پدری گذشته را ندارد و بیشتر به یک نقش برادر بزرگ‌تر تبدیل شده است که الزاماً هم اطاعت‌پذیر

نیست. ممکن است برخی از برادران و خواهران کوچک‌تر نقش برادر بزرگ‌تر را بپذیرند یا نپذیرند. این‌که چرا به این نقطه رسیده است، می‌تواند دلایل متعدد دیگری داشته باشد که فعلاً قصد ندارم به آن بپردازم.

زاویه‌ی دومی که در این جا وجود دارد این است که به رغم این افت منزلت در شرایط کنونی باز هم جایگاه روحانیت در جامعه‌ی ما، از جایگاه روشنفکری در ایران بیشتر است؛ یعنی اگر بخواهیم بین جایگاه روحانیت و روشنفکری نسبت‌سنجی کنیم، به نظر می‌رسد هنوز روحانیت جایگاه برتری دارد. حتی به نظر می‌رسد روحانیت شیعی - به رغم تحولات کوچک و بزرگی که پشت سر گذاشته - جایگاهش نسبت به روحانیت در فضای اهل سنت نیز بیشتر است.

روحانیت هنوز توانمندی بسیج‌گری خود را به‌طور کامل از دست نداده است و هنوز می‌تواند در لایه‌های مختلف توده‌ها و گروه‌های مذهبی نفوذ کند و رفتار آن‌ها را تحت تأثیر خودش قرار

دهد. به همین علت هنگامی که می‌گوییم منزلت روحانیت در شرایط کنونی افت پیدا کرده است، در واقع باید این افت را تحلیل کنیم. افت به این معنا که از نقش پدری به نقش برادر بزرگ‌تر تبدیل شده است و این نقش برادر بزرگ‌تر در مقایسه با گروه‌های دیگر مانند روشنفکری در جهان تشیع و ایرانی و همچنین نسبت به روحانیت اهل سنت در جهان اهل سنت، باز هم بالاتر و قوی‌تر است؛ یعنی اگر ما از این دوزاویه نگاه کنیم، نگاه ما کاملاً به این قضیه منفی نخواهد شد؛ در عین حال که این افت منزلت با آن آسیب‌مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

بیت از نظر جنابعالی چرا روحانیت همچنان شایستگی‌هایش در حوزه دین را حفظ کرده است؟

این مسأله به یک بحث جامعه‌شناختی بازمی‌گردد. می‌شود از بحث‌های ویلفردو پاره‌تو این‌طور استفاده کرد که عده‌ای در یک موضوعی تبدیل به نخبه می‌شوند؛ مثلاً روحانیت، نخبگانی هستند که دین

رافهمیده‌اند و آن را تفسیر، ترویج و تبلیغ می‌کنند. تازمانی که این گروه شایستگی‌ها و قابلیت‌های خود را از دست نداده، یا به عبارت دیگر بدیلی (جایگزین) برای خود ندیده است، همچنان در مقامی که شایسته‌ی خود بوده است، قرار خواهد داشت. فرض کنید زمانی روحانیت شایستگی خود را در تفسیر و حمل دین، از دست بدهد. دین سیستمی دارد که برای گسترش حیات خود منتظر این قشر از حامل یا مفسر نمی‌ماند و روی دوش قشر دیگری با نام دیگری به تداوم حیات می‌پردازد. فرض کنید گفته شود گروهی مانند روشنفکران مذهبی یا مداحان یا ذاکران کسانی باشند که بتوانند قابلیت‌های خودشان را در دو بُعد تفسیر و ترویج دین به اثبات برسانند؛ یا روحانیت شایستگی‌های خود را در این دو بُعد از دست بدهد؛ ممکن است یکی از این دو قشر جایگزین آن شود. تاکنون چنین چیزی ثابت نشده است؛ یعنی نه روحانیت شایستگی‌های خود را از دست داده است و نه روشنفکری مذهبی یا

گروه مداحان و ذاکران شایستگی چنین وظیفه‌ای را پیدا کرده‌اند.

به همین دلیل ما اگر بخواهیم به آن دوره‌ی تناوب‌بازی در حاملین یا تئوری گردش‌نخبگانی پاره‌توپردازیم، در این جا گردشی اتفاق نمی‌افتد یا نیفتاده است. البته این بدان معنی نیست که گروه‌های بدیل تهدیدی برای این منزلت و جایگاه نیستند و علاقه‌مند به این گردش نشده‌اند؛ بلکه آن‌ها علاقه‌مندند روحانیت را از مدار فهم دین خارج کنند و یا حداقل فهم خود از دین را نیز معتبر نمایند.

بنابراین ما فرمایش آیت‌الله زنجانی را به صورت عام می‌پذیریم که ورود روحانیت در امور سیاسی و امور مربوط به قدرت به آن آسیب زده و منزلت آن را تخفیف داده است؛ اما باید از این زاویه بحث کنیم که حالا که تنزل پیدا کرده از چه سطحی به چه سطحی تنزل پیدا کرده است. بنابر تحلیلی که عرض کردم به اعتقاد من از سطح پدری به برادر بزرگی تنزل پیدا کرده؛ هر چند همان‌طور که اشاره شد، در همین شرایط تنزل پیدا کرده باز هم روحانیت از

وضعیت بهتری نسبت به دیگر گروه‌ها برخوردار است.

از سوی دیگر بر اساس تئوری گردش‌نخبگان پاره‌تو، روحانیت زمانی از شایستگی خود در تفسیر مذهب و ترویج مذهب خارج خواهد شد که اولاً

۹۹ بر اساس تئوری گردش

نخبگان ویلفردو پاره‌تو،

روحانیت زمانی از شایستگی

خود در تفسیر مذهب و ترویج

مذهب خارج خواهد شد که اولاً

خودش صلاحیت‌های سابقه‌ی

که داشته را از دست بدهد و ثانیاً

نخبگان بدیل، شایستگی او را به

دست بیاورند. ۶۶

خودش صلاحیت‌های سابقه‌ی که داشته را از دست بدهد و ثانیاً نخبگان بدیل، شایستگی او را به دست بیاورند. هنوز این اتفاق در جامعه‌ی شیعی نیفتاده است که روشنفکر مذهبی بتواند جایگزین نقش روحانیت در تفسیر مذهب شود؛ مثلاً

کاری که سازمان منافقین انجام داد این بود که به طور کلی روحانیت را از فرآیند فهم نصّ حذف کردند و تفسیر نصّ را به مکلاّها واگذار کردند؛ اما چرا جواب نمی‌دهد؟ به این علت که هنوز جامعه به این باور نرسیده است که به طور مثال تیپ دانشجوی، دکتر یا... می‌تواند مفسّر مذهب باشد.

البته متأسفانه در جهان اهل سنت در سال‌های اخیر این اتفاق افتاده؛ مثلاً افرادی مانند الطّواهری، زرقاوی یا خود بن‌لادن و... که از پایگاه‌های علوم مدرن مانند مهندسی و طبابت آمدند به تفسیر مذهب پرداختند و منشأ التقاط‌ها و انحرافات فراوانی در مذهب اهل سنت شدند.

بهبود این تنزل از جایگاه پدری به جایگاه برادر بزرگتری - به زعم شما - به چه معناست؟

بیشتر بدین معناست که ما به صورت کلی نگوئیم جایگاه خود را از دست داده است. به نظر بنده همین تنزل از پدر به برادر بزرگ‌تر ضربه‌ی بسیار سختی به

روحانیت زده است. زمانی که روحانیت به عنوان برادر بزرگ تر شد، در واقع گویا طرف دعوا شده است. گاهی از مواقع نیمی از جامعه با او دعوا می کنند؛ مانند انتخابات که روحانیت از آقای X حمایت می کند و مردم به آقای Y رأی می دهند؛ یا نیمی از نیروها، احزاب یا گروه های سیاسی طرفدار یک ایده هستند و روحانیت طرفدار ایده دیگری است و از حزب یا جریان فکری دیگری حمایت می کند. تفاوتی ندارد که این جریان اصول گرا یا اصلاح طلب باشد؛ به هر حال خود را وارد طرفین دعوا کرده است. در نقش پدری یا پدربزرگی اساساً طرف دعوا نبود و مرجع تظلم خواهی همگی مردم و محل رفع مناقشات سیاسی بین همهی احزاب بود.

زمانی که جامعه روحانیت مبارز تهران تأسیس شد، خیلی اصرار می کردند که این جامعه به وزارت کشور برود و شناسنامه بگیرد؛ اما مرحوم آیت الله مهدوی کنی مخالفت می کرد. دلیل آن هم این بود که می گفت اگر ما شناسنامه بگیریم و

در قواره ی یک حزب ظهور پیدا کنیم، هم عرض جمعیت دفاع از ارزش ها، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی یا کارگزاران خواهیم شد و این برای روحانیتی

۹۹ ما فرمایش آیت الله زنجانی را به صورت عام می پذیریم که ورود روحانیت در امور سیاسی و امور مربوط به قدرت به آن آسیب زده و منزلت آن را تخفیف داده است؛ اما باید از این زاویه بحث کنیم که حالا که تنزل پیدا کرده از چه سطحی به چه سطحی تنزل پیدا کرده است. ۶۶

که قرار بوده نقش پدری بازی کند، یک تنزل محسوب می شود. آن تهدیدی که آقای مهدوی کنی از آن می ترسید، اکنون اتفاق افتاده است. بنابراین آسیب کوچکی نیست؛ اما به معنای از دست رفتن همه چیز هم نیست.

من در بعد فهم دین معتقدم که به رغم آن که روحانیت هنوز شایستگی خود را

در این مسأله از دست نداده و در واقع گردش نخبگان پاره تو اتفاق نیفتاده است؛ اما گروه هایی هستند که قصد انجام این کار را دارند و روحانیت این فرصت را به آن ها داده است.

ما در جامعه شناسی بحثی تحت عنوان مفهوم از جاکنندگی داریم؛ به این معنا که مثلاً پیش از انقلاب، روحانیت هم مکان و هم زمان خاصی داشت و شمادر هر مکان و زمانی او را مشاهده نمی کردید؛ مثلاً از نظر مکانی او را در مسجد یا حسینیه و از نظر زمانی او را در ایام محرم، رمضان، مراسم کفن و دفن و یا عقد و ازدواج مشاهده می کردید. از جمله ایرادهایی که جریان روشنفکری حوزوی و دانشگاهی و افرادی مثل آل احمد و شریعتی و امام در سال های پیش از انقلاب به روحانیت می گرفتند این بود که چرا روحانیت در جا و مکان خود خشک شده است؟ چرا کنده نمی شود و بیاید رسالت اجتماعی را بر عهده بگیرد؟ این ایراد عمومی جریان روشنفکری بود. اتفاقاً روحانیت از جای خود کنده شد و چنین رسالت های بزرگی را

هم بر دوش گرفت و حتی متولی حکومت شد. در نتیجه اکنون در عصر انقلاب این ازجاکندگی که مورد تشویق محافل روشنفکری بود، بعدها به صورت ناخواسته برایش آسیب آور هم شد.

بیشتر این از جاکندگی برای روحانیت چگونه اتفاق افتاد؟

زمانی که روحانیت درگیر مناصب سیاسی و حکومتی شد، گروه‌هایی مکان و زمان سابق روحانیت را اشغال کردند. در واقع دیگر زمانی که روحانیت همه‌زمانی و همه‌مکانی شد، گروه‌هایی به این که آن زمان و مکان خاص روحانیت را اشغال کنند علاقه‌مند شدند.

بیشتر مشخصاً چه گروه‌هایی علاقه‌مند به اشغال زمان و مکان اختصاصی روحانیت شدند؟

یکی از آن‌ها روشنفکران مذهبی هستند؛ در واقع مکلاهایی که متولی تفسیر دین شدند. این‌ها در آن سال‌ها با استفاده از بحث‌های هرمنوتیک یک اعتبار برابری

با روحانیت برای فهم خود از مذهب به وجود آوردند و گفتند همچنان که فهم روحانیت از مذهب و نص اسلامی معتبر است، فهم ما نیز می‌تواند معتبر باشد؛ این طور نیست که تنها فهم روحانیت معتبر و فهم ما نامعتبر باشد. پس از آن هم مشاهده می‌کنید که بسیاری از جوانان و نسل‌های پس از انقلاب جهت فهم دین خود به همان مکان و زمان خاص رفتند و پای منبر افراد مکلائی مانند سروش، الهی قمشه‌ای و... نشستند.

گروه دیگر طبقه ذاکرین و مداحان بودند. در گذشته این‌ها جزء طبقات فرودست به حساب می‌آمدند؛ یک روحانی محور جلسه بود؛ یک ساعت سخنرانی می‌کرد و روضه می‌خواند؛ سپس برای آن که مجلس گرم‌تر شود مداحی ده دقیقه مصیبت می‌خواند و پایین دست منبر نیز می‌نشست. اما چون نظام - بنا به دلایلی - علاقه داشت طیف مداحان و ذاکران اهل بیت را گسترش دهد و تشکیلاتی‌تر کند، در بسیاری از موارد روحانیت تبدیل به یک طبقه‌ی فرودست

شد. اکنون خیلی از مراسم‌های بزرگی را می‌بینید که اساساً به علت حضور یک مداح - ونه منبری - برگزار می‌شود و نیمی از افرادی که شرکت می‌کنند منتظر هستند مداح بیاید. این مسأله برای روحانیت تهدید است.

گروه سوم عرفان‌های کاذب و نوظهوری مانند حلقه‌ی کیهان، عرفان‌های سرخ‌پوستی، گسترش آموزه‌های بودا

۹۹ بنابر تحلیلی که عرض

کردم به اعتقاد من روحانیت از سطح پدری به برادر بزرگی تنزل پیدا کرده؛ هرچند همان‌طور که اشاره شد، در همین شرایط تنزل پیدا کرده باز هم روحانیت از وضعیت بهتری نسبت به دیگر گروه‌ها برخوردار است. ۶۶

... است که پس از انقلاب گسترش پیدا کرده‌اند. آن‌ها هم می‌گویند که روحانیت، امامزاده‌ها یا زیارات معروفه تنها مسیرهای رسیدن شما به

معنویت نیستند؛ این مسیرها نیز باز شده است. اینان در حال ترویج این موضوع هستند که هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند همگی این مسیرها باطل و تنها مسیری که روحانیت ادعا می کند معتبر است.

گروه چهارم در واقع قطب‌گرایانی هستند که با حذف روحانیت در تفسیر دین، خودشان به یک استقلالی از فهم مذهب رسیدند. این‌ها هم هیچ‌یک از آن سه سنخ نیستند؛ نه روشنفکر مذهبی، نه مداح و نه عرفان‌های نوظهور؛ بلکه در همین بساط افراد مذهبی هستند که اساساً احساس و ضرورتی در فهم دین در بازگشت به روحانیت نمی بینند.

بیشتر به طور مشخص منظورتان از قطب‌گرایان چه کسانی هستند؟

مثلاً آقای مشایی یکی از این‌هاست. این گروه بیشتر پامنبری‌های علی‌یعقوبی هستند. علی‌یعقوبی یک دانشجوی رشته‌ی پزشکی اخراج شده است که در اثر برخی شکست‌های فکری به مطالعات مذهبی

روی می‌آورد و شروع به برداشت‌هایی از دین می‌کند؛ عده‌ای اطراف او جمع می‌شوند و قطب این عده می‌شود. هنگامی که شما با او بحث می‌کنید و می‌گویید اساساً این تفسیر شما از دین اشتباه یا ناقص است، یا این فهم را به چه چیزی از دین

۹۹ از جمله ایرادهایی که جریان روشنفکری حوزوی و دانشگاهی و افرادی مثل آل احمد و شریعتی و امام در سال‌های پیش از انقلاب به روحانیت می‌گرفتند این بود که چرا روحانیت در جا و مکان خود خشک شده است؟ چرا کنده نمی‌شود و بیاید رسالت اجتماعی را بر عهده بگیرد؟

مستند کردی، پاسخ روشنی نمی‌دهد. تنها چیزی که می‌گوید این است که آن چیزی که من گزارش می‌دهم برداشتنی - و نه استنادی - است. بنابراین او برای فهم متن دین نیازی به عبور از کریدور روحانیت نمی‌بیند.

در نتیجه این درست است که بگوییم روحانیت هنوز شایستگی خود را در تفسیر دین از دست نداده است یا گروه‌های بدیل هنوز قابلیت‌های خود را به اثبات نرسانده‌اند؛ اما به این مفهوم نیست که ذیل این مسأله آسیبی وجود نداشته باشد؛ اتفاقاً همان افرادی که شایستگی خود را ثابت نکردند، در حال تلاش برای ایجاد شایستگی هستند.

بیشتر به نظرتان تصدی‌گری امر حکومت به چه میزان در این از جانکندگی مکانی و زمانی روحانیت، نقش داشته است؟ در هر حال وجه اقتدار روحانیت، صرفاً به علت مدنیّت او بوده است؛ یعنی در واقع روحانیت یک اقتدار اجتماعی داشته است که این اقتدار پس از انقلاب تبدیل به قدرت سیاسی شده و روحانیت در ذهنیت مردم از وجه نهاد مدنی خود تبدیل به بخشی از سازمان سیاست شده است. طبیعتاً در این جا مسائل جزئی بسیاری وجود دارد که ورود روحانیت در ارکان قدرت چه وضعیت جدیدی فراهم

آورده و در چه جاهایی آن را آسیب پذیرتر کرده است؟ مثلاً روحانیت در وضعیت مدنی خود، درآمدش تنها از وجوهات شرعی و موقوفات بود و زندگی مرفه بالایی نداشت؛ مگر آن که طلبه‌ای به لحاظ موقعیت خانوادگی ثروتمند بوده

۹۹ چهار گروه را می‌توان نام

برد که به دنبال اشغال مکان و زمان

سابق روحانیتند: «روشنفکران

مذهبی یا همان مکلاهایی که

متولی تفسیر دین شدند»؛

«مداحان»؛ «عرفان‌های نوظهور

مانند عرفان‌های سرخ‌پوستی

و عرفان حلقه» و «قطب‌گرایان

مانند مشایی». ۶۶

یا این که زرنگی‌های دیگری داشته است. زهرا شجیعی در کتاب نخبگان ایرانی خود می‌گوید روحانیونی که از ابتدای مجلس اول مشروطه تا مجلس بیست و چهارم در پایان دوره‌ی پهلوی دوم، در مجلس بودند، شغل دوم آن‌ها مآلاکی

بوده و زمین داشتند. فرض کنید صد روحانی به لحاظ علقه‌های شخصی‌شان زمین معامله می‌کردند؛ زمین هم که در ایران منبع درآمد بسیار خوبی است. یعنی ممکن است از این طریق با بقیه تفاوت معیشتی پیدا کرده باشند. اما پس از انقلاب، ما درآمدهایی غیر از وجوه شرعی را به درآمدهای طلبه‌ها اضافه کردیم. این درآمدهای اضافی موجب خلق معیشت مرفه‌ی برای برخی طلبه‌ها شده که در ذهن مردم بزرگ شده است. اکنون در قم طلبه‌هایی داریم که من می‌توانم قسم بخورم که ۲۰-۲۰ یا ۳۰-۲۰ میلیون تومان درآمد دارند؛ چون مسئولیت‌های مختلفی دارند (هیأت علمی، شرکت در نشست‌های علمی و...). این یک نکته.

نکته‌ی دوم این که ما پیش‌تر می‌گفتیم روحانیت در سال‌های پیش از انقلاب پایگاه طبقاتی نداشت و هرکس در هر طبقه‌ای به حوزه می‌آمد و در نتیجه خاستگاه طبقاتی نداشتیم که بگوییم همه یا تکنوکرات، زمین‌دار یا اشراف‌زاده بودند. اما پس از انقلاب به جهت درآمدهای جدیدی که

مناصب حکومتی برای روحانیت فراهم کرد، ما روحانیت را از درون، مبتلابه فاصله‌های طبقاتی کردیم.

اکنون مادر همین حوزه دودسته طلبه داریم؛ طلبه‌هایی که حقوق بین ده تا بیست میلیون تومان دارند و طلبه‌هایی که به جز شهریه چیز دیگری ندارند. کافی است شما دو منطقه‌ی نیروگاه و شهرک قدس (در شهر قم) را مقایسه کنید؛ متوجه فاصله‌ی طبقاتی خواهید شد. آن فردی که در شهرک قدس یا سالاریه خانه دارد می‌گوید من زحمت کشیدم به این جارسیدم؛ هرکس هرچه می‌خواهد بگوید؛ اصلاً به کسی مربوط نیست. اما کسی مانند آقای شبیری به‌عنوان مرجع تقلیدی که روزانه هزار فقیر در خانه‌اش رفت و آمد می‌کند، گزارش‌های مردمی به او می‌رسد و بافت زندگی‌اش تغییر نکرده است، این مسأله را آفت می‌داند و درست هم می‌گوید. آن طلبه‌ای که در سالاریه سکونت دارد حق خود می‌داند که از این تمتعات و امکانات بهره‌مند شود و آن را محصول

علت که آن قدر جذابیت‌های فرار از این شرایط وجود دارد که اجازه نمی‌دهد طلبه به اصول سنتی حوزه پایبند باشد.

اکنون حوزه شورای مدیریت دارد؛ اما زعیم قدرتمندی که حوزه را جمع کند ندارد. در دوره‌ی آقای بروجردی حوزه زعیمی داشت که همه از او حساب می‌بردند؛ اما اکنون کسی در حوزه از کسی حساب نمی‌برد و آن قدر هزینه‌های جانبی زندگی در ایران افزایش پیدا کرده که اصلاً اجازه نمی‌دهد طلبه در درس و بحث خود مستقر شود. این که آیا تقوا افت کرده یا خیر در صلاحیت داوری من نیست؛ اما شما در گذشته مشاهده می‌کردید که مثلاً در زمان آقای حائری ۸۰۰ طلبه یا در دوره‌ی آقای بروجردی ۱۲۰۰ طلبه با ۴۰۰-۳۰۰ استاد خوب بودند و هر ۶-۵ طلبه با یک استاد خودساخته یا فرهیخته ارتباط معنوی داشتند. حتی استاد به خانه‌ی این‌ها رفت و آمد می‌کرد؛ خانم‌های آن‌ها را که در کوچه می‌دید می‌شناخت و احوال همسرشان را می‌پرسید. حتی استادان نام

زندگی طلاب امروز و گسترش فضای مجازی چگونه است؟

این مسأله‌ی جدی و مهمی است. این حوزه، حوزه‌ی مطلوب نیست. حوزه‌ی

زحمات شخصی خود می‌داند؛ اما آقای شبیری (حفظه الله) این را انحراف از زی طلبگی تحلیل می‌کند. پس در واقع بدنه‌ی سنتی حوزه در حال مقاومت



مطلوب این بود که فرد با سختی می‌آمد، با فشار فراوان درس می‌خواند و واقعاً تمام هم و غمّش درس و تهذیب نفس بود. اکنون شما این چیزها را در فضای عمومی حوزه مشاهده نمی‌کنید؛ به این

است تا وجه مدنی حوزه آسیب نبیند و اقتدار اجتماعی روحانیت همچنان تداوم داشته باشد.

ارزیابی شما از ارتباط سبک

فرزندان آن‌ها را می‌گذاشتند؛ در نتیجه ارتباطات وسیع بود و آن‌ها تحت تأثیر اخلاق استاد قرار داشتند. الآن وضعیت طوری است که در یک درس ۳۰۰ نفری، استاد به غیر از ۲۰ نفر جلو هیچ‌کس دیگری را نمی‌شناسد.

زمانی الگوی طلبه‌ها، شخصیت‌های بزرگ اخلاقی و عرفانی در حوزه بودند؛ مثلاً خیل عظیمی از طلبه‌ها در شیوه‌های سلوکی تحت شعاع اخلاق و عرفان مرحوم شاه‌آبادی زندگی می‌کردند. اما اکنون الگوی رفتاری یک طلبه، یک هنرپیشه یا فوتبالیست است؛ تکنولوژی جدید آن قدر او را مشغول کرده که اساساً دیگر توجهش به سمت مسائل درون حوزه نیست. از طرفی هم کسی نیست که طلبه‌ها را آموزش اخلاق معنوی و اجتماعی بدهد و مثلاً هنگامی که طلبه‌ای به هر دلیلی با یک فروشنده درگیر می‌شود، اساساً اخلاق برخورد مشاجره را ندارد؛ پرخاش می‌کند یا ناسزا می‌گوید؛ طرف مقابل هم هرچه می‌خواهد می‌گوید.

به نظر بنده اساساً حوزه به لحاظ اخلاقی و علمی در مقایسه با گذشته تنزل داشته است. البته در عین حال قصد ندارم حوزه گذشته را برتر از حوزه کنونی بدانم؛ چون اکنون طلبه‌هایی داریم که وارد فضاهاى جدیدی از مسائل

۹۹ هرچه آموزش و دانش‌های

مردم در راه‌های رسیدن به معارف

مذهبی گسترش پیدا کند، به

همان میزان جایگاه روحانیت

کم‌تر می‌شود. روحانیت باید

در فضای مجازی به بازتعریف

مرجعیت و وجاهت و منزلت خود

بپردازد و تصور نکند که همچنان

باید آن منزلت و موقعیت گذشته را

استمرار ببخشد. ۶۶

دینی شده‌اند که قبلاً هیچ اثری از این بحث‌ها نبوده است. گفت‌وگوها بسیار متنوع‌تر و جدیدتر شده است. عرض این است که به رغم آن‌که نکات مثبتی وجود دارد، آسیب‌هایی هم هست که

معمولاً از جانب لایه‌های سنتی‌تر حوزه مورد توجه قرار می‌گیرند و البته از دید نوگرایان حوزوی آسیب‌های کوچکی هستند. اما به هر حال اجماع مرگبی که وجود دارد این است که حوزه کنونی به رغم گام‌های ارزشمندی که در دوره جدید برداشته، بسیاری از ویژگی‌های مدنی خود را از دست داده است.

بیشتر به نظر جنابعالی گسترش ارتباطات و رشد آگاهی عمومی تا چه حد در افت محبوبیت روحانیت دخیل بوده است؟ زمانی مردم هیچ مسیر دیگری برای فهم دین جز منبر و نشست پای درس یک روحانی یا مرجع مذهبی نمی‌یافتند. اکنون مردم در دنیای جدید و مجازی از کانال‌های مختلفی در حال کسب اطلاع هستند و حتی هنگامی که صحبت یک منبری را می‌شنوند، تردید می‌کنند که شاید فلان موضوع طوری دیگری باشد یا نقض شود و به همین دلیل بلافاصله سرچ می‌کنند و مثلاً متوجه می‌شوند که تفسیر علامه طباطبائی در المیزان درباره‌ی

این موضوع، متفاوت است و به این نتیجه می‌رسند که آن منبری اشتباه متوجه شده است. در هر حال هرچه آموزش و دانش‌های مردم در راه‌های رسیدن به معارف مذهبی گسترش پیدا کند، به همان میزان جایگاه روحانیت کم‌تر می‌شود. روحانیت باید در فضای مجازی به بازتعریف مرجعیت و جاهت و منزلت خود پردازد و تصور نکند که همچنان باید آن منزلت و موقعیت گذشته را استمرار ببخشد.

بیشتر آیا راهکار خاصی برای ارتقای جایگاه و افزایش محبوبیت روحانیت در جامعه پیشنهاد می‌کنید؟

من تصور می‌کنم گام اصلی روحانیت این است که باید این مسائل را در آستانه‌ی آگاهی خود قرار دهد؛ و به نظر من این کار را انجام نداده است. تا زمانی که شما از مسأله، تفسیر روشنی نداشته باشید - یا به تعبیر مباحث روش تحقیق، تا یک موضوع برای شما تبدیل به *problem* نشده باشد - نمی‌توانید یک پرسش و یک فرضیه‌ی خوب تعریف کنید. من تصور

می‌کنم روحانیت هنوز به این خودآگاهی تاریخی نرسیده و تنها تک‌صداهایی به گوش می‌رسد.

من چهار سال قبل (سال ۹۲)، کتاب روحانیت و سیاست را نوشتم؛ نمی‌خواهم بگویم چون من این کتاب را نوشتم، کتاب خوبی است؛ اما در این کتاب من همه بحث‌هایی که از مشروطه تا اکنون گفته شده را آورده‌ام. انتظار داشتم طلبه‌ها این را بخوانند که اصلاً کسی نخوانده است. جالب است که در تهران کتاب فصل جمهوری اسلامی می‌شود و در کتاب سال حوزه امتیاز نمی‌آورد! پس مشخص می‌شود که اصلاً این مسائل برای روحانیت مهم نیست و از نظر آنان مؤلف قصد خیر ندارد.

غرض این که اساساً این موضوع هنوز برای حوزه تبدیل به مسأله نشده است. بعد هم با توجیحات و تعارفات محفلی و هیأتی می‌گویم الحمدلله روحانیت متصل به امام‌زمان (ع) است. به نظر بنده روحانیت بسیار در معرض خطر قرار گرفته است و حوزه در لغزش‌هایی قرار گرفته که زمان

زیادی برای رفع و رجوع آن ندارد. حوزه باید ابتدا بپذیرد که این وضعیت وجود دارد و سپس راجع به آن فکر کند. هنوز برخی از مؤسساتی که راجع به روحانیت فکر می‌کنند و می‌نویسند نیز نمی‌دانند مسأله‌ی حوزه چیست. فردی می‌گوید مسأله‌ی حوزه اسلامی سازی است؛ فرد دیگری می‌گوید مسأله‌ی حوزه، انقلابی بودن است. ممکن است این‌ها درست باشد؛ اما شما امروز یک نظامی از مسائل حوزه ندارید. اصلاً آیا در خود حوزه مؤسسه‌ای که متولی این کار یعنی مطالعه‌ی درجه‌ی دوم روحانیت باشد وجود دارد؟ آیا شما یک کتابخانه‌ی تخصصی دارید که اگر کسی از اروپا بخواهد یک رساله‌ی دکتری راجع به روحانیت بنویسد، آن را در اختیارش قرار دهید؟ آیا اساساً کارهایی که در حوزه‌ی روحانیت انجام گرفته را کسی خوانده یا می‌خواند؟ به نظر بنده اساساً چشم‌انداز روشنی برای این مسائل وجود ندارد؛ چون دغدغه‌های روحانیت تغییر کرده و اولویت‌هایشان به هم ریخته است.

فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۲): حجت الاسلام والمسلمین ابوطالبی:

نفوذ و محبوبیت روحانیت بعد از انقلاب بیشتر شده است

قاسم احمدی

حجت الاسلام والمسلمین مهدی ابوطالبی دکترای علوم سیاسی از مؤسسه امام خمینی (ره) و عضو شورای علمی و استاد گروه تاریخ اندیشه معاصر این مؤسسه است. وی معتقد به ورود مصداقی طلاب و روحانیت در امور سیاسی است؛ مسأله‌ای که این روزها از نگرانی‌های جدی برخی از علما و بزرگان حوزه محسوب می‌شود. ما نیز در گفت‌وگویی صمیمی با ایشان به ضرورت‌ها و زوایای مختلف این مسأله پرداخته‌ایم.



بیشتر همان‌طور که مستحضرید اخیراً حضرت آیت‌الله‌العظمی شیبیری زنجانی نسبت به تنزل جایگاه روحانیت ابراز نگرانی کرده‌اند و معتقدند جایگاه روحانیت در میان مردم تنزل پیدا کرده؛ نظر شما در این مورد چیست؟

بر حسب تجربه‌های شخصی خودم و دیگر دوستان به نظرم بنا به برخی دلایل بعد از انقلاب اقبال مردم به روحانیت در جاهایی بیشتر و در جاهایی هم کم شده است. برای بحث‌های دقیق علمی

باید تحقیقات اجتماعی جدی صورت بگیرد. در مجموع گذشته از این که جایگاه روحانیت در میان مردم بالاتر رفته یا تنزل پیدا کرده، آن چه مسلم و مشهود است، روحانیت در حکومت ورود کرده است و این امر بالتبع آثاری دارد؛ خصوصاً جاهایی که روحانیت حضور بیشتری دارد؛ مثل قوه قضاییه؛ در این جای یک طرف ناراضی است؛ هرچند قاضی خوبی هم باشد و درست قضاوت کند؛ اگر قاضی مشکل داشته باشد که هیچ.

این یک بخش از کار است بالاخره وقتی روحانیت وارد اجرائیات می‌شود با مردم بیشتر ارتباط دارد و در سیستم هم طبیعتاً عده‌ای احساس ناراضی می‌کنند. امام راحل هم به همین دلیل اولایل معتقد بودند که روحانیت در امور اجرایی ورود پیدا نکند و هنوز هم به نظر من این درست است و پست‌های اجرایی هر چقدر دست روحانیت نباشد بهتر است. البته در بعضی جاها مثل قضاوت باید باشد؛ اما مثلاً در جایگاه‌هایی مثل ریاست

در دست روحانیت افتاده مردم از دین و روحانیت زده شده‌اند. البته به نظر بنده چنین افرادی محدودند؛ یعنی من همیشه می‌گویم واقعاً چه تعداد زده شده‌اند؟! یعنی چند نفر ایرانی به خاطر جمهوری

❖ تا وقتی امیرالمؤمنین (ع) حاکم نشده بود، کسی قصد قتل ایشان را نداشت. روحانیت نیز وقتی وارد چالش‌های زندگی مردم می‌شود طبیعی است عده‌ای - مخصوصاً کسانی که روحانیت را نمی‌پسندند - ناراضی باشند؛ چون همیشه یک طرف ناراضی است. ❖

اسلامی در این چهل سال می‌گویند آقا ما روحانیت که هیچ، اسلام را هم دیگر قبول نداریم؟ یک میلیون نفر؟ پنج میلیون نفر؟ بنده می‌گویم فرض کنید ده میلیون نفر؛ می‌خواهم تفاوت هزینه و فایده را بگویم. اخیراً آیت‌الله اعرافی در مصاحبه‌ای اعلام کردند که بعد از

ورود کند، حرف درستی نیست؛ چون قطعاً دست‌آورد‌های آن بیشتر بوده است؛ به تعبیر دیگر مزایای آن از هزینه‌هایش بیشتر بوده است؛ کما این که در مورد معصومین (ع) هم همین‌طور بوده است. امیرالمؤمنین (ع) وقتی حکومت را به دست گرفت محبوبیتش بیشتر شد یا کمتر؟ تا وقتی امیرالمؤمنین (ع) حاکم نشده بود، کسی قصد قتل ایشان را نداشت. روحانیت نیز وقتی وارد چالش‌های زندگی مردم می‌شود طبیعی است عده‌ای - مخصوصاً کسانی که روحانیت را نمی‌پسندند - ناراضی باشند؛ چون همیشه یک طرف ناراضی است؛ مثلاً از این باب که جلوی یک سری کارها گرفته می‌شود؛ مانند بی‌حجابی، منع شراب‌خوری و... حال اگر حکومت، حکومت معصوم نباشد نیز طبیعتاً خطاهایی در آن هست. هرچند در رده‌ی دوم حکومت معصوم هم خطاهایی وجود داشته. در هر صورت نمی‌شود نتیجه گرفت که نباید در امور اجرایی ورود کنیم. می‌گویند بعد از انقلاب چون حکومت

جمهوری، ریاست مجلس، فرمانداری و... به نظر من هرچقدر روحانیت ورود نکند بهتر است؛ در چنین مسئولیت‌هایی هرچقدر هم خوب عمل شود باز هم منجر به نارضایتی خواهد شد؛ چون با چالش‌های بی‌شماری همراه است. البته خلط نشود؛ منظور امام این نبوده که ما نمی‌خواهیم حکومت را در دست بگیریم؛ در این باره جای شک و تردید نیست؛ بحث همان اجرائیات است. بخشی از افول به دلایلی است که گفته شد؛ بخشی هم قطعاً به خاطر تبلیغات دشمن بوده است. طبیعتاً وقتی شما وارد کاری شوید دشمن تبلیغات فراوانی می‌کند برای ضربه‌زدن؛ مثلاً به گونه‌ای تبلیغ می‌شود که اصلاً همه‌ی مشکلات تقصیر روحانیت است. حالا این که کسی بیاد تحلیل کند که چند درصد از کارها عملاً در دست روحانیت است، بحث دیگری است.

این که بگویم چون ورود روحانیت به مسائل اجرایی و حکومتی در جاهایی باعث نارضایتی مردم شده، نباید به این مسائل

انقلاب اسلامی فقط در اثر فارغ التحصیلان جامعه المصطفی پنجاه میلیون نفر در دنیا شیعه شده اند! خب ما پنجاه میلیون شیعه به برکت انقلاب اسلامی درست کردیم؛ فقط هم با محصلان جامعه المصطفی. نمونه کوچک دیگر در نیجریه که یکی از شاگردان خود من که آن جا بود تعریف می کرد؛ می گفت در نیجریه فقط شیخ زکزکی در مجموع بالای پانزده میلیون نفر را شیعه کرده است. حالا ممکن است همه جا به این گستردگی نباشد؛ ولی در هر صورت این آماری است که آیت الله اعرافی اعلام کردند. حالا ما پنج میلیون نفر در این جا از دست داده باشیم؛ در عوض پنجاه میلیون به دست آورده ایم؛ این را از لحاظ بحث هزینه و فایده عرض کردم.

بش پس بنا به مطالبی که فرمودید، جایگاه روحانیت از منظر شما پس از انقلاب تنزل پیدا کرده است؟
نه؛ من می گویم بنا به دلایلی در برخی موارد تنزل پیدا کرده و در برخی موارد

هم اتفاقاً بالا رفته است. باید مجموع این ها را سنجید؛ یعنی من می پذیرم که بنا به برخی دلایل در بین گروه هایی از مردم تنزل پیدا کرده؛ اما بنا بر برخی دلایل دیگر، افزایش پیدا کرده است.

۹۹ بعد از انقلاب اسلامی فقط در اثر فارغ التحصیلان جامعه المصطفی پنجاه میلیون نفر در دنیا شیعه شده اند! در نیجریه فقط شیخ زکزکی در مجموع بالای پانزده میلیون نفر را شیعه کرده است. حالا ما پنج میلیون نفر در داخل از دست داده باشیم؛ در عوض پنجاه میلیون به دست آورده ایم؛ این را از لحاظ بحث هزینه و فایده عرض کردم.

خود امام راحل را در نظر بگیرید؛ امام تا زمانی که دنبال انقلاب نرفته بود، چقدر شناخته شده بود؟! چقدر محبوبیت داشت؟ بعد از انقلاب چقدر محبوبیت پیدا کرد؟ همین امام بعد از حدود یازده

سال حکومت با آن شرایط بحرانی، چقدر از محبوبیتش کاسته شد؟ حال ممکن است در گوشه و کنار عده معدودی هم از امام هم برگشته باشند؛ ولی مجموع جامعه این طور نبود.

پس از تصدی گری امر حکومت توسط روحانیت، همه آن را با وضعیت مطلوب می سنجند و وقتی با وضعیت مطلوب سنجیده شود، طبیعی است که دائماً نقص ها دیده می شود. الان ما می گوئیم حکومت و دولت باید اسلامی بشود؛ که مقام معظم رهبری می گویند هنوز نشده است؛ جامعه اسلامی باید شکل بگیرد؛ هنوز نشده است. خب این ها را چه کسی باید انجام بدهد؟! بار اصلی آن بر دوش حوزه است. حوزه چقدر به مباحث مربوط به نظام های اسلامی فکر کرده است؟ نظام اقتصادی؟ نظام سیاسی؟ و... خیلی کم. این ها نقص های حوزه است و خیلی هم اهمیت دارد.

همچنین بحث این که حوزه بعد از انقلاب - در این سی چهار سال - چه تفاوتی با حوزه قبل انقلاب کرده است؟

ما الآن روحانیون بسیاری داریم که در دانشگاه‌ها نافذند. این نشانه‌ها تأییدی بر مدعای بنده است. لذا باید با بررسی آماری دقیق به این مسائل پرداخت. نمی‌شود هر کسی با تجربه شخصیش بگوید به من دیروز در خیابان دوتا فحش دادند پس روحانیت افول کرده است. من خودم در تهران همیشه دوگونه تجربه داشته‌ام؛ موارد متعددی شده که در تهران کنار خیابان ایستاده بودم و آقایی با ماشین بسیار مدل بالا من را سوار کرده؛ مواردی هم بوده که فردی از کنار من رد شده و متلکی گفته یا توهینی کرده. در مسائل اجتماعی باید آمار دقیق بگیریم.

بیت از جمله نگرانی‌هایی که آیت‌الله العظمی شبیری هم داشتند بحث ورود روحانیون و طلاب به حمایت‌های مصداقی از برخی از سیاست‌هاست؛ نظر شما در این مورد چیست؟

به نظر من ورود مصداقی به سیاست دو شکل دارد؛ اگر به معنای ورود به

با قبل از انقلاب قابل قیاس نیست. البته نقص‌ها هم در جای خودش باید مطرح شود. یا مثلاً همین حرکت‌های جهادی را چرانمی‌بینیم که این قدر باعث محبوبیت روحانیون در میان عموم مردم شده است؟

می‌پرسند آیا حوزه بعد از انقلاب توانسته یک شهید مطهری بیرون بدهد؟ بنده می‌گویم بله؛ بالای پنجاه شهید مطهری تربیت کرده است، مهم‌ترین ویژگی شهید مطهری علاوه بر جامعیت علمی، تألیف کتاب‌هایی بود که برای حل شبهات دینی به ویژه برای نسل جوان می‌نوشت. الآن نیز حوزویانی داریم که کاملاً تخصصی کتاب می‌نویسند ۶

بالاخره بعد از انقلاب امکاناتی در اختیار حوزه قرار گرفته است. به نظر من نفوذ و محبوبیت روحانیت بعد از انقلاب خیلی بیشتر است؛ با همه مشکلاتی که هست.

این هم متأسفانه دیده نمی‌شود. ما همیشه می‌گوییم که مثلاً حوزه چه کرده است؟ آیا بعد از انقلاب توانسته یک شهید مطهری بیرون بدهد؟ اگر از من پرسند می‌گویم بله؛ بالای پنجاه شهید مطهری تربیت کرده است. مهم‌ترین ویژگی شهید مطهری علاوه بر جامعیت علمی، تألیف کتاب‌هایی بود که برای حل شبهات دینی به ویژه برای نسل جوان می‌نوشت. الآن نیز حوزویانی داریم که کاملاً تخصصی کتاب می‌نویسند؛ مثل کتاب در رابطه با آموزش خداشناسی به کودکان که شاید نزدیک به صدها هزار بار چاپ شده است؛ یا کتابی که درباره‌ی حجاب نوشته شده و ده‌ها هزار بار چاپ شده است. این کارها کمتر از کارهای شهید مطهری نیست. آدم‌های نسبتاً جامعی مثل شهید مطهری بعد از انقلاب کم نداریم که در مؤسسات حوزوی هستند؛ نمی‌خواهم اسم ببرم. یا برخی دیگر از کارهای تخصصی در حوزه مثل تربیت مبلغ کودک و نوجوان که سی سال است حوزه مشغول آن است؛ تربیت مبلغ برای دانشجویان... الی ماشاءالله؛ اصلاً

نفع یک جناح سیاسی باشد به نظر من اشکال دارد؛ چون شما متعلق به یک جناح خاص می‌شوید و طبیعتاً تمام مسائل خوب و بد آن جناح هم به پای شما نوشته می‌شود. بعضی اوقات ممکن است اختلافات جناح‌ها مبنایی باشد؛ ولی خیلی اوقات اختلافات سلیقه‌ایست یا در روش‌هاست و مردم هم سلیقه‌های مختلفی دارند. اما یک وقت ورود به مصادیق سیاسی بر اساس مبانی و معیارها و همراه با عدالت و انصاف است و در این صورت می‌توان نشان داد که تعلق جناحی وجود ندارد؛ مثلاً هنگامی که چهار گزینه برای ریاست جمهوری مطرح می‌شود شما به صورت منصفانه تبیین بکنید که من این کاندیدا را بنا بر این دلایل ترجیح می‌دهم و طرف مقابل را به این دلایل نمی‌پسندم و در عین حال طرف مقابل این خوبی‌ها را هم دارد. این کار خیلی هنر می‌خواهد. حالا یک موقعی آیت‌الله العظمی شیرازی گفته بودند کسانی که می‌خواهند به سیاست ورود کنند باید فهم سیاسی خوبی داشته باشند

و کسی که فهم سیاسی خوبی ندارد نباید به این حوزه وارد شود؛ این حرف خیلی خوب است و در این صورت به نظر من ورود به مصادیق اگر با دقت و بر اساس مبانی و منصفانه باشد، هیچ وقت موجب وهن روحانیت نمی‌شود. کلیت حرف این است که اگر منصفانه ورود بشود و روی حسن‌ها و عیب‌ها توأمان تأکید

۹۹ من می‌پذیرم که بنا به برخی دلایل جایگاه روحانیت در بین گروه‌هایی از مردم تنزل پیدا کرده؛ اما بنا بر برخی دلایل دیگر، افزایش پیدا کرده است. ۶۰

شود و حالتی شبیه مشاوره داشته باشد، باعث کاسته شدن محبوبیت نخواهد بود. البته یک نکته‌ی مهم در این جا وجود دارد و آن این‌که حتی در ورود منصفانه به مصادیق هم باید این مطلب جا بیفتد که ما در باره‌ی معصوم حرف نمی‌زنیم؛ من الآن از بین این چهار نفر می‌گویم این آقا از بقیه بهتر است؛ ولی همین

آقا ممکن است بعداً رفتارهای دیگری بکند و من تضمین نمی‌کنم. شما ببینید؛ رهبری یا امام در انتخابات هیچ وقت در مورد شخص موضع نگرفته‌اند؛ ولی بعد از انتخابات ریاست جمهوری رهبری باید تشخیص بدهد که تنفیذ کند یا نه. با این حال همیشه تنفیذ می‌کند. خود امام مگر بنی صدر را تنفیذ نکرد؟ مگر بنی صدر بعد خراب نشد؟! امروزه هم می‌گویند آیت‌الله مصباح از آقای احمدی‌نژاد دفاع کرده‌اند؛ الآن که احمدی‌نژاد خراب شده، پس آیت‌الله مصباح هم خراب شده است؟! امام هم همین کار را کرد؛ پس باید بگوییم امام چرا تنفیذ کرد؟ باید عذرخواهی کند و... بازرگان که دیگر تنفیذ نبود؛ بلکه امام خودشان حکم دادند و بعداً گفتند که من وقتی به بازرگان حکم دادم همان موقع مخالف بودم؛ پس چرا نمی‌گویند امام تو که مخالف بودی چرا حکم دادی؟ آیا این‌ها باعث شد که امام از چشم مردم بیوفتد؟! نه. چرا؟ چون مردم احساس کردند امام بر حسب شرایط و

بله! ولذا این مسأله را باید به گونه‌ای حل کرد. مگر پیامبر از طلحه و زبیر تمجید نکردند؟ وقتی زبیر خراب شد آیا پیامبر هم خراب شدند؟! نه. زمانی که ما این مسأله را جا انداختیم که معصوم نیستیم و احتمال تغییر نیز در انسان خیلی خوب هم وجود دارد، آسیب این مسأله کمتر

۹۹ نفوذ و محبوبیت روحانیت

بعد از انقلاب خیلی بیشتر است؛ با همه مشکلاتی که هست. ما الآن روحانیون بسیاری داریم که در دانشگاه‌ها نافذند. این نشانه‌ها تأییدی بر مدعای بنده است. ۶۶

می‌شود. بنابراین همواره باید حمایت‌های مصداقی تا اطلاع ثانوی (یعنی تا زمانی که آن شخص همین‌گونه است) باشد. این هنری است که در وروده‌های مصداقی اهمیت بالایی دارد.

نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره کنم این است که من با این حرف که می‌گویند مردم نسبت به روحانیونی که به مسائل

شهر می‌خواهد با آدم‌های مختلف شهر کار کند؛ رهبری می‌خواهد با جناح‌های مختلف کار کند و... چنین افرادی آگه بخواهند از شخص خاصی حمایت کنند دیگر نمی‌توانند نقش پدری را ایفا کنند و کدورت‌هایی پیش می‌آید. ولی وضعیت روحانیونی که مسئولیت اجرایی ندارند فرق می‌کند؛ آن‌ها می‌توانند بگویند بنا به فلان دلیل این شخص را ترجیح می‌دهم. این‌ها اگر منصفانه رفتار کنند مردم (حتی طرفداران فرد مقابل) از روحانیت زده نمی‌شوند. وجه شبه من از این جهت بود که ورود مصداقی چه اشکالی دارد؛ یکی از اشکالات این است که زمانی که از شخصی دفاع کردیم و فردا آن شخص خراب‌کاری کرد ما خراب می‌شویم و از چشم مردم می‌افتیم؛ منظور من این بود که این مشکل در مورد رهبری هم ممکن است پیش بیاید.

یعنی از نگاه شما در جایگاه رهبری هم در موارد ورود به مصداقی سیاسی احتمال بروز خطا وجود دارد؟

تشخیص آن روز، احساس کرد این کار مفید است؛ و یا به هر دلیل دیگری. لذا در حکم‌های تنفیذ معمولاً می‌گویند من شما را تنفیذ می‌کنم مادامی که بر اساس شرع عمل می‌کنید؛ به محض این که از این مسیر خارج شدید، دیگر مورد تأیید من نیستید؛ این نکته مهمی است.

همان‌طور که اشاره کردید در سیره امام و مقام معظم رهبری ترجیح مصداقی پیش از انتخابات وجود نداشته؛ در حالی که برخی روحانیون و علما در مقاطعی به صورت جدی و با حمایت‌های همه‌جانبه به مصداقی ورد کردند؛ مثل حمایت‌های آیت‌الله مصباح از دکتر احمدی‌نژاد. علت این تفاوت رویه‌ها چیست؟

من در چنین مواردی قائل به تفکیک هستم. روحانیونی که منصب اجرایی دارند - مثل ائمه جمعه، نمایندگان ولی فقیه، رییس مجلس، اعضای شورای نگهبان و... - نباید به مصداقی سیاسی ورود کنند؛ چون که مثلاً امام جمعه در یک

باشند و مردم ببینند که این فرد منصف است و دغدغه‌های مردم را دارد. یا به تعبیر آیت‌الله العظمی شبیری کسانی که علم و تقوا دارند و مردمی هستند. از محبوبیتشان کاسته نمی‌شود. بنابراین به نظر من ورود مصداقی به سیاست برای کسانی که مسئولیت اجرایی ندارند و عدالت و انصاف را نیز رعایت می‌کنند، مشکلی ایجاد نمی‌کند.



بیش آسیب احتمالی دیگری که در ورود مصداقی وجود دارد، رقابت درون گروهی است که میان روحانیون به وجود می‌آید؛ مثلاً عالمی از فردی حمایت می‌کند و عالم دیگری از شخص دیگری؛ در چنین وضعیتی موضع‌گیری‌ها و منبرهای سیاسی از جانب روحانیون در مقابل هم شکل می‌گیرد. به نظر تان این اختلاف داخلی و بازنتاب آن سبب بدبینی مردم نسبت به جایگاه روحانیت نمی‌شود؟ همان‌طور که عرض کردم اگر وروده‌ها همراه با انصاف و دقت کافی باشد

یکی از سیاسی‌ترین‌هایشان یعنی آقای پناهیان است که روز به روز بر محبوبیت ایشان افزوده می‌شود. جالب این جاست که فقط بچه‌مذهبی‌ها هم طرفدار آقای پناهیان نیستند؛ بلکه به دلیل نوع ادبیات ایشان، خیلی از تیپ‌های دیگر هم ایشان را می‌پسندند. البته درصد تعریف از ایشان نیستم و شاید انتقادهایی نیز به ایشان دارم؛ اما می‌خواهم بگویم ورود به سیاست لزوماً از اعتبار روحانی نمی‌کاهد و باقی عملکردهای او نیز مهم است. سیاسی‌ترین افراد هم اگر حرف مردم را بزنند، از حق دفاع کنند و طرفدار انقلاب

سیاسی ورود می‌کنند اقبال کمتری دارند، موافق نیستم و حتی معتقدم. اگر چه ممکن است در میان عموم مردم هم گفته شود. دشمن به این مسأله دامن می‌زند. به نظر من چه روحانیونی منصب سیاسی دارند و چه آن‌هایی که به مسائل سیاسی ورود کرده‌اند، اگر اخلاق، عدالت و انصاف را رعایت کنند، دچار افت اعتبار نمی‌شوند. مثلاً آیت‌الله مصباح یزدی علیرغم این که به مسائل سیاسی ورود داشته‌اند و در خود حوزه هم خیلی مخالف دارند، شلوغ‌ترین درس اخلاق هفتگی حوزه علمیه قم را دارند؛ یا از سخنران‌های معروف ما

مشکلی پیش نمی‌آید. در سال ۸۴ عده‌ای از بزرگان حوزه از آقای احمدی‌نژاد - که در جامعه به‌عنوان نماد ساده‌زیستی مطرح شده بود - حمایت کردند و برخی بزرگان از آقای هاشمی که به‌نظر برخی نماد تجملات و اشرافی‌گری شده بود؛ اما لزوماً نمی‌گویند آن بزرگی که از آقای هاشمی حمایت کرده، طرفدار اشرافی‌گری است؛ بلکه می‌دانند آن شخصیت بزرگ حوزوی بنا به دلایلی آقای هاشمی را اصلاح می‌دانسته است. لذا چون آن شخصیت بزرگ شخصیت سالم عادل عالم و منصفی است طبیعتاً این نگاه بد نسبت به ایشان پیدا نمی‌شود؛ چون همه ایشان را به علم و انصاف می‌شناسند و دیده‌اند که در مقاطعی همین شخص، هاشمی را نقد هم کرده است. البته یک مسأله‌ای هست که معمولاً عوام مردم نسبت به آن شاکی هستند - و چاره‌ای هم ندارد - و آن این که مثلاً می‌گویند چرا این دو عالم با هم اختلاف نظر دارند؟ این داستان را در فتاوا هم می‌گویند؛ این مسأله گریزناپذیر است. البته این نکته

را باید مجدداً مورد تأکید قرار داد که هر کسی شرایط ورود مصداقی را ندارد. این اختلاف نظر اگر عالمانه، منصفانه و از روی اخلاص باشد به نظر من ورود مصداقی دیگر آن خطا را نخواهد داشت.

بیت مهم‌ترین دلیل ضرورت ورود روحانیون به مصادیق سیاسی را چه می‌دانید؟

اگر مبنای دینی را بخواهیم مطرح کنیم، بحث اصل مشورت و اصل امر به معروف و نهی از منکر است. منتها از لحاظ اجتماعی بسیاری از اوقات مردم مطالبه می‌کنند و می‌گویند این قدر کلی حرف نزنید؛ بالاخره تکلیف ما را مشخص کنید. بنابراین بخشی از ورود مصداقی روحانیت، به دلیل مطالبه مردمی است؛ مردم می‌گویند ما به شما اعتماد داریم و از شما توقع داریم بگویید کدام فرد شایسته‌تر است. در این شرایط باید هزینه و فایده را سنجید؛ مثلاً اگر من شخص خاصی هستم و می‌خواهم مصداقی مشخص کنم و چند میلیون نفر به نظر من گوش می‌دهند، قطعاً باید با

دقت شرایط را بررسی کنم و چه بسا لازم نباشد که ورود مصداقی داشته باشم. مثلاً

۹۹ من با این حرف که می‌گویند مردم نسبت به روحانیونی که به مسائل سیاسی ورود می‌کنند اقبال کمتری دارند، موافق نیستیم و حتی معتقدم - اگر چه ممکن است در میان عموم مردم هم گفته شود - دشمن به این مسأله دامن می‌زند. **۶۶**

در جریان انتخابات مردم از شخص آقای مصباح مطالبه داشتند که تعیین کنند به چه کسی رأی بدهند.

بیت آیت‌الله اعرافی در دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ابلاغیه‌ای داشتند به مدیران و طلاب حوزه‌های علمیه و از آن‌ها خواسته بودند که به منظور حفظ جایگاه محوری روحانیت، طلاب و مسئولین حوزه‌های علمیه ضمن دعوت به تشریح شاخصه‌های

مورد تأیید رهبری، از حمایت از افراد خاص پرهیز کنند. به نظر شما آیا این ابلاغیه به دلیل شکست در تجربه ورود مصداقی طلاب و روحانیون به بحث‌های سیاسی نبوده؟

این سؤال را باید از خود ایشان پرسید که چرا با ورود مصداقی به انتخابات مخالف هستند. شاید یکی از دلایل آن این باشد که ایشان معتقد باشند بسیاری از افراد حوزوی شرایط لازم برای ورود مصداقی را ندارند و لذا معتقدند در مجموع اگر دخالت نکنند بهتر است. بنده هم عرض کردم اگر کسی شرایط لازم را ندارد نباید دخالت کند. البته با توجه به مسئولیت اجرایی ایشان در حوزه احتمال دارد مخاطب اصلی ایشان مسئولان و مدیران حوزه‌های علمیه بوده است؛ نه همه حوزویان. دلیل دیگر شاید همان مسئولیت مدیریت حوزه باشد؛ چون باید با سلايق مختلف در حوزه کار کنند و به همان دلیلی که قبلاً هم عرض کردم، برای ایشان محدودیت‌هایی وجود دارد. در هر صورت این‌ها همه

احتمالات است و باید نظر ایشان را از خودشان جویا شد.

البته نوع ورود مصداقی هم متفاوت است و باید با شئون طلبگی سازگار باشد؛ مثلاً خود بنده من نمی‌پسندم که طلبه‌ای در کنار خیابان بایستد و با دست داشتن عکس یک کانیدیا، از او حمایت کند. می‌تواند در سخنرانی و با در نظر گرفتن شرایط، بگوید طبق این مبانی و معیارها این آدم ترجیح دارد نسبت به طرف مقابل.

بهرت چه پیشنهادی برای ارتقای جایگاه فعلی روحانیت در جامعه دارید؟

چند مؤلفه برای ارتقای جایگاه روحانیت مهم است؛ یکی ساده‌زیستی و پرهیز از اشرافی‌گری است. اشرافی‌گری بسیار به جایگاه روحانیت ضربه می‌زند. عموم مردم باید این را بدانند که روحانی دارد مثل آن‌ها زندگی می‌کند. نمودهای اشرافی‌گری در زندگی روحانیت طبعاً آثار بسیار منفی‌ای دارد؛ خصوصاً وقتی در بزرگان باشد. نمی‌گویم فقیرانه زندگی کنند؛ نه؛ مثل عموم مردم زندگی کنند.

نکته دوم حق محوری روحانیت و تعصب بی‌جانداشتن است؛ در هر مسأله‌ای، هم خوبی‌ها را بگویند و هم بدی‌ها. نکته سوم عدم تعلق به جریان‌های سیاسی است؛ طلبه به هیچ‌عنوان نباید متعلق به جناح سیاسی خاصی باشد؛ و لو این جناح سیاسی ده مرتبه از آن جناح سیاسی بهتر باشد. این خیلی مهم است. نکته چهارم توجه به مسائل و دغدغه‌های مردم است. در میان مردم بودن، درک فضای عمومی جامعه و توجه به مسائل اجتماعی‌ای که مردم با آن‌ها درگیرند اهمیت بسیاری دارد. نکته آخری که می‌خواهم عرض کنم این است که روحانیت باید از لحاظ علمی به مردم پاسخگو باشد. مردم باید احساس کنند روحانیت از لحاظ علمی پاسخگوی نیازهای جامعه است و به درد جامعه می‌خورد؛ به گونه‌ای که اگر روحانیت نباشد، مشکلاتی پدید خواهد آمد. طبیعتاً همان‌گونه که حضرت آیت‌الله العظمی شبیری فرمودند پایین آمدن سطح سواد و اطلاعات حوزوی قطعاً در کنده شدن مردم از روحانیت تأثیر دارد.



فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۳)؛ آیت‌الله گرامی در گفت‌وگو با مباحثات:

وظیفه روحانیت بر خورد محبت آمیز با مردم و تدبیر حوائج آنهاست / اگر مردم از دست بروند دین از دست خواهد رفت

رضا تاران

اشاره: فراز و فرود جایگاه روحانیت موضوعی است که در هفته‌های اخیر مورد توجه محافل حوزوی بوده است. برخی معتقدند جایگاه روحانیت در سال‌های اخیر تضعیف شده است و برخی نیز چنین نگرشی را قبول ندارند. همین مسأله را با آیت‌الله محمدعلی گرامی مطرح کردم. او در گفت‌وگوها صراحت مخصوص خود را دارد و نگاه خود را به این مسأله مطرح می‌کند. البته زمان خدا حافظی می‌گوید خودتان ببینید بخش‌هایی را که صلاح نمی‌دانید حذف کنید؛ و البته هیچ بخشی از دیدگاه‌های او را حذف نکردم.

بیشتر در روزهای اخیر بحثی درباره کاهش محبوبیت روحانیت و طلاب در بین مردم مطرح شده است؛ نظر شما در این باره چیست؟

این قطعی است و جای شبهه نیست. ما پیش‌تر هم گفتیم. اولاً یک مسأله‌ای است که خود حوزه به آن مبتلاست. من مدتی پیش یک بیانیه هم دادم که ممکن است طلاب به حوزه نجف مهاجرت کنند. طلبه‌ی قم آزاد نیست که نزد کدام استاد درس بخواند؛ آزاد نیست هر کتابی را بخواند و هر حرفی را بزند. در سه جهت در نجف آزادی است و فطرت بشر هم متمایل به آزادی است؛ بنابراین به نظر می‌رسد قوت حوزه در آینده در نجف باشد. اتفاقاً پس از همان ایامی که آن بحث را مطرح کردم، افراد متعددی جهت تدریس به نجف رفتند. این یک بعد است که خود حوزه در این جهت گرفتاری دارد.

یک جهت هم جهت مردمی است؛ در هر صورت مردم زدگی‌هایی دارند؛ برخی می‌گویند خواهش می‌کنیم این وجوه را به حوزه ندهید. باید ببینیم در حال حرکت به

کدام سمت هستیم؟ میان دو نفر درگیری و زد و خورد ایجاد شده؛ یک طرف روحانی بوده است؛ از جمعیتی که حاضر بودند، یک نفر هم نیامد که به او کمک کند. ۲-۳ قضیه شبیه این اتفاق افتاده است. آن محبتی که پیش‌تر -مخصوصاً سال اول

●● طلبه‌ی قم آزاد نیست که

نزد کدام استاد درس بخواند؛ آزاد نیست هر کتابی را بخواند و هر حرفی را بزند. در این سه جهت در نجف آزادی است و فطرت بشر هم متمایل به آزادی است؛ بنابراین به نظر می‌رسد قوت حوزه در آینده در نجف باشد. ●●

پس از انقلاب و سال آخر پیش از انقلاب -بود؛ دیگر نیست. اصلاً جوّ دیگری در اظهار علاقه‌ی نسبت به روحانیت بود.

بیشتر آیا نباید آن دوره را استثنا کنیم؟ در دوره‌ی رضاخان یا محمدرضا شاه پهلوی روحانیت در بین مردم جایگاه

متوسطی داشته است؛ در عین حال که در بین قشرهایی محبوبیت داشته است، عده‌ای هم واقعاً آن‌ها را دوست نداشتند. روحانیت از سال ۴۰ آمد و برای مردم یک فضای آرمانی را ترسیم کرد که ما کارهایی را انجام خواهیم داد و همه هم تصوری کردند این مدینه فاضله محقق خواهد شد؛ در نتیجه همه روحانیت را دوست داشتند. اما چند سال که می‌گذرد متوجه شدند این صحبت‌ها خیلی هم عملی نشد؛ پس به مسیر قبلی بازمی‌گردند؛ یعنی همان وضعیتی که عده‌ای روحانیت را دوست داشتند و عده‌ای نه. پس ابتدای انقلاب، وضعیتی استثنایی بوده.

هرچه که بوده همواره مردم نسبت به روحانیت حس مظلومیت داشتند. در زمان رضاخان، یا مخصوصاً دوره‌ی مبارزات که شروع شد روحانیان بیشتر در زندان، تبعید بودند؛ در نتیجه برای روحانیت احساس مظلومیت می‌شد. از سوی دیگر وعده‌هایی داده بودند که مردم هنوز ندیده بودند که این وعده‌ها درست

یا خلاف خواهد شد. روحانیت خودش را به آن صورت نشان نداده بود. همیشه روحانیت حالت انتقاد - و نه این که کار را در دست بگیرد - داشت.

۹۹ **هنگامی که حکومت در دست غیرروحانیت است، روحانیت حالت انتقادی دارد و مردم هم می پذیرند و به نفع دین تمام می شود؛ اما زمانی که حکومت در دست خود روحانیت باشد، مردم انتقاد از حکومت - یعنی خود روحانیت - دارند و بنابراین به خود دین انتقاد پیدا می کنند و دین تضعیف می شود. ۶۶**

مرحوم آقای آشیخ محمدتقی آملی در تهران از قول آشیخ عبدالنبی نوری نقل کرده بودند که هنگامی که می خواست به مکه برود، از طریق استانبول رفته بود. آقای آشیخ محمدتقی آملی به ایشان می گوید که اگر شما می خواهید به مکه بروید، خوب است از طریق استانبول که

می روید ملاقاتی هم با سید جمال الدین اسدآبادی داشته باشید. ایشان این کار را انجام می دهند. سید جمال الدین هم به ایشان می گوید شما می خواهید به مکه بروید؛ به هر حال به سامرا هم می روید؛ نزد میرزای شیرازی بروید و ایشان را وادار کنید با ناصرالدین شاه مبارزه کند؛ این فرد ظالم و ستمگر است. ایشان می گویند که اگر من هم بگویم میرزا ترتیب اثری نمی دهد؛ اما من می گویم. هنگامی که به سامرا و نزد میرزا می رود به ایشان هم مطالب را می گوید، میرزا می گوید تو که خودت این حرف را قبول نداری؛ اگر قبول داشتی تو را پیش خودم راه نمی دادم. سپس میرزا می گوید بالاخره ناصرالدین شاه هر خرابی ای هم دارد سلطان شیعه است. بعد می گوید سه نفر هستند که اصرار دارند حکومت را خود من بگیرم؛ یکی خود ناصرالدین شاه که هوسش به قدری غالب است که از جمع بین اختیار در ازدواج نگذشت؛ یعنی دو خواهر را با هم عقد کرده بود؛ چنین کسی چطور حکومت را به من می دهد؟ بنابراین او

می خواهد آبروی ما را ببرد. دوم میرزا ملکم خان، متولد جلفا و متمایل به انگلستان است. او نیز اصرار دارد که من حکومت را بگیرم؛ او هم به این علت است که می خواهد آبروی من برود. سوم هم سید جمال الدین اسدآبادی است که او هم دوست دارد من حکومت را بگیرم که این هم از سادگی ایشان است. اداره ی حکومت به این راحتی نیست. اکنون مادر بین مردم و وجهه و آبرو داریم. اگر بخواهیم حکومت کنیم کجا این همه گروه متدین داریم که کل مملکت را در اختیار بگیریم؟ این ها می روند و کارهای نادرستی انجام می دهند که به نام ما نوشته می شود. بعدها هم بسیاری به این حرف معتقد بودند؛ می گفتند هنگامی که حکومت در دست غیرروحانیت است، روحانیت حالت انتقادی دارد و مردم هم می پذیرند و به نفع دین تمام می شود؛ اما زمانی که حکومت در دست خود روحانیت باشد، مردم انتقاد از حکومت - یعنی خود روحانیت - دارند و بنابراین به خود دین انتقاد پیدا می کنند و دین تضعیف می شود.

بیشتر اگر این تفکر غالب در بین علمای شیعه این بوده است که می فرمایید، عملی شدن احکام در دوران غیبت را چطور در نظر می گرفتند؟ آیا این طور در نظر می گرفتند که در دوره غیبت، برخی از احکام تعطیل است؟ یا می گفتند که همین شاه می تواند اجرا کند؟

هیچ کدام. نه شاه می تواند اجرا کند و نه احکام تعطیل است؛ اما زمانی می بینیم نمی توانیم و اگر بخواهیم یک

۹۹ خود مرحوم آخوند

خراسانی با همه ی زحماتی که برای تأسیس مشروطه کشید، وقتی خودش دید آن چه می خواست نشد، شخصاً حرکت کرد به سمت ایران که در راه او را مسموم کردند و از دنیا رفت. ۶۶

قدم برداریم، از جهات دیگر به اعتقاد مردم لطمه می خورد.

بیشتر یعنی اولویت بندی می کردند که

اصل مهم، حفظ و انتقال تشیع برای آیندگان است و به خاطر آن، بخش هایی را که توان نداشتند ترک می کردند؟ بله؛ این طور بوده است؛ یعنی بنا بر آن مصلحت اعم سکوت می کردند. خود مرحوم آخوند خراسانی با همه ی زحماتی که راجع به

تأسیس مشروطه کشید، وقتی خودش دید آن چه می خواست نشد، شخصاً حرکت کرد به سمت ایران که در راه او را مسموم کردند و از دنیا رفت. برخی از ابتدا نرفتند؛ مانند مرحوم آسید کاظم یزدی. البته او با اصل ولایت فقیه یا حکومت اسلامی مخالف نبود؛ اما می دانست که امکان آن وجود ندارد و مواردی را پیش می آورد. مرحوم حاج آخوند رستم آبادی در تهران که فردی ملا - و در رده ی آسید کاظم یزدی - بوده است، به حدی خودش را کنار می کشید که اگر کسی از او مسئله ای را هم می پرسید

می گفت این رساله ی آسید کاظم؛ ببینید چه می گوید! خود را به طور کلی کنار



می کشید. برخی از تهران به نجف نزد آسید کاظم رفته و مسأله پرسیده بودند. ایشان گفته بود مگر آن جا حاج آخوند رستم آبادی نیست؟ از ایشان مسائلتان را پرسید. گفته بودند آقا مگر حاج آخوند هم سواد دارد؟! این ها به این جهت که وزر و وبال مشروطه گرفتارشان نکند خود را کنار می کشیدند.

در خیلی جاها امتحان شده است. تنها دوره ای که تا حدودی ثمربخش بود، دوره ی برخی از سلاطین صفویه بود که روحانیت خود را از حکومت کنار کشید؛

حکومت را در دست گرفت و چون هر حکومتی به صورت طبیعی نمی تواند انتظارات همه را برآورده کند، نارضایتی ایجاد می شود.

در برخی موارد هم نمی شود قاطعیت نشان داد؛ مثلاً هنگامی که محمدرضا پهلوی از تهران آمد که به کاشان برود، جلوی بازار قم - که اکنون چهارراه بازار است - ایستاد و تنها با عصا دو خط ضربدری کشید و سوار ماشین شد و رفت. بلافاصله آن جارا خراب کردند و بعداً خیابان شد. در نتیجه مردم دیدند که کارها بسیار قاطعانه پیش می رود. یک افسری مشغول گزارش دادن

۹۹ الان ببینید چقدر اختلاس

است. اصلاً جایی که اختلاس

نباشد گویی خلاف قاعده است! از

همین زلزله زده ها خبر می رسد که

کمک های مردم و اموال در جاهای

مختلف حیف و میل می شود. ۶۶

به شاه بود؛ یک مسأله ای پیشامد کرده بود که شاه با همان شمشیری که در دست

کنیم. این طرحی بود که در لبنان هم مرحوم آسید شرف الدین و آسید محسن امین با حکومت مطرح کرده بودند. یکی از دوستان ما - که فوت کرده است - با ما هم زندانی بود؛ می گفت شب نزد امام رفتم و گفتم آقا این مقدار دبیر متدین برای کل مملکت دارید؟ ایشان هم جوابی به این تعبیر داده بود: «می گویی که ما بولوف هم نزنیم؟». منظور ایشان این بود که یعنی تبلیغ هم نکنیم؟ به هر حال این نگرش ها وجود داشت.

الآن ببینید چقدر اختلاس است. اصلاً جایی که اختلاس نباشد گویی خلاف قاعده است! از همین زلزله زده ها خبر می رسد که کمک های مردم و اموال در جاهای مختلف حیف و میل می شود.

بیشتر آیت الله سیستانی هم اکنون در عراق همین مشی را دنبال می کنند؟ بله.

بیشتر بنابراین می فرمایید یکی از عوامل کاهش محبوبیت این است که روحانیت

اما ناظر بود؛ مانند زمان شاه طهماسب و تا حدودی شاه عباس.. آن دوره ها، هم برای دین و روحانیت و هم برای خود مملکت دوره های خوبی بودند.

بیشتر در دوره آیت الله بروجردی هم همین مشی نظارت دنبال می شد؟

در دوران آقای بروجردی، شاه که شاه فاسدی بود؛ اما آقای بروجردی فکر می کرد که چه کار کند؟ اگر خاطرات من را دیده باشید آن جا داریم که زمانی که بسیار به ایشان فشار آوردند که چرا شما با شاه مبارزه نمی کنید؟ ایشان با عصبانیت فرمود: می گوید شاه را بیرون کنم، مملکت را به چه کسی بدهم؟ سپس به یک شیخی اشاره کرده بود و گفته بود به این بدهم؟ این همان دکتر اقبال است به اضافه ی ریش و عمامه. ایشان معتقد بود که نمی شود.

حتی هنگامی که مرحوم امام از زندان آزاد شد، یک سخنرانی مفصلی در مسجد اعظم کردند و در آن گفته بودند لااقل آموزش و پرورش را به ما بدهید، ما اداره

داشت زد و یک انگشت آن افسر افتاد؛ همین طور خون از او می رفت که گفت بله اعلی حضرت! یعنی باید همچنان گزارش را ادامه می داد. چنین استبدادی بوده و ... اما مردم می دیدند که کارها پیشروی کرده است. ولی هرکسی - چه فقیه و چه غیر فقیه - نمی تواند این کارها را بکند؛ خودش یک ظلم بزرگی است. هنگامی که مجموعه‌ی عوامل را روی هم حساب کنید، مشاهده می کنید که آن چه می خواهیم نمی شود. لذا روایتی که در مقدمه‌ی صحیفه‌ی سجادیه آمده، بسیاری - حتی بزرگانی - را تحت تأثیر قرار داده است.

بیت از امام صادق (ع) ظاهرأ هست. بله؛ اصلاً راوی همان روایاتی که اصل صحیفه‌ی سجادیه را نقل کرده، همان راوی به همان روایت از امام صادق (ع) این مقدمه را نقل کرده است؛ در آن مقدمه دارد که «لا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اصطلته البلیة وکان قیامه زیاده فی مکروهنا

وشیعتنا». ما معمولاً این گونه روایات را این طور توجیه می کردیم که منظور این است که جهاد نکنید؛ اما دفاع وظیفه است. خدا مرحوم آقای بهجت را رحمت

۹۹ تعبیر برخی بزرگان این بود که جوجه را آخر پاییز می شمارند. الآن در هر جمعی که می نشینیم معمولاً به غیر از ۴-۳ نفر - که معمولاً چهره‌های رسانه‌ای هستند - بقیه‌ی افراد از اوضاع اقتصادی و مسائل دیگر گله مندند. البته مخالفت عملی هم انجام نمی شود؛ چون به هر حال نظام اسلامی است و بسیاری زحمت کشیدند آن را به این جا رساندند. حتی المقدور باید همکاری کرد. ۶۶

کند؛ در سال‌های ۴۵-۴۴ بود که ایشان همین روایت را برای من خواندند. من گفتم شاید جهاد را می گوید؛ دفاع که برای زن و مرد و کوچک و بزرگ وظیفه است؛ ایشان گفتند خیر؛ دفاع هم دارد.

گذشت و در روز فوت مرحوم آقای خوبی بود که من در مشهد و در همسایگی مرحوم آقای بهجت بودم؛ تقریباً در یک کوچه بودیم. به منزل ایشان رفتم؛ در زدیم؛ کسی پاسخ نداد و بازگشتم. اواسط کوچه بودم که به طور اتفاقی پشت سرم را نگاه کردم و دیدم خود آقای بهجت به کوچه آمده و با دست اشاره می کند که بیایید. رفتم و خدمت ایشان نشسته بودم؛ دو به دو هم بودیم. گفتم یادم می آید که راجع به مقدمه‌ی صحیفه با شما دعوا کردم. ایشان گفت دعوا را خاطر من نیست؛ اما صحبت من همان است. بسیاری از بزرگان نه از این باب که نباید کاری کرد، بلکه به این دلیل که امکان ندارد و بدتر می شود و اعتقاد مردم به اصل دین ضعیف خواهد شد، حرکتی صورت نمی دادند.

بیت یکی دو سال پیش که خدمت شما بودیم فرمودید بخشی از علما با انقلاب همراه نبودند؛ به این دلیل که تصور می کردند حکومت امکان ندارد؛ اما بعد که دیدند شدنی است، با حکومت

ناچار شدند شب در چادرهای شهرداری بخوابند یا گاهی اوقات در پارک.

بیشتر فرمایشات حضرتعالی درست است؛ اما آن چه مردم در قم می بینند، سکوت علماست. به هر حال یکی از بحث های مهم اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است که بخش عمده ای از آن نیز به حاکمیت مربوط می شود. مردم می گویند اگر علما موافق نیستند یا از وضعیت رضایت ندارند، چرا امر به معروف نمی کنند؟ نه این که لزوماً جلوی حکومت بایستند؛ اما به هر حال مردم بدانند که مثلاً آقای الف هم در زلزله ای که اتفاق افتاده، نگرانی دارد یا در قضیه ی دیگری که اتفاق افتاده، آقای ب هم ناراحت است. اما می بینند که از روحانیت فقط یک صدا شنیده می شود؛ آن هم از تلویزیون.

چون یا باید از اوضاع تعریف کنند که دروغ است؛ یا باید انتقاد کنند که بیشتر به درد مردم افزوده خواهد شد و تلقی مخالفت با حاکمیت می شود که آن هم مصلحت نیست.

چون به هر حال نظام اسلامی است و بسیاری زحمت کشیدند آن را به این جا رساندند. حتی المقدور باید همکاری کرد. اما در عمل همه ناراحت هستند و شرایط اقتصادی را می بینند؛ مخصوصاً با این کلیپ هایی که در گوشی ها منتشر می شود. در همین زلزله اخیر، طلبه ای در حال توضیح اوضاع بود؛ همین که گفت «مقامات گفته اند...»، گفتند مقامات را رها کنید و... در دل مردم این چیزها وجود دارد. مردم به شدت ناراحت هستند و تبعیض را مشاهده می کنند. حتی برخی افرادی که سابقه ی مبارزه ی قبل از انقلاب و حتی یک امضا نداشتند جلو می آیند و تبدیل به چهره می شوند و در مقابل افرادی که زحمت هایی کشیده اند می ایستند.

در همین قم مردمی هستند که نان خشکی می برند! مصرف نمی کنند را با اشتیاق می برند! وقتی می پرسیم این ها برای شما چه فایده ای دارد؟ می گویند: در آب می زنیم و می خوریم! افرادی که نمی توانند اجاره خانه بپردازند و صاحب خانه ااثیه شان را بیرون می ریزد بسیار زیاد هستند. کسانی که

همراه شدند. آیا در سال های اخیر بزرگانی را داریم که از رویکرد همراهانه خود با حکومت بازگشته و گفته باشند همان که قبلاً تصور می کردیم درست است و نمی توان حکومت کرد؟

۹۹ در همین قم مردمی هستند

که نان خشکی که دیگران مصرف

نمی کنند را با اشتیاق می برند!

وقتی می پرسیم این ها برای شما

چه فایده ای دارد؟ می گویند: در آب

می زنیم و می خوریم! ۶۶

اولاً پیر مردها و حتی بزرگانی بودند که خود ما در دوره ی جوانی که داغ بودیم با آن ها درگیر می شدیم؛ آن ها مکرراً به ما می گفتند به نتیجه نمی رسد؛ تعبیرشان این بود که جوجه را آخر پاییز می شمارند. الآن در هر جمعی که می نشینیم معمولاً به غیر از ۴-۳ نفر - که معمولاً چهره های رسانه ای هستند - بقیه ی افراد از اوضاع اقتصادی و مسائل دیگر گله مندند. البته مخالفت عملی هم انجام نمی شود؛

بیشتر آیا این باعث نمی‌شود که طیفی از مردم از اصل دین رویگردان شوند؟ افراد فهمیده متوجه می‌شوند که معنای این سکوت موافقت با بلا نیست؛ دیگران هم باید به مرور متوجه شوند. در هر حال بیان آن، تضعیف نظام است که آن هم درست نیست.

بیشتر طبق آخرین اخبار، اکنون هفتصد مؤسسه زیرمجموعه حوزه فعالیت می‌کنند؛ با بودجه‌های شرعی یا دولتی. اما گویا محصولاتش که این‌ها تولید می‌کنند مورد توجه مردم نیست. به نظر شما چرا این تعداد مؤسسه با این همه بودجه نمی‌توانند پاسخ‌گوی مسائل مردم باشند؟ آیا سؤالات یا مسائل مردم را خوب نمی‌شناسند یا این‌ها که مردم از آنان رویگردان شده‌اند؟

یک جهت این است که نتیجه‌ی محسوس را ندیده‌اند. الآن مشکل ابتدا بحث معاش است؛ پس از آن معاد؛ «لا معاد لمن لا معاش له»؛ باگرسنگی نمی‌شود به فکر نماز و خدا بود. جهت دیگر فراوانی سی‌دی‌ها

و نرم‌افزارهای موبایلی است که باعث شده مردم هر آن‌چه را می‌خواهند بدانند، اجمالاً از این طرق دریافت می‌کنند.

بیشتر خب این وضعیت درباره‌ی آثار غیرروحانیان هم وجود دارد؛ اما آن‌ها کم‌وبیش با استقبال مردم مواجه است. این همان زدگی است؛ این‌ها که چرا همه‌ی روحانیون اظهار اعتقاد نمی‌کنند به همان جهت اولی بود که عرض کردم؛ یعنی می‌خواهند تضعیف نظام نشود. یک آقای سیدی در اصفهان همین چندروز به من نشان دادند؛ فرد خوبی هم هست؛ از روی درد دل هم انتقاد کرد؛ اما نتیجه‌چه می‌شود؟ نظام بیشتر تضعیف می‌شود. کار با این انتقاد درست نمی‌شود. افرادی که باید بدزدند می‌دزدند. حاکمیت باید جلوی آن‌ها را بگیرد. این است که برخی افراد سعی می‌کنند کم‌تر انتقاد کنند. البته داخل خود روحانیت هم تفکرات و جبهه‌های مختلفی حضور دارند؛ برخی به نعمت‌های گوناگون متنعم هستند؛ و خب این‌ها صحبتی نمی‌کنند؛ چون متنعم

هستند! اما بعضی دیگر که مشکلات دارند به این علت که تضعیف نظام نشود چیزی نمی‌گویند.

بیشتر در گذشته یک منبر بود و مردمی که همین منبرها را می‌شناختند؛ یعنی

«عامه‌ی مردم از اوضاع

سیاسی، زدگی پیدا کرده‌اند؛

چون نتیجه‌ای که می‌خواستند را

نگرفته‌اند. این زدگی از اوضاع

سیاسی آن‌ها را به سمت و سوی

کسانی که مخالفت وضع موجود

هستند متمایل می‌کند.»

رسانه تنها در دست روحانیت بود. به نظر می‌رسد روحانیت در رقابت با گروه‌های دیگر دچار اختلال شده است؛ مدّاحان، قاریان قرآن، مکلاهایی که سخنرانی‌های اسلامی انجام می‌دهند و حتی رقبای دیگری که مسیحیت و عرفان‌های نوظهور را ترویج می‌کنند. این جهت بسیار روشن است؛ عامه‌ی

مردم از اوضاع سیاسی، زدگی پیدا کرده‌اند؛ چون نتیجه‌ای که می‌خواستند را نگرفته‌اند. این زدگی از اوضاع سیاسی آن‌ها را به سمت و سوی کسانی که مخالفت وضع موجود هستند متمایل می‌کند. برخی از مقامات اطلاعاتی به خود بنده گفتند که در شهر مشهد بیش از ۳۰ کلیسای خانگی وجود دارد. تصور این‌ها بر این است که مسیحیت دعوی به صلح و آرامش می‌کند؛ و برعکس؛ حاکمیتی مثل حاکمیت ما این طور نیست. اشتباه هم می‌کنند؛ مسیحیت ظلم‌ها و قتل و غارت‌های خود را کرده است؛ آن قدر قتل و غارت کرد که قراردادی بین حکومت‌ها و کلیسا بسته شد که دین تنها در کلیسا و در روز یکشنبه باشد و جامعه و حکومت از آن جدا باشند. شما همین اکنون ببینید که مسلمان‌ها را در میانمار تنها به جرم اعتقاد چطور قتل عام می‌کنند.

نکته دیگر این است که بخشی از مردم از روحانیت انتظار معنویت دارند؛ چون اصولاً روحانیت را این طور

می‌شناختند؛ انتظار مردمی بودن را دارند. الآن نزد برخی از آقایان که می‌روید در اطرافشان چند محافظ ایستاده است. یعنی دسترسی به روحانیت و خصوصاً علما کم شده است. بعضاً اطرافیان و

۹۹ مرحوم آسید ابوالحسن

اصفهانی توسط یک واسطه پیامی از امام زمان (عج) دریافت کرده بود که «أرخص نفسك؛ یعنی خودت را به راحتی در اختیار دیگران قرار بده؛ (واجلس فی دهلیز بیتک)؛ جلوی منزلت بنشین تا در دسترس باشی؛ «واقض حوائج الناس»؛ به حوائج و مشکلات مردم رسیدگی کن؛ «نحن ننصرك»؛ اگر این کارها را بکنی ما هم کمکت می‌کنیم. ۶۶

برخی آقازادگان نیز کارهایی می‌کنند که وجهه علما را خراب می‌کند. بله؛ این بسیار مؤثر است؛ به ما هم بسیار می‌گویند که امکان آن وجود ندارد

که فلان شخص را ببینیم یا آن دیگری را تنها از دور می‌توانیم ببینیم. تبعیض در استفاده از نعمت‌ها هم همین طور است؛ نزدیکانش متنعم هستند و دیگران این طور نیستند. این اشکالات وارد است و قابل دفاع هم نیست. برخی وقتی می‌خواهند از کوچه عبور کنند، از مدتی قبل از آن، مأمورین می‌ایستند تا ماشین‌ها عبور نکنند؛ همه کنار بروند تا این آقارد شود. زمانی هم که به آن‌ها تذکر داده می‌شود می‌گویند در اختیار ما نیست؛ در اختیار محافظین ماست! شما چطور نمی‌توانید جلوی محافظین خود را بگیرید؟ مسائلی از این قبیل، بسیار مؤثر و بسیار هم بد است؛ عوارض منفی بسیاری هم دارد. آقای مهدوی کنی به خود من گفت که زمانی آقای خمینی به ما گفت اگر شخص شما را ترور کنند بهتر از این وضع تشریفات است؛ چون این ترور شخصیت است. خود امام به آقای مهدوی کنی گفته بود. آقای مهدوی کنی گفته بود که ما را می‌کشند و... امام گفته بودند که اگر بکشند بهتر از این وضع است. این نکته

گاز می گیرند؛ اما من به این ها پول می دهم و کمکشان می کنم! چون می دانم از روی نیاز و عصبانیت این کار را کرده اند. معروف است که مرحوم آسید ابوالحسن از طرف

دهلیز بیتک؛ زیر همان هشتی و جلوی منزل بنشین؛ آن عقب ها نرو که دسترسی به شما نباشد؛ «واقض حوائج الناس»؛ مردم می آیند که مشکلات و حوائجی



آقا امام زمان (عج) پیامی به وسیله‌ی آشیخ محمد کوفی - که معروف بوده خدمت آقا می رسیده است - دریافت کردند که آقا به او فرموده بودند: «أرخص نفسك»؛ خودت را ارزان بفروش؛ منظور این که به راحتی در اختیار دیگران قرار بده؛ «واجلس فی

دارند، حاجت آن ها را انجام بده؛ «نحن نضرک»؛ اگر این کارها را بکنی ما هم کمکت می کنیم. خوب است این را عرض کنم؛ زمانی مرحوم آشیخ عبدالنبی اراکی در منزل مرحوم آسید مرتضی لنگرودی - که پیر مردترین

قابل دفاع هم نیست. مخصوصاً در باره‌ی کسانی که اصلاً سابقه‌ی مبارزاتی هم به آن صورت نداشته اند.

بیت به نظر شما برای بهبود وضعیت کنونی کاری می توان انجام داد؟

باید همه به وظایف خود عمل کنند و مهم تر آن که با مردم با محبت و عاطفه باشند. روایتی داریم که می گوید «ولا تکونوا علماء جبارین»؛ علمای جبار نباشید؛ باید با مردم عاطفی باشید. زمانی درب خانه‌ی مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی در نجف، جمعیتی از طلبه‌ها مقداری سر و صدا کرده بودند. ایشان صدای آن ها را شنید و به نزدیکانش گفت این ها چه می خواهند؟ گفتند این ها کمک می خواهند... این جا می آیند مزاحم می شوند. ایشان گفته بود راه بدهید بیایند داخل بنشینند؛ صحبت کنیم؛ اگر امکانات باشد رسیدگی می کنیم؛ اگر نباشد صحبت می کنیم. سپس گفته بود برخی می آیند دست می بوسند و شما تصور می کنید که دارند دست مرا می بوسند؛ این ها به بهانه‌ی دست بوسی، دست مرا

روحانی در زمان آقای بروجردی پس از آقای بروجردی بود و آقای داماد به ما می گفت نزد آسید مرتضی بروید، آقای بروجردی به او احترام می کند - این قصه را نقل کرد که شنیدم مرتاضی از هند به نجف آمده است که خیلی کارها را می تواند انجام دهد و مذهبی هم هست. گفت نزد او رفتم و به او گفتم آیا می شود امام زمان (عج) را دید؟ گفت بله خیلی راحت است؛ شما همین فردا صبح به وادی السلام نجف بروید، یک دایره ای ترسیم کنید، در میان آن بنشینید، ۷۰ مرتبه آیه الکرسی را بخوانید، اولین کسی که می آید آقا امام زمان (عج) است! ایشان هم این کار را کرده بود؛ سپس یک عربی آمده بود، گفته بود با من کاری دارید؟ گفتم خیر؛ فکر نمی کرد امام زمان باشد. فرموده بود عجب؛ ما را به چه زحمتی می خوانند، زمانی که می آییم می گویند کاری نداریم. سپس امام حرکت کردند که بروند؛ یک باره ایشان به ذهنشان آمد که ایشان اولین کسی بود که آمد و این جمله ای هم که گفتند که ما را می خوانند... بنابراین خود امام

زمان (عج) است؛ بلند شد و دنبال ایشان راه افتاد. امام آهسته راه می رفت؛ ایشان می دوید و به امام نمی رسید. دید امام به یک خانه ی کپری ساخته شده از نی که در بیابان بود وارد شد. ایشان هم رفت آن جا و در زد. کسی آمد و گفت چه کار داری؟ گفت با همین آقا کار دارم. گفت این طور نمی شود؛ باید اجازه بگیرم. رفت، برگشت و گفت بیا داخل. گفت سؤال هایی داشتم که می خواستم از امام زمان (عج) بپرسم. آقای روی تخت نشسته بود و من روی تخت مقابل. هر چه به مغزم فشار آوردم یکی از آن سؤال ها خاطر می نمود. مدتی نگاه کردم، دیدم فایده ای ندارد و همین طور بلند شدم، عذرخواهی کردم و بیرون آمدم. به محض آن که بیرون آمدم دوباره کلیه ی آن سؤالات به ذهنم آمد. دوباره برگشتم در زدم؛ همان خادم بیرون آمد و گفت چه کار داری؟ گفتم با همین آقا کار دارم. گفت این آقا رفت. گفتم این جا که در دیگری ندارد؛ آقا هم که این جا نیامد. گفت آقا نیازی به در ندارند؛ اگر کاری دارید نایشان هستند.

داخل رفتم دیدم که آسید ابوالحسن اصفهانی آن جا روی همان تختی که قبلاً آقا امام زمان (عج) بودند نشسته است. تمامی سؤالاتی که می خواستم را از آقا ابوالحسن پرسیدم و ایشان پاسخ داد. سریع بیرون آمدم و دوان دوان به سمت نجف رفتم که بینم آسید ابوالحسن واقعاً خانه اش است یا در آن بیابان است؟ به محض این که آسید ابوالحسن مرا دید خندید و گفت آشیخ عبدالنبی دیدی که این همان است؟ آسید ابوالحسن به همین جهت «ارخص نفسک ولا تکون علماء جبارین» مورد توجه بوده است. اما الآن طوری شده که بهترین شخص از نظر موقعیت، کسی است که هیچ کس به او دسترسی نداشته باشد! چه بسا کار مهمی هم نداشته باشد؛ اما به این زودی کسی را نپذیرد؛ «لا تکونوا علماء جبارین، ارخص نفسک، واجلس فی دهلیز بیتک، واقض حوائج الناس، نحن ننصرک». باید سعی کرد به این روش عمل کرد؛ وگرنه اگر مردم از دست بروند، دین از دست خواهد رفت.

فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۴): دکتر سید صادق حقیقت در گفت‌وگو با مباحثات:

پافشاری روحانیت بر مناصب قدرت، باعث کاهش محبوبیت این نهاد شده است

اکبر محمدی

اشاره: درباره‌ی پرونده «فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت» با دکتر سید صادق حقیقت استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه مفید به گفت‌وگو نشستیم. دکتر حقیقت علاوه بر تحصیلات دانشگاهی دروس حوزه را نیز به خوبی خوانده و به مدت هفده سال از دروس خارج فقه و اصول حضرات آیات وحید خراسانی، بهجت، شبیری زنجانی و سید علی محقق داماد بهره برده است.



در دوره‌ی حضور و پس از غیبت کبری، تا اندازه‌ای که توان داشتند مسئولیت بزرگ و خطیر معصومین (ع) را به دوش کشیدند و نهادی به این صورت، شکل گرفته، تا این‌که در دوره‌ی صفویه به‌عنوان یک قشر اجتماعی درآمده است. بنابراین، آن‌چه امروزه از آن به‌عنوان نهاد روحانیت (Institution) سخن گفته می‌شود، مجموعه‌ی فعالیت‌های علما

ظلم‌ستیزی و عدم وابستگی به دربار شاهان بوده است. روحانیت یک «قشر» اجتماعی است که در طول تاریخ تکامل پیدا کرده؛ پس روحانیت یک «طبقه» نیست؛ روحانیت یک نهاد برخاسته از خود دین نیست؛ به عبارت دیگر در خود دین اسلام و در مذهب تشیع نهادی با عنوان نهاد روحانیت تعریف نشده است؛ بلکه علما

بهرت نهاد روحانیت به‌عنوان با سابقه‌ترین تشکل اجتماعی ایران، از چه جایگاهی در طول تاریخ برخوردار است؟ روحانیت شیعه در طول تاریخ، سرفرازی‌های بسیار زیادی داشته است و توانسته پس از دوره‌ی غیبت کبری فرهنگ شیعه را در بین مسلمانان و اهل تشیع حفظ کند. نکات مثبت در نهاد روحانیت جنبه‌ی انتقادی،

پس از دوران غیبت کبری و به خصوص در دوران صفویه است؛ به این معنا که در دوران صفویه، فعالیت‌های تک‌تک علما و گروه‌های علما تبدیل به یک نهاد شد. ما از این نهاد، به‌عنوان نهاد روحانیت نام می‌بریم.

در دوره‌ی صفویه و بعد در دوره‌ی قاجاریه، نهاد روحانیت با اعتقاد به ارتباط بین دین و سیاست و با عدم اعتقاد به اسلام سیاسی نقش مهمی در این دو دوره ایفا کرد. به بیان دیگر نهاد روحانیت در این دوران معتقد بود که نسبتی بین دین و سیاست وجود دارد؛ دین از سیاست جدا نیست؛ اما کارکرد نهاد روحانیت در کنار نهاد پادشاهی قابل تعریف است. اگر بخواهم بحث را واضح‌تر کنم، در این دو دوره (صفویه و قاجاریه) دو نهاد (پادشاه و روحانیت) قدرت را بین خودشان تقسیم کردند که می‌توان آن را تحت عنوان نظریه‌ی «سلطنت مسلمان ذی شوکت» تعریف کرد که علما به شاه مشروعیت می‌دادند و شاه نیز اقتدار روحانیت را در حوزه‌ای می‌پذیرفت.

بیشتر در دوره صفویه و قاجاریه چه نوع تعاملی میان شاه و روحانیت برقرار شده بود؟

اگر نقشه‌ی میدان نقش جهان اصفهان را در نظر داشته باشید، به این علت که طراحی شیخ بهائی است، شکل تقسیم نهاد روحانیت و پادشاه را به خوبی نشان می‌دهد. سمت قبله، مسجد امام است؛ به این معنا که همه رو به سوی خدا دارند و سیاست در اسلام، فضیلت محور و سعادت محور است؛ سمت راست میدان، برج یا قصر عالی قاپو وجود دارد که ساختمان بزرگی است و اشراف بر باقی جاها دارد؛ سمت چپ، مسجد شیخ لطف‌الله است که به‌عنوان حوزه‌ی علمیه مطرح است و سطح آن از عالی قاپو پایین‌تر است. این بدان معناست که شاه بر نهاد روحانیت تفوق دارد.

تفاوت مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد امام این است که مسجد امام صرفاً برای نماز بود و مسجد شیخ لطف‌الله حوزه‌ی علمیه بود. بنابراین، تقسیم قدرت بین پادشاه

و نهاد روحانیت، در اینجا دو نماد دارد که نماد پادشاه، عالی قاپو و نماد حوزه‌ی علمیه، مسجد شیخ لطف‌الله خواهد شد. پشت آن هم بازار است که نشانگر آن است که اقتصاد نسبت به فرهنگ و سیاست، رتبه‌ی بعدی را دارد و در پشت سر قرار گرفته است.

بیشتر با توجه به تقسیم قدرت میان شاه و نهاد روحانیت در دوره صفویه، به نظرتان می‌توان شکل‌گیری اسلام سیاسی را مربوط به این دوره دانست؟ منظور از اسلام سیاسی، گفتمانی است که اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت بر اساس شریعت دارد. بخشی از روحانیت، مانند روحانیت دوره‌ی صفویه و قاجاریه هرچند به نسبت اسلام و سیاست اعتقاد داشتند، اما به اسلام سیاسی اعتقاد نداشتند. کسانی که به اسلام سیاسی اعتقاد داشتند - یعنی به ضرورت تشکیل حکومت - به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ عده‌ای میانه‌رو بودند؛ یعنی نسبت به تجدد رویکرد انتقادی داشتند که نهایتاً

امروزه با گفتمان نواندیشی دینی شناخته می‌شوند؛ عده‌ای نیز تجددستیز بودند. گفتمان اول- یعنی گفتمان اسلام سیاسی میانه‌رو- با کسانی مانند آیت‌الله مطهری شناخته می‌شود که شناخت عمیقی از غرب دارند؛ تفکرشان نسبت به غرب منفی نیست؛ اما انتقادی است. یک جمله‌ای را همیشه از قول شهید مطهری برای تأیید این ادعا عرض می‌کنم که ایشان می‌فرمایند حقی که جان لاک بر گردن ما دارد، از ادیسون کم‌تر نیست. این بسیار مهم است. جان لاک کسی است که نظریه‌ی قرارداد اجتماعی را به شکل خاص خود تفسیر کرده است و قانون اساسی امریکا بر آن اساس نوشته شده است و ما انسان‌ها - نه تنها امریکایی‌ها - بیش از دینی که به مخترع برق داریم، مدیون جان لاک و نظریه‌ی قرارداد اجتماعی او هستیم.

بیشتر با انقلاب اسلامی ایران، چه نوع تغییری در تعامل روحانیت با قدرت به وجود آمد و این مسأله چه تأثیری بر

جایگاه اجتماعی - سیاسی روحانیت داشت؟

دوره‌ی مهمی که در واقع شکل قدرت روحانیت را تغییر می‌دهد، دوره‌ی

۹۹ روحانیتی که قرار بود بیشتر نظارت‌کننده باشد، در طول زمان (چهار دهه) تبدیل به مجری شد. در نتیجه هر کاستی‌ای در اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و سیاست، به پای روحانیت نوشته می‌شود؛ در واقع خوب و بد جمهوری اسلامی به پای روحانیت نوشته می‌شود؛ در حالی که در زمان صفویه و قاجاریه، اگر کار منفی‌ای انجام می‌شد، پای شاهان نوشته می‌شد و روحانیت ملجأ مردم بود. هنگامی که خود روحانیت مجری باشد، مردم به کجا پناه ببرند؟

جمهوری اسلامی است. نقش روحانیت در جمهوری اسلامی با چند سخنرانی

و کلمات قصار حضرت امام، آیت‌الله طالقانی و دیگر بزرگان شناخته می‌شود. حضرت امام از ابتدا گفتند ما قصد حکومت نداریم؛ نظریه‌ی ایشان این بود که در قم باشند (که در سال ۵۸ هم در قم بودند) و نظارتی بر قدرت داشته باشند. بدون شک نظریه‌ی امام، نظریه‌ی نظارت نیست؛ بلکه نظریه‌ی نصب است؛ اما در عمل نظریه‌ی ایشان این بود که روحانیت بر قدرت نظارت داشته باشد؛ نه آن‌که مجری قدرت باشد. این نظر پس از ماجرای بنی‌صدر تغییر یافت و امام اعلام کردند که نظر من نسبت به این‌که روحانیت مجری قدرت و رئیس‌جمهور نباشد تغییر کرده و از این پس می‌توانند باشند. خود امام هم زمانی که به تهران مهاجرت کردند، کارشان معنادار بود و معنای آن این بود که آن نقش نظارتی امام و دفتر امام بیشتر خواهد شد.

بنابراین، روحانیتی که قرار بود بیشتر نظارت‌کننده باشد، در طول زمان (چهار دهه) تبدیل به مجری شد. نتیجه‌ی مجری‌شدن روحانیت این بود

که هر کاستی‌ای که در اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و سیاست وجود داشته باشد، به پای روحانیت نوشته می‌شود؛ در واقع خوب و بد جمهوری اسلامی به پای روحانیت نوشته می‌شود؛ در حالی که در زمان صفویه و قاجاریه، اگر کار منفی‌ای انجام می‌شد، پای شاهان نوشته می‌شد و روحانیت ملجأ مردم بود. هنگامی که خود روحانیت مجری باشد، مردم به کجا پناه ببرند؟

بیشتر ورود روحانیت به اجرائیات چه پیامدهای دیگری داشته است؟

از دیگر پیامدهای مجری شدن روحانیت این است که کسانی که در اوایل و پیش از انقلاب به عنوان طلبه وارد حوزه می‌شدند، عمدتاً نیتشان این بود که درس اهل بیت (ع) را بخوانند و با مکتب اهل بیت (ع) آشنا شوند و نقش فرهنگی در جامعه ایفا کنند؛ اما امروزه برای برخی از طلاب، انگیزه‌ها تغییر پیدا کرده است. به این علت که روحانیت در مصدر قدرت قرار گرفته، بخشی از

نیت‌ها به سمت قدرت معطوف شده است. خلاصه‌ی سخن این که امروزه نقش فرهنگی روحانیت پیش از انقلاب و در ابتدای انقلاب تبدیل به نقش سیاسی، اجتماعی، فرهنگی شده که بخش قدرت آن پررنگ‌تر است.

بیشتر اخیراً آیت‌الله شبیری زنجانی نسبت به تنزل جایگاه اجتماعی روحانیت ابراز نگرانی کرده‌اند؛ به نظرتان، ورود

روحانیت به کارهای اجرایی، سبب تنزل جایگاه اجتماعی آن نشده است؟

این که آیا جایگاه اجتماعی روحانیت تنزل پیدا کرده است یا خیر؛ به نظر بنده باید با تحقیقات میدانی تحقیق شود؛ بحث نظری نیست که یک نفر بگوید تنزل پیدا کرده و دیگری بگوید تنزل پیدا نکرده است. این مسأله به تحقیقات میدانی نیاز دارد؛ مثلاً همان‌طور که رؤسای جمهور کشورهای مختلف، نظرسنجی می‌شوند که با یک تصمیم، چند درصد از محبوبیت آن‌ها کاهش یافته و یا افزایش داشته است، جایگاه اجتماعی روحانیت نیز نسبت به

پیش از انقلاب و این ۳۹ سال باید به طور مداوم ارزیابی شده و حتی به شکل ماهانه تحقیقی کمی شود تا مشخص شود نظر مردم نسبت به این مسأله چیست. اما به طور کلی نظر من این است که روحانیت به این علت که مسئولیت اصلی خود را که فرهنگ بوده، تا اندازه‌ای رها کرده و در مناصب قدرت پافشاری می‌کند، محبوبیتش در طول زمان کاهش پیدا کرده است.

بیشتر چه شواهدی بر این کاهش محبوبیت و منزلت اجتماعی روحانیت وجود دارد؟

اعتقاد بنده این است که جایگاه علمی و اجتماعی روحانیت تنزل پیدا کرده و این به شکل خاص در مقایسه‌ی بین دو گروه از روحانیت مشخص می‌شود؛ روحانیتی که در قدرت نیست و می‌تواند نهاد روحانیت را در بیرون از قدرت نقد کند؛ مانند آیت‌الله شبیری زنجانی؛ و روحانیتی که جزء قدرت است و در واقع پوزسیون است و به این علت که پوزسیون

است نمی تواند نقش اپوزیسیون را ایفا کند و دیگر قادر بر نقد نیست. بنابراین بین دو گروه از روحانیت - افرادی که در قدرت هستند و افرادی که بیرون از قدرت هستند - باید تمایز قائل شویم؛ افرادی که بیرون از قدرت هستند راحت تر می توانند واقعیت ها را متوجه شوند؛ فردی که در قدرت باشد، ارتباطش با مردم کم تر است و احساس می کند انتقاد به نهاد روحانیت، انتقاد به قدرت خود اوست و نمی تواند واقعیت ها را بپذیرد.

بیت از دیگر دغدغه های آیت الله شبیری زنجانی که نسبت به آن ابراز نگرانی کرده اند، کاهش سطح علمی طلاب است؛ نظر شما در این باره چیست؟ بدون شک، معدل سطح علمی روحانیت پایین آمده است. مادر دهه های آتی علمای بزرگی مانند آیت الله ها و مراجع برجسته ای امروز را نخواهیم داشت؛ چون نوع زندگی امروز طلاب به شکلی است که شهریه کفاف کار آن ها را نمی دهد و طلاب بخشی از وقت خود را برای دروس غیر از طلبگی

می گذرانند و به میزانی که به دروس غیر از طلبگی می گذرد، از میزان تخصص آن ها در دروس حوزوی - خصوصاً فقه و اصول - کاسته خواهد شد. علاوه بر آن می توان به مسأله ی حضور روحانیت در قدرت اشاره کرد. قدرت ذاتاً جذابیت دارد. علاوه بر آن، قدرت در ایران بر خلاف بسیاری از کشورها، ثروت آور نیز هست و همین مسأله سبب جذب بخشی از طلاب به سمت قدرت می شود. این گروه از طلاب از سر ناچاری با ثمن بخش کارهایی را که با دروس طلبگی سازگاری ندارد انجام می دهند و طبیعتاً از درجه ی تخصص دینی شان کاسته می شود.

بیت چهره ی روحانیت ایران برای گروهی از جوانان، یاد آور طرز تلقی های سنتی و کهنه ای است که با پیشرفت تمدن نسبت چندانی ندارد؛ به نظر شما ورود طلاب به رشته های تخصصی تا چه اندازه ای می تواند این طرز تلقی را تغییر دهد؟ آیا توانسته جایگاه روحانیت را ارتقا دهد؟

اگر بخواهیم به شکل مبنایی شروع کنیم، باید از نسبت روحانیت با تجدد سخن گفت. ما در روحانیت گروه های مختلفی داریم که نسبت به تجدد نظرات مختلفی دارند. تجدد دغدغه روحانیت

۹۹ قدرت در ایران بر خلاف بسیاری از کشورها، ثروت آور نیز هست و همین مسأله سبب جذب بخشی از طلاب به سمت قدرت می شود. این گروه از طلاب از سر ناچاری با ثمن بخش کارهایی را که با دروس طلبگی سازگاری ندارد انجام می دهند و طبیعتاً از درجه ی تخصص دینی شان کاسته می شود. ۶۶

سنتی نیست و گرچه هر از گاهی ممکن است بحث هایی غیر تخصصی در این باره داشته باشند، ولی همراه با فهم عمق تجدد نیست و بنابراین این گروه از روحانیت، اثباتاً و نفیاً سخن چندانی راجع به تجدد ندارند.

بهشت شما در نسبت روحانیت با تجدد، به سه گفتمان روحانیت سنتی، نواندیشی دینی و گفتمان تجددستیز اشاره کردید. به نظر می‌رسد دو گفتمان روحانیت سنتی و نواندیشی دینی تا حدودی شناخته شده‌اند؛ گفتمان تجددستیز از نظر اندیشه‌ای چطور پدید آمده است؟ گفتمان تجدد ستیز از ازدواج و ترکیب دو خرده گفتمان که یکی گفتمان فرهنگستان علوم اسلامی قم و دیگری فردپدی‌هاست به وجود آمده است. اعتقاد و تفکر فردپدی، بر این باور است که غرب یک محوریت دارد و آن نفسانیت است و اسلام با نفسانیت مخالف است، بنابراین باید با آن مبارزه کرد. این تفکر و تفکر فرهنگستانی پس از گذشت حدود سه دهه به هم رسیده و جهت‌گیری جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند.

بهشت این دو تفکر در کدام نقطه به همدیگر رسیدند؟
اول این که جناح فردپدی‌ها انقلابی

باید تجدد را بشناسیم؛ چون تجدد مهم است؛ و از طرف دیگر باید آن را نقد و برای هضم آن در فرهنگ خودمان کوششی دوچندان کنیم. گفتمان دیگری که وجود دارد، گفتمان تجددستیز است؛ یعنی اگر غرب را هم می‌شناسیم، برای از بین بردن آن است. به نظر بنده، تحولی که در چند سال اخیر اتفاق افتاده این است که درجه‌ی تجددستیزی گفتمان جمهوری اسلامی با بخشی از روحانیت تقویت شده است؛ یعنی در این گفتمان و در مواضع جمهوری اسلامی ایران، درجه‌ی تجددستیزی بالا رفته است. این بدین معناست که اگر رشته‌های تخصصی هم وجود دارد، صرفاً برای شناخت و رد آن‌هاست و نه برای استفاده از نقاط مثبت آن‌ها. در حالی که در گفتمان نواندیشی دینی کاملاً برعکس است و فرض بر این است که اگر تمدنی وجود دارد، حتماً نقاط مثبتی در آن تمدن وجود دارد که توانسته مسلط شود. اما در گفتمان تجددستیز، نکته‌ی مثبتی در تمدن غربی دیده نمی‌شود.

گروه دوم نواندیشان دینی هستند که نسبت به تجدد رویکرد انتقادی دارند. از نظر نواندیشی دینی، باید غرب را دید، آن را شناخت و نقد کرد. من فکر نمی‌کنم در روحانیت گفتمانی وجود داشته باشد که تجددگرا باشد؛ به این معنا که بگویند اصل بر تجدد است و سنت ما فرع است. اگر چه ممکن است تک‌تک افراد چنین نظری داشته باشند؛ اما چنین نگاهی را

« من فکر نمی‌کنم در روحانیت گفتمانی وجود داشته باشد که تجددگرا باشد؛ به این معنا که بگویند اصل بر تجدد است و سنت ما فرع است. »

در بین روحانیت به‌عنوان یک گفتمان نداریم. ولی ما در بین روشنفکران دینی چنین گفتمانی داریم؛ بنابراین ما گفتمان تجددگرایی روحانیت نداریم؛ اما گفتمان تجددگرایی نواندیش داریم. گفتمان نواندیشی دینی نسبت به تجدد رویکرد انتقادی دارد؛ یعنی از طرفی می‌گوید

نبودند و نسبتی با روحانیت نداشتند. به طور تعجب برانگیزی، فریدید چند ماه پیش از انقلاب، انقلابی شد و انقلاب ایران را تمجید کرد؛ اما در دهه های ۶۰، ۷۰ و حتی ۸۰ چندان نمودی از تفکر فریدیدی ها مشاهده نمی کردیم؛ به این معنا که مسلط نبودند. از سوی دیگر فرهنگستان علوم اسلامی قم نیز، هم تجددستیز بود و هم مسأله‌ی اسلامی سازی را دنبال می کرد. اسلامی سازی و تجددستیزی، دو مسأله‌ی مهمی است که فرهنگستانی ها را به فریدیدی ها پیوند داد. اسلامی سازی مبتنی بر یک برداشت در حوزه‌ی انتظار از دین است و آن برداشت این است که مارویکرد حداکثری نسبت به دین داریم؛ به این معنا که دین در همه چیز - حتی در سیاست و اجتماع - دارای گزاره‌هایی است. اگر این برداشت حداکثری درست باشد که در دین همه چیز نسبت به همه حوزه‌ها وجود دارد، ما نیازی به غرب و دانش‌های آن نداریم. بنابراین تخصص برخی طلاب در رشته‌های علوم انسانی - که عمده‌تاً غربی است - صرفاً برای

آشنایی و رد آن‌هاست؛ چون همه چیز در اسلام هست. حال آن که گفتمان

۹۹ روحانیت به عنوان یک سازمان، بر نیروها و اعضای خود اشراف کامل ندارد و طرح و برنامه منسجمی نیز برای این سازمان عریض، طویل و بسیار مهم به چشم نمی خورد؛ بالتبع نظارت خاصی هم بر تمامی اعضای آن نیست که ما بر اساس آن متوجه شویم چند درصد روحانیت از زی طلبگی خارج شدند تا به آن‌ها تذکر دهیم و آن‌ها را کنترل کنیم. بنابراین، نهاد روحانیت به شکل کامل بایک نوع دست و دل بازی در برنامه ریزی و سازمان ناپذیری روبه‌رو است.

نواندیشی دینی یا نظریه‌ی هم‌روی که رویکرد حداکثری را رد می کند، معتقد است که در فرهنگ غرب جهات مثبتی

وجود دارد که می توان با نگاه انتقادی آن‌ها را مورد مطالعه و تأمل قرار داد.

بیشتر آیا جریان فکری رادیکال در فرهنگستان و نوفردیدی‌ها خلاصه می‌شود؟ یعنی جریان تندروی دیگری در حوزه علمیه نداریم؟

ما به حسب بحث تجددستیزی، به دو جریان فرهنگستانی‌ها و نوفردیدی‌ها اشاره کردیم. اما جریان‌های رادیکال دیگری در حوزه وجود دارند که در جای خود باید به آن‌ها پرداخت؛ مثلاً جریان سیاسی آیت الله مصباح و جبهه پایداری خشونت سیاسی را از دیدگاه اسلامی تئوریزه کرده و به شکل خاص از ریاست جمهوری دوره‌های نهم و دهم حمایت کرد. جالب این است که آیت الله هاشمی رفسنجانی همان روز هشدار دادند که آقای احمدی‌نژاد رو به‌روی ارکان نظام خواهد ایستاد؛ در حالی که آیت الله مصباح تازه از خواب بیدار شده‌اند و انحرافات در آن جریان تشخیص می‌دهند! بنده هم در آن زمان گفتمان آن‌ها را «موعودگرایی

سیاسی» نامیدم و ۲۳ ویژگی برای آن‌ها برشمردم. یکی از آن موارد این بود که ایشان معتقدند به شکل مستقیم به امام زمان (ع) پل زده‌اند! در این صورت، معلوم بود که روزی در مقابل ولایت فقیه نیز خواهند ایستاد.

به نظر تان، مواجهه طلاب و روحانیون با تمدن غربی چگونه باید باشد؟ برای شناخت غرب و ارزیابی صحیح آن، باید غرب را دید و به صورت عمیق شناخت. در کتاب شریف المیزان، علامه طباطبایی به دموکراسی‌های غربی تاخته‌اند؛ ولی دکتر احمد احمدی می‌گفتند که وقتی علامه طباطبایی برای درمان چشمان خود به انگلستان رفتند و نظم و امنیت غرب را دیدند، نظرشان عوض شد و من از ایشان پرسیدم که اگر قبل از نوشتن المیزان و نقد دموکراسی‌های غربی به غرب آمده بودید، نظر تان در این باره عوض می‌شد؛ و ایشان نیز گفتند بله.

این مسأله خیلی مهم است که ما مرزها را به روی خودمان نبندیم و با چشم بسته

غرب را نقد نکنیم. تمایز و برتری جریان نواندیشی دینی نسبت به غرب‌ستیزان این است که غرب را بهتر می‌شناسد.

بیشتر اشرافیت و تجمل‌گرایی برخی از روحانیون چه تأثیری بر جایگاه اجتماعی روحانیت در میان مردم داشته است؟ بنده بحث اشرافیت و تجمل‌گرایی را این طور عرض می‌کنم که روحانیت به عنوان یک سازمان، اشراف کامل بر نیروها و اعضای خود ندارد و هر چند ما نهادی به عنوان روحانیت داریم و حوزه‌های مهمی مانند حوزه قم و شهرهای دیگر داریم؛ اما طرح و برنامه منسجمی - با توجه به این که خود من در سال‌هایی همکار واحد طرح و برنامه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بودم - برای این سازمان عریض، طویل و بسیار مهم وجود ندارد؛ بالتبع نظارت خاصی هم بر تمامی اعضای آن وجود ندارد که ما بر اساس آن متوجه شویم چند درصد روحانیت از زی طلبگی خارج شدند تا به آن‌ها تذکر دهیم و آن‌ها را

کنترل کنیم. بنابراین، نهاد روحانیت به شکل کامل با یک نوع دست و دل بازی در برنامه‌ریزی و سازمان‌پذیری روبه‌رو است.

بیشتر مشخصاً چه دلایلی سبب گرایش به زندگی تجملی و اشرافی در روحانیت گردیده است؟ آیا دستیابی به قدرت و ثروت نقشی در این خصوص نداشته است؟

۹۹ امروز - یعنی در سی و نهمین سال انقلاب اسلامی - طبق آمار رسمی فاصله‌ی دهک‌ها به طرز بی سابقه‌ای زیاد شده است؛ به طوری که دهک اول نسبت به معدل دهک دهم، ۱۵ برابر شده است؛ یعنی ثروتمندان بسیار ثروتمندتر و فقرا بسیار فقیرتر شدند. ۶۶

به دو دلیل این طور است؛ دلیل اول اینکه فاصله‌ی طبقاتی در دهه‌ی ۶۰ و در

سال‌های پس از انقلاب چندان زیاد نبود و طبقه‌ی متوسط قوی بود؛ ثروتمندان و فقیران بسیار کم بودند. در دهه‌ی ۶۰ دو نوع ماشین تولید می‌شد؛ پیکان و رنو.

بنابراین کسانی که ماشین داشتند یا این و یا آن بود و ماشین‌های خارجی وارد نمی‌شدند. امروز - یعنی در سی و نهمین سال انقلاب اسلامی - طبق آمار رسمی فاصله‌ی دهک‌ها به طرز بی‌سابقه‌ای زیاد شده است؛

به دلیل دسترسی به منابع ثروت و قدرت چه بسا در دهک بالایی قرار بگیرد و وارد یک زندگی اشرافی شود. نکته‌ی دوم مخصوص روحانیت است؛



رانت به شکل قانونی برای بسیاری از افراد باز می‌شود، بخشی از روحانیت نیز به ثروت و قدرت فوق‌العاده‌ای دست پیدا می‌کنند. نکته‌ی مهم در این بین این است که بیش از نود درصد رانت‌هایی که امروزه وجود دارد، رانت‌های قانونی است؛ در نتیجه مشکل از قانون است؛ مشکل از افراد نیست؛ بنابراین، اگر بخشی از روحانیت از رانت‌های سیاسی و اقتصادی

استفاده می‌کند، اشکال از فرد نیست؛ از سیستم است؛ سیستمی که رانت را قانونی کرده است. از طرفی مشکل از سیستم روحانیت نیز هست که نظارت بر این بخش ندارد که از زی طلبگی خارج شدند و علاوه بر آن قدرت هم دارند؛ بنابراین بر دیگران هم تأثیر می‌گذارند.

زمانی که ارتزاق روحانیت از شهریه بود و شهریه در حد پایین‌ترین حقوق‌های جامعه و پایین‌تر از حقوق کارمندان در جامعه بود، تصور نمی‌شد که روحانیت بتواند به صورت اشرافی یا تجملی زندگی کند؛ اما زمانی که روحانیت در مناصبی قرار می‌گیرد که متأسفانه راه

به طوری که دهک اول نسبت به معدل دهک دهم، ۱۵ برابر شده است؛ یعنی ثروتمندان بسیار ثروتمندتر و فقرا بسیار فقیرتر شدند. به بیان دیگر طبقه‌ی متوسط در حال تضعیف یا حذف است. زمانی که جامعه دوقطبی می‌شود، بدون شک روحانیت نیز همانند سایر افراد جامعه،

واگذار شود و البته آن مسائلی که گفتیم؛ مثلاً نهاد روحانیت باید یک سیستم قوی داشته باشد که کاملاً مشخص باشد چه کسی وارد می شود و در طول طلبه بودنش چه مراحل را می گذراند. نهاد روحانیت به عنوان یک سیستم، کارکرد شایسته ای ندارد؛ بدین معنا که به شکل سیستمی خروجی چندان مثبتي ندارد؛ چون به صورت سیستمی عمل نمی کند.

بیشتر در پایان، اگر نکته خاصی را لازم می دانید، بیان بفرمایید.

بله؛ صرفاً می خواهم تأکید کنم که صحبت ما بیشتر به سمت آسیب شناسی روحانیت رفت؛ اما ابتدا هم عرض کردیم که نهاد روحانیت، نهادی است که در مجموع کارکرد مثبت داشته است و جهات مثبت کارکرد آن بسیار زیاد است و اگر تشیع در طول تاریخ تداوم پیدا کرده، بی شک به علت ایثار علما و پویایی نهاد روحانیت در طول تاریخ بوده است؛ اما در واقع مصاحبه، مصاحبه ای آسیب شناسانه بود و عمدتاً به نقاط آسیب اشاره کردم.

کار فرهنگی کند و تشیع را تبلیغ کند، این سنخیت وجود دارد.

بیشتر پیشنهاد شما جهت بهبود این وضعیت چیست؟ آیا بازگشت به کارکرد اصلی روحانیت را پیشنهاد می کنید؟ بله؛ بدون شک؛ البته نه به شکل دفعی؛ بلکه به شکل تدریجی؛ اگر دفعتاً باشد

۹۹ وظیفه‌ی روحانیت،

فرهنگی است؛ روحانی بما هو روحانی باید کار فرهنگی - نه کار اقتصادی یا سیاسی - انجام دهد. اگر لم قضیه را بپرسید، باید گفت بین درس هایی که در حوزه تدریس می شود و منصب اجرا، تناسبی وجود ندارد. ۶۶

ممکن است به جامعه ضربه وارد کند. روحانیت باید به شکل تدریجی به وظیفه‌ی اصلی خود که تبلیغ و فرهنگ است بازگردد و حوزه‌های تخصصی و اجرایی به کسانی که متخصص هستند

بیشتر با توجه به نکاتی که فرمودید به نظر می رسد شما در مجموع، بحث تصدی گری و ورود به سیاست را مهم ترین عامل کاهش جایگاه علمی و اجتماعی روحانیت می دانید؟

بله؛ وظیفه‌ی روحانیت، فرهنگی است؛ روحانی بما هو روحانی باید کار فرهنگی - نه کار اقتصادی یا سیاسی - انجام دهد. اگر لم قضیه را بپرسید، باید گفت بین درس هایی که در حوزه تدریس می شود و منصب اجرا، تناسبی وجود ندارد؛ کسی که رسائل، مکاسب، کفایه و درس خارج می خواند ضرورتاً مدیر خوبی نیست؛ ضرورتاً با سازمان های بین المللی آشنایی پیدا نمی کند؛ ضرورتاً نباید در وزارت خارجه یا دولت پست بگیرد؛ چون بین این ها سنخیت وجود ندارد؛ اما بین درس علوم سیاسی، جامعه شناسی یا مدیریت با این پست ها یک نوع سنخیتی وجود دارد. بنابراین از نظر معرفتی معنادار نیست که کسی درس روحانیت بخواند و پست اجرایی بگیرد. اما اگر درس روحانیت بخواند و

فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۵)؛ حجت الاسلام والمسلمین کریم خان محمدی در گفت‌وگو با مباحثات:

روحانیت جامعه را رها کرده است؛ مردم مقصر نیستند

قاسم احمدی

اشاره: گفت‌وگو در باب جایگاه روحانیت در میان مردم با حجت الاسلام والمسلمین کریم خان محمدی از چندین جهت برایمان مغتنم بود. دکترای رشته جامعه‌شناسی و ارتباطات و عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) در کنار تحصیلات حوزوی و ارتباط وثیق ایشان با مردم، موجبات شکل‌گیری یک گفت‌وگوی داغ، صمیمی و البته پر نکته را برایمان فراهم نمود.



دروس حوزوی می‌پردازند، کم شده است. اکثر طلاب یا دوشغله شده یا به‌صورت پاره‌وقت کار می‌کنند؛ در حالی که قبلاً اکثر طلاب در فقه و اصول و دروس مرسوم حوزوی ممحض بودند.

نکته‌ی دیگر این‌که منظور آیت‌الله شبیری از جایگاه علمی، فقه و اصول و علوم حوزوی به مفهوم خاص آن است؛ حال آن‌که ما پس از انقلاب در ایران شاهدیم که حوزه به لحاظ عرضی بسیار رشد کرده است؛ علوم دیگری نظیر علوم

سنتی تدریس می‌کنند، بسیار قابل تأمل است. فرمایش آیت‌الله شبیری زنجانی و سایر بزرگواران حوزه، همچون اقرار عقلا علی انفسهم، از مسأله‌ای مهم و نکته‌ای قابل توجه نشان دارد. اما واقعیت این است که ما برای ارزیابی تنزل یا رشد علمی و میزان آن، سنجه معتبر علمی نداریم. با توجه به این‌که بنده خود در جوار حوزه هستم و با طلاب در ارتباطم، به نظر می‌رسد از تعداد طلابی که در علوم حوزوی ممحض شده و شب و روز به مطالعه و تحقیق در

همان‌طور که مستحضرید، اخیراً آیت‌الله شبیری زنجانی نسبت به تنزل جایگاه علمی و اجتماعی روحانیت اظهار نگرانی کرده‌اند؛ نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

از نظر بنده، اگر بخواهیم ارزیابی‌ای از این مسأله داشته باشیم چه راوی مهم‌تر و موثقی‌تری از آیت‌الله شبیری می‌توان یافت؟ بیانات ایشان به‌عنوان یک مرجع عالی قدر که در بطن حوزه تشریف دارند و همین‌طور با همان روش‌های سابق و

اجتماعی، مدیریت، اقتصاد، روان‌شناسی و حتی فلسفه و کلام وارد حوزه شده‌اند. در این زمینه‌ها و دانش‌ها حوزه رشد داشته است و نباید این نکته را نادیده گرفت؛ اما اگر این طور تلقی داشته باشیم که رسالت اصلی حوزه پرداختن به فقه، اصول و شاید کلام - نه فلسفه - است، به هر حال حوزوی‌ها مقداری از آن رسالت فاصله گرفتند و این یک دلیل مهم اجتماعی دارد و آن این است که به هر حال حوزوی‌ها از تمرکز خارج شده و به مراکز مختلف متفرق شده‌اند. امروزه بسیاری از طلبه‌ها را می‌بینیم که در نونهالی از حوزه جدا می‌شوند؛ از سویی مراکز مختلفی هم هستند که می‌آیند و طلاب را به صورت خودمدار می‌چینند و می‌برند؛ مثلاً سازمان تبلیغات که دغدغه‌های سازمانی دارد، نیروهایش را از حوزه گزینش می‌کند. چنین سیستم‌هایی معمولاً به دنبال نیروهای جوان هستند؛ لذا طلبه‌های زیر سی سال را استخدام می‌کنند؛ سپاه، وزارت اطلاعات، آموزش و پرورش و بسیاری از نهادها این‌گونه عمل می‌کنند.

بنابراین کاهش جایگاه علمی حوزه با این توصیف بیشتر قابل لمس خواهد بود.

بیشتر یعنی شما جذب شدن و به‌کارگیری نخبگان حوزه توسط سازمان‌ها و نهادهای غیرحوزوی را عامل مهمی در افت جایگاه علمی حوزه می‌دانید؟
بله؛ این مسأله بسیار مهمی است. بنده

۹۹ متأسفانه امروزه حوزه نخبگان خود را تحویل دانشگاه می‌دهد؛ یعنی اکثرأً طلاب نخبه از هم‌دوره‌ای‌های ما - آن‌ها که بسیار باسواد بودند - اکنون استاد دانشگاه هستند. بنابراین دانشگاه ما را جذب کرده و این نوعی استعمار است. ۶۶

شاهد آن هستم که مثلاً بسیاری از طلاب و نخبه‌های هم‌شهری ما که خیلی جوان هستند توسط مراکز غیرحوزوی و سایر نهادها جذب می‌شوند. در حالی که یک مرکز علمی ایده‌آل این‌گونه است که

نخبگان خود را برای خود نگاه می‌دارد و استعدادها را درجه‌ی دوم و سوم را به جاهای دیگر می‌دهد. معمولاً دانشگاه‌های بزرگ و مراکز علمی عمده این‌گونه عمل می‌کنند و نخبگان‌شان را به عنوان هیأت علمی جذب می‌کنند. متأسفانه حوزه سیستمی برای جذب نخبگان خود به عنوان هیأت علمی ندارد. این نخبگان هستند که می‌توانند یک مرکز علمی را بالنده نگاه دارند. متأسفانه امروزه بیشتر نخبگان حوزوی نسل مادر دانشگاه هستند و کمتر در حوزه باقی مانده‌اند. حوزه نخبگان خود را تحویل دانشگاه می‌دهد؛ یعنی اکثرأً طلاب نخبه از هم‌دوره‌ای‌های ما - آن‌ها که بسیار باسواد بودند - اکنون استاد دانشگاه هستند. بنابراین دانشگاه ما را جذب کرده و این نوعی استعمار است. درجه دوم‌ها هم بیشتر جذب قوه قضائیه شدند. درجات سوم و چهارم هم جذب سپاه و نیروی انتظامی می‌شوند. اتفاقاً آن‌ها که نتوانستند در این مراکز جذب شوند، می‌روند به دنبال رسالت طلبگی و در مناطق مختلف به عنوان روحانی

مستقر، کار تبلیغی می‌کنند. جامعه هم این‌ها را به‌عنوان آخوند می‌شناسد. و از این زاویه می‌بیند. به‌هر حال من به‌عنوان یک مشاهده‌گر که عینک جامعه‌شناسی هم دارم حوزه را این‌طور توصیف می‌کنم. نتیجه‌ی چنین وضعیتی، پایین آمدن جایگاه علمی حوزه است.

بیشتر چرا این مسأله را آسیب می‌دانید؟ این مسأله یک آسیب جدی است؛ چون نخبگان می‌توانند مردم را به بهترین نحو جذب کنند؛ یک نخبه می‌تواند با بهره‌گیری از توان نخبگی خود موجبات جذب مردم و رشد آگاهی و دانش عمومی را فراهم کند؛ مثلاً اگر طلبه‌ی خوش استعدادی عهده‌دار یک مسجد باشد، در آن‌جا می‌تواند افراد را به‌خوبی جذب کند؛ از طرفی برای خود این نخبه کسر شأن خواهد بود که مسجدش خالی باشد؛ بنابراین از توان نخبگی خود استفاده می‌کند برای جذب افراد که نتیجه‌ی آن رونق مسجد است. اما یک غیرنخبه که استعداد کافی ندارد، توان جمع کردن جوانان را ندارد و متأسفانه تأثیر منفی هم

دارد که شاهد آن بوده‌ و هستیم؛ یعنی عمدتاً مردم بار و حانیونی مرتبط هستند که توان و استعداد کافی ندارند و احساس می‌کنند همه روحانیون این‌گونه‌اند و اصلاً روحانی یعنی همین. اگر هم گاهی با عده‌ای نخبه مواجه شوند، فکر می‌کنند چنین افراد مستعدی در حوزه استثنا هستند و حتی گاهی آن‌ها را به دانشگاه منتسب می‌دانند و این بزرگ‌ترین ناسازاست؛ در واقع هویت

۹۹ درجه دوم‌ها هم بیشتر جذب قوه‌ی قضائیه شدند. درجات سوم و چهارم هم جذب سپاه و نیروی انتظامی می‌شوند. اتفاقاً آن‌ها که نتوانستند در این مراکز جذب شوند، می‌روند به دنبال رسالت طلبگی و در مناطق مختلف به‌عنوان روحانی مستقر، کار تبلیغی می‌کنند. جامعه هم این‌ها را به‌عنوان آخوند می‌شناسد. ۶۶

طلبگی در حال انکار است؛ چرا که تصور مردم از روحانی، همان منبری‌های کم

استعداد و کم سواد است. به‌هر حال نخبگان باید با مردم مواجه شوند و متأسفانه این‌طور نیست. حتی در رسانه نیز این اتفاق افتاده است و چون همه چیز با مسائل سیاسی خلط شده، اکنون ما در رسانه هم نخبگان را عرضه نمی‌کنیم. امروزه بسیاری از جوانان و دانشگاهی‌ها مشتاق‌اند تا از نخبگان حوزه بهره‌مند شوند؛ اما مردم در تلویزیون افرادی را می‌بینند که با معیارهایی چون چهره، تن صدا و این‌که تابع یک جریان خاصی باشند، گزینش شده‌اند. جامعه غالباً بار و حانیونی مواجه است که خیلی درس نخوانده‌اند. چرا نوبت به چنین افرادی می‌رسد که امام جماعت یک مسجد شوند؟ چون روحانیون کارشان را رها کردند. پس این‌طور نیست که مردم از روحانیت جدا شده‌اند؛ بلکه روحانیت است که جامعه را رها کرده.

بیشتر نشانه‌ها و علل افت جایگاه روحانیت را چه می‌دانید؟
عمده‌ی شواهدی که بنده در باب کاهش

جایگاه روحانیت عرض می‌کنم، مربوط به جایگاه اجتماعی است. اولین شاهد، کاهش حضور روحانیت در مجلس شورای اسلامی است؛ به عنوان یک نهادی که مردم اعضای آن را انتخاب می‌کنند. حضور روحانیت در مجلس شورای اسلامی از ابتدای انقلاب تاکنون سیر نزولی داشته است. در سال ۵۹، ۱/۵۰٪ روحانی در مجلس بودند؛ در سال ۶۳، ۲۳/۵۵٪؛ در سال ۸۳، ۳/۱۵٪؛ و در سال ۸۷، ۱۵٪. آمار اکنون را ندارم؛ اما فکر می‌کنم زیر ۱۰٪ باشد. بنابراین مجلس می‌تواند یک شاخص در این زمینه باشد و مثلاً تعداد زیاد قضات شاخص مناسبی نیست؛ چون اختیار نصب قضات در دست خودمان است. اتفاقاً روحانیون باید حضور خود را در مجلس اثبات کنند؛ چون مجلس نماد محبوبیت، مقبولیت و مشروعیت است. گزارش‌ها و نتایج پیمایش‌های مختلف، به عنوان دومین شاهد نشان داده که جایگاه روحانیون مقداری تنزل داشته است. در سال ۸۶، رتبه‌ی روحانیت به لحاظ اعتماد یا اعتبار ۷ بوده است؛ البته اعتماد

یا اعتبار تعمیم‌یافته؛ چون ممکن است نسبت به روحانی خاصی ۱۰۰٪ اعتماد وجود داشته باشد؛ اما نوع روحانیت در آن جا رتبه‌ی ۷ را دارند. به هر حال انتظار می‌رود که روحانیون رتبه‌ی ۱ باشند. همین که مثلاً رتبه‌ی معلم ۱ باشد و رتبه‌ی روحانی ۷، یعنی تنزل جایگاه داشته‌ایم. در سال ۱۳۸۰، ۵۲٪ مردم معتقد بودند که روحانیت اعتبار پیشین خود را حفظ نکرده است. خوب یا بد، واقعیت آن چیزی است که مردم به آن باور دارند. حالا این که علت آن چیست را بحث نمی‌کنم؛ اما به هر حال اثبات می‌کند که جایگاه ما تفاوت پیدا کرده است. سومین نشانه، گزارش خود علما و اظهارات خودشان است. شخصیتی مانند آیت‌الله شبیری زنجانی بی‌دلیل حرفی نمی‌زند و مصلحت‌سنجی می‌کند؛ پس همین که چنین شخصیتی - آن هم یک مرجع تقلید - این نکته را اظهار کرده مشخص است خطر خیلی مهم است. به‌ویژه که رویه‌ی ایشان به گونه‌ای است که معمولاً کم صحبت می‌کنند؛ اما دقیق؛ و

در صورت احساس ضرورت. در بهمن سال ۱۳۸۹ بنده در سفر به عراق، با آیت‌الله شیخ بشیر نجفی ملاقات کردم. ایشان معتقد بودند که سطح علمی حوزه‌ی علمیه‌ی قم پایین آمده است. من به ایشان گفتم اکنون حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسیار رشد کرده؛ ما بیش از سی هزار طلبه داریم؛ اما در نجف طبق گزارشی که داریم به طور کلی ۱۸۰۰ طلبه برای درس می‌آیند (البته اکنون خیلی بیشتر شده‌اند و کل روحانیون نجف سه هزار نفرند) و این خیلی تفاوت دارد. ایشان - که بالاخره از مراجع چهارگانه‌ی نجف هستند - در پاسخ بنده گفتند: «حوزه‌ی نجف، عمق خود را از دست نداده است؛ تنها تعداد را از دست داده؛ علم با همان عمق سابق این جا هست. شما در قم مدام طلبه گرفتید؛ اما طلبه‌ای که وقتی به این جا می‌آید و یک متن را به او می‌دهید، یک سطر آن را هم نمی‌تواند بخواند». غرض این است که گزارشی که شما از آیت‌الله شبیری گفتید را من از آیت‌الله شیخ بشیر نجفی هم شنیدم.

علما هم که بیهوده چیزی نمی گویند؛ ما باید تأمل کنیم.

چهارمین نشانه هم، تجربه‌ی زیستی خود بنده در حوزه است. واقعیت این است که من وقتی پایان‌نامه‌های حوزوی را می‌بینم، واقعاً ضعیف هستند. من عاجزانه از معاونت پژوهشی حوزه درخواست دارم در این زمینه فکری اساسی بکنند. اگر پنجاه سال بعد یک گروه علمی پایان‌نامه‌های حوزوی - مخصوصاً سطح ۳- را با مراکز اقماری و حاشیه‌ای حوزه مانند دانشگاه باقرالعلوم، جامعه المصطفی و جاهای دیگر مقایسه کند، آبروی ما خواهد رفت. من احساس مسئولیت می‌کنم؛ نباید این حرف‌ها را بر تضعیف و تشویش اذهان حمل کنند. به‌عنوان نمونه، من در رشته‌ی خودم در چندین پایان‌نامه حضور داشتم؛ متأسفانه بسیاری از اساتید راهنما و مشاور حتی یک مقاله هم ننوشته‌اند. این اساتید چه کمکی می‌توانند بکنند؟ غالباً حضورشان فورمالیته و صوری است. به‌نظر من یا ما باید نوشتن پایان‌نامه را در حوزه ترک کنیم یا اگر می‌خواهیم به این

وادی وارد شویم، باید کارهای اساسی انجام دهیم. اگر تحقیقی صورت پذیرد که در این سال‌ها چند پایان‌نامه خوب در حوزه دفاع شده، عرایض بنده تأیید خواهد شد؛ اگر هم چیزی باشد بیشتر از اقرار حوزه است.

بیشتر به‌نظر شما دلایل محبوبیت روحانیت در گذشته چه بوده و چه تغییری در آن صورت پذیرفته است؟
از منظر علوم اجتماعی به‌عامل بیرونی، علت و به‌انگیزش‌ها و عوامل ذهنی، دلیل گفته می‌شود. اگر با کمی تسامح صحبت کنیم، واقعیت این است که از عمده‌ترین دلایل محبوبیت روحانیت در گذشته، مردمی بودن آن بوده است. روحانیت در گذشته در جهان زیست مردم حضور داشت، در میان مردم بود و مانند مردم زندگی می‌کرد. اگر شما روحانیت را با سایر نخبگان پیش از انقلاب - مانند روشن‌فکرها، چپ‌ها و... مقایسه کنید، هیچ‌کدام به اندازه‌ی روحانیت مردمی نبودند؛ بدین صورت که در میان مردم و

همراه با غم و شادی آن‌ها حضور داشته باشند. اتفاقاً علت این که مردم پس از انقلاب روحانیت را به‌عنوان رهبر پذیرفتند این بود که با روحانیون مأنوس بودند؛ یعنی هرکسی با یک روحانی یا آخوندی آشنا بود و نسبت به او علقه‌ی عاطفی داشت؛

«آیت الله شیخ بشیر نجفی گفتند: «حوزه‌ی نجف، عمق خود را از دست نداده است؛ تنها تعداد را از دست داده؛ علم با همان عمق سابق این جا هست. شما در قم مدام طلبه گرفتید؛ اما طلبه‌ای که وقتی به این جا می‌آید و یک متن را به او می‌دهید، یک سطر آن را هم نمی‌تواند بخواند.»»

اما روشنفکران، چپ‌ها یا نهضت آزادی را توده‌ی مردم نمی‌شناختند. دلیل دوم، بحث مسئولیت است. پیش از انقلاب، مردم مشکلات را از چشم روحانیت نمی‌دیدند؛ چون روحانیت مسئولیتی نداشت و اتفاقاً رویکرد انتقادی

به حاکمیت داشت. مردم ایران به لحاظ ذهنی نوعاً به حاکمیت بدبین هستند؛ در طول تاریخ این گونه بوده است؛ چون حکام مردمی نبودند؛ یعنی توسط مردم انتخاب نمی شدند. نوعاً هم از حاکم خاطره‌ی خوبی در ذهن مردم نبوده. روحانیت نیز نوعاً در دوران معاصر، نسبت به این امور منتقد بوده است و همین امر هم محبوبیت روحانیت را زیاد کرده بود. پس هم‌نوایی و هم‌گامی با مردم از دلایلی بود که مردم به روحانیت علاقه داشتند. اما پس از انقلاب واقعیت این بود که مردم از روحانیت فاصله نگرفتند؛ بلکه روحانیت از مردم فاصله گرفتند؛ من به این نکته تأکید دارم؛ یعنی این تعبیری که گاهی می‌گویند مردم از روحانیت فاصله گرفتند، درست نیست؛ نظر بنده این است که روحانیت مردم را رها کرده و دیگر در بسیاری از عرصه‌ها با مردم نیست.

بش این‌هایی که فرمودید به تعبیر خودتان دلایل محسوب می‌شوند؛ علت یا علل را چه می‌دانید؟ به تعبیر شما

چرا روحانیت مردم را رها کرده است؟ علت این است که قبل از انقلاب، روحانیت به مردم وابسته بود؛ یعنی ارتزاق روحانیت از طریق مردم بود؛ این وابستگی اقتصادی باعث می‌شد که روحانیت حامی مردم باشد؛ آن‌ها را اقتناع کند و توجه به نیازهایشان داشته باشد. اما پس از انقلاب از آن‌جایی که حکومت متعلق به روحانیون شد، روحانیون به واسطه‌ی استقلال مالی، دیگر وابستگی و نیاز به مردم پیدا نکردند؛ اکثرأ در ادارات مشغول شدند و ارتزاق‌شان دولتی شد و به همین دلیل دیگر به مردم احساس نیاز نمی‌کردند. این مسأله منجر به عدم توجه به خواسته‌های مردم شد؛ یعنی دیگر رضایتمندی مردم برای روحانیت مسأله نیست و این باعث کاهش محبوبیت شد. بنده روحانیونی را می‌شناسم که در تهران در سه‌جا امام جماعت هستند؛ یعنی نماز جماعت برایشان منبع درآمد شده. نوعی عقلانیت‌صوری حاکم شده؛ بدین معنا که نماز جماعت کلیشه‌ای شده است و امام جماعت توجهی به رضایتمندی

مخاطبین خود ندارد. اما روحانی‌ای که در یک مسجد نماز می‌خواند، هوشش به آن‌جا وابسته می‌شود و اگر جمعیت کم باشد، برایش افت است؛ بنابراین به دنبال این است که به هر حال مردم را به مسجد بیاورد و خود این علقه و ارتباط عاطفی برقرار می‌کند و محبوبیت او بالا می‌رود.

یک مدل والگویی خوبی اکنون مادر میان اهل سنت داریم. اخیراً طی یک پژوهشی ما به ۶-۵ استان سنی‌نشین رفتیم و نظر آنان را در همین موضوع جو یا شدیم. وقتی در آن مناطق پرسیدم رأی چند درصد مردم با حوزه است، همه می‌گفتند نزدیک ۹۰٪ رأی مردم با ماست. یکی از روحانیون اهل سنت می‌گفت ۹۸٪؛ مردم به هرکه بگویم به او رأی می‌دهند. سیستم حوزه اهل سنت در این مناطق - که اصطلاحاً به آن سیستم حجره‌ای می‌گویند - این گونه است که در داخل روستا حوزه دارند. سیستم حجره‌ای این است که در روستا، یک روحانی اهل سنت (ماموستا) که در آن‌جا مستقر است خود به‌تنهایی

۷-۸ طلبه دارد؛ حتی در جایی ۱۲ طلبه داشت. طلبه‌ها مانند عائله‌ی خود ماموستا در طبقه‌ی پایین منزل او زندگی می‌کنند. حتی خود ماموستا برای طلاب لباس و وسایل ضروری را تهیه می‌کند و مهم‌تر این‌که ارتزاقشان هم از مردم است؛ مردم به‌وسیله نذورات و کمک‌های مالی و گاه با دادن مایحتاج و کالاهای ضروری، زندگی ماموستا و طلاب را تأمین می‌کنند. طلبه‌ها فصل به فصل، یاسر برج، جلوی در خانه‌ها می‌رفتند و می‌گفتند حق طلبگی ما را بدهید؛ و برنج، حبوبات و... می‌گرفتند؛ یعنی تا این حد وابستگی بوده است؛ مانند فرزندی که از پدرش پول می‌خواهد؛ این رسم بوده است.

همان‌طور که عرض کردم، این برخی از ما هستیم که از مردم فاصله گرفتیم. خود بنده دیده‌ام که یک روحانی به‌عنوان قاضی پشت میز نشین، اصلاً فراموش کرده که از مردم است؛ برخورد یک روحانی با ارباب رجوع مانند دیگران است؛ در حالی که نباید این‌طور باشد؛ او باید همیشه به این فکر باشد که مردم

را به‌عنوان مخاطب نگاه دارد. یک فرد غیرروحانی حقوقش را می‌گیرد و نیازی به مخاطب ندارد. یکی از علل عمده‌ی

۹۹ هایدردر مدل تحلیلی‌اش

می‌گوید اگر فردی که شما به او بدبین هستید، پیام خوبی به شما بدهد، به مرور زمان نگرش شما نسبت به او خوب می‌شود؛ می‌گویید این انسان خوبی بود و من تصور می‌کردم بد است. اما اگر فردی را که شما خوب می‌دانید، مدام به شما پیامی بدهد که متناسب با نیاز شما نیست، پس از مدتی می‌گویید این فرد بدی است. حوزه‌ی ما باید بپذیرد پیامی که ما به‌عنوان یک هنجار آور به مردم می‌دهیم، باید نیاز امروز مردم را برآورده کند. ۶۶

کاهش محبوبیت همین است و در گذشته این‌طور نبود؛ تمامی روحانیون به‌دنبال حفظ مخاطب بودند. باید برای

این اشکال چاره‌ای اندیشید. این‌ها از پیامدهای دولتی شدن است.

بیشتر به‌نظر شما وابستگی بیش از حد به مردم موجب عوام‌زدگی روحانیت نخواهد شد؟

ممکن است؛ برخی پدیده‌های اجتماعی ممکن است هم کارکرد منفی داشته باشند و هم کارکرد مثبت. وابستگی به مردم نیز مورد انتقاد قرار گرفته است؛ چون بیش‌تر وابسته به عوام بودند؛ فتوایشان هم به تعبیری بوی عوام می‌داد؛ اما از یک منظر همین وابستگی مردم، اوج دموکراسی است؛ دموکراسی به همین معناست؛ یعنی حکومت عوام. اما طبیعتاً نگاه نخبه‌گرایانه هم فوایدی دارد؛ در این صورت روحانیون می‌توانند باورهای عامیانه‌ی مردم را مورد نقد قرار دهند؛ چون از مردم پول نمی‌گیرند؛ اما خوب جدایی هم اتفاق می‌افتد. پدیده‌های اجتماعی پیچیده هستند. به‌هرحال باید چاره‌ای اندیشیده شود؛ یا باید مخاطب را به‌عنوان یک قشر از دست بدهیم و یا

باید به توده‌ی مردم بازگردیم. این بازگشت باید اتفاق بیفتد و البته مکانیزم خاص خودش را هم دارد.

بش اگر بخواهیم از زاویه‌ای دیگر به این مسأله بپردازیم، به نظر شما گسترش ارتباطات و ظهور رقبای جدی مانند روشنفکران و... چه تأثیری در جایگاه اجتماعی روحانیت داشته است؟

با نگاه سیستمی، روحانیت یک سیستم است و سیستم‌ها خودشان یک حالت سایبرنتیک و فرمان‌شناسی دارند؛ به این معنا که زنده هستند. سیستم هوشمند به تغییرات بیرونی واکنش نشان می‌دهد. یکی از تغییرات بیرونی در عصر کنونی، پیدایش رسانه‌های عمومی است. اخیراً با گسترش رسانه‌های سایبری یا دیجیتال - مانند تلگرام - همه به آسانی در جریان چرخش اخبار و اطلاعات قرار می‌گیرند و می‌توانند بدون اجازه آن را سانسور و یا نقد کنند. این پدیده از بیرون اتفاق افتاد و گریزی نیز از آن نبود. آیا می‌توانیم بگوییم چنین رسانه‌هایی نباید وجود داشته

باشند؟ خیر. این امری ضروری است که در همه‌ی جوامع نیز اتفاق افتاده است. سیاست‌گذاران می‌گویند مشکلی که راه‌حل ندارد، مشکل نیست. بنابراین ماسالته داریم به‌عنوان یک سیستم پویا خودمان را بر اساس اقتضانات آن محیط تطبیق دهیم. معمولاً در نظریه‌های سیستم می‌گویند

« یکی از شواهد تنزل جایگاه روحانیت، کاهش حضور روحانیون در مجلس شورای اسلامی است؛ به‌عنوان یک نهادی که مردم اعضای آن را انتخاب می‌کنند. حضور روحانیت در مجلس شورای اسلامی از ابتدای انقلاب تاکنون سیر نزولی داشته است. »

که اگر عاملی از محیط وارد شد، در کل سیستم تغییر رخ می‌دهد و باید سیستم خودش را با آن تغییر سازگار کند. مشکل اصلی اینجاست که ما سیستم خود را به تناسب این پدیده‌ها، تغییر ندادیم. قبلاً از آن جهت که مخاطب ما در محیطی

بسته بود، بر اساس مخاطب خودمان صحبت می‌کردیم و آن مخاطب هم از ما راضی بود. در روستا می‌گفتند این حاج آقا خیلی خوب است؛ اما مخاطبش تنها آن‌ها بودند؛ اما اکنون در نتیجه‌ی تغییر سیستم، شما هر جا صحبت می‌کنید، مخاطبتان محدود به آن جا نیست و پیام شما ممکن است ضبط و پخش بشود. پیام شما در آن محیط ممکن است خوب باشد و مردم آن جا با جان و دل بپذیرند؛ اما ممکن است در جایی دیگر مورد تمسخر قرار بگیرد.

ما باید به‌عنوان یک سیستم، موقعیت خودمان را بازتعریف کنیم؛ بدین معنا که بگوییم برخی از صحبت‌هایی که ما می‌گوییم درست است، چون سخنان ما مذهب ماست؛ اما تمامی مخاطبان ما مذهبی نیستند. هابرماس به مذهبی‌ها می‌گوید که حق دارند بر اساس مذهب خودشان صحبت کنند و به حوزه‌ی عمومی بیایند؛ اما حق ندارند ما را به تعدد دعوت کنند و بگویند چون امام ما این‌گونه گفته شما هم بپذیرید؛ چون آن امام، برای ما امام



نیست؛ پس حضورشان و گفت‌وگوهایشان باید همگان پسند باشد و همگان پسند یعنی مثبتی بر عقل جمعی انسان‌ها. ما هم باید گفت‌وگوهایمان را به آن سمت ببریم. در پاسخ به شما، چنان‌که عرض کردم گسترش ارتباطات و رقبای جدید تأثیر داشته است؛ اما این امری است لامحاله و ما نمی‌توانیم آن را حذف کنیم و اصلاً مشکل هم آن‌جا نیست. محدود کردن رسانه‌ها احمقانه‌ترین تصمیم است و حرکت به سمت سانسور نیز اصلاً کار مناسبی نیست. ما باید خودمان را تطبیق دهیم. انطباق با محیط نیز بدین معنا نیست که در محیط هضم شویم؛ می‌توانیم آن گوهر و جوهر اصلی خودمان را حفظ کنیم. پاسخی که سیستم‌ها به بیرون می‌دهند دو نوع است؛ منفی یا مثبت. پاسخ منفی برای بقای سیستم است؛ برخی چیزها را طرد می‌کند. پاسخ مثبت به جهت انطباق با محیط است؛ و اتفاقاً هردو باید باشند. اگر به طور کلی مثبت باشد یعنی سیستم وجود ندارد و چنان‌چه به طور کلی منفی باشد یعنی سیستم بسته

است. سیستم بسته حتماً شکست خواهد خورد و سیستم کاملاً باز هم اصلاً وجود ندارد. متناسب بودن تعامل با محیط در همین جاست. رسانه بما هورسانه خطر نیست؛ اتفاقاً تنها ابزاری است که عقلانیت مردم را بالا می‌برد. من علت بالا رفتن فرهنگ و عقلانیت مخاطبان‌مان در این ده‌سال اخیر را شبکه‌های و همین تلگرام می‌دانم. علیرغم آن‌که شبکه‌های اجتماعی گاهی مفاسدی هم دارند، اما در عین حال هر جا رسانه‌های سایبری مانند تلگرام وارد می‌شوند، خشونت کاهش پیدا می‌کند. در روستاها قبلاً همیشه دعوا،

چاقوکشی و... بود؛ اما اکنون کاهش پیدا کرده است. چون می‌بینید که بی‌سوادها هم به گفت‌وگو و بحث رو آورده‌اند. در بیشتر روستاها گروه‌های تلگرامی شکل گرفته و همین گروه‌ها عقلانیت جامعه را رشد می‌دهند. از نظر بنده نمره‌ی آن در مجموع مثبت است.

بیشتر به نظر می‌رسد امروزه برخی روحانیون و طلاب جوان متوجه فاصله گرفتن از مردم شده‌اند و با انجام کارهایی مانند حضور در کنار ساحل و اجرای برنامه‌های مفرح و مسابقات یا حضور در ورزشگاه‌ها، سعی دارند

این فاصله را کم کنند. به نظر شما این تلاش‌ها تا چه میزان می‌توانند در بازیابی جایگاه اجتماعی روحانیت مفید باشند؟

بنده با استفاده از مدلی که آقای هایدر دارند این بحث را تحلیل کرده و مبنای خودم را بیان می‌کنم. ما یک قشری به نام روحانیت داریم که این‌ها پیام‌فرست هستند؛ یعنی جزو اقشار هنجارآور و نخبگان جامعه هستند؛ مانند دانشگاهیان و روشنفکران؛ که روحانیون به نوعی در رأس آن‌ها قرار دارند. روحانیون پیام‌هایی در قالب آموزه‌ها و گزاره‌های دینی، ارزش‌ها و اخلاق دارند که آن‌ها را بین مردم پخش می‌کنند و یک مخاطب دارند؛ بنابراین اگر شما یک مثلث را فرض کنید، یک ضلع آن پیام‌فرست (روحانیت)، ضلع دیگر پیام (مجموعه‌ی آموزه‌هایی که می‌خواهند به مردم منتقل کنند) و در نهایت ضلع سوم آن مخاطب (توده‌ی مردم) خواهد بود. در این مدل، وضعیت ایده‌آل این است که هر سه ضلع مثبت باشد؛ یعنی مردم به پیام‌فرست رویکرد مثبت داشته باشند؛

که این به صورت سنتی وجود دارد؛ یعنی مردم از قدیم به قشر روحانی خوش‌بین بودند؛ با وجود این که ما بسیاری از اندوخته‌هایمان را در این ۴۰-۳۰ سال بعد از انقلاب خرج کردیم؛ اما باز هم اگر به لایه‌های عمیق‌تر مردم بروید، اعتماد

۹۹ امروزه برخی روحانیون

برای جذب مخاطب به تکنیک‌هایی روی می‌آورند تا مخاطب را به صورت آنی جذب کنند؛ در حالی که اگر پیام متناسب با نیاز نباشد، این تکنیک‌ها نه تنها جذب نمی‌کنند، بلکه باعث تمسخر می‌شوند. ۶۶

مردم به روحانیت زیاد است. به هر حال این ذخیره، سابقه‌ای هزارساله دارد و به این زودی تمام نمی‌شود. منظورم از لایه‌های عمیق این است که درست است روحانیون از مردم فاصله گرفته‌اند؛ اما از مردم نمی‌زدند؛ از دیوار بالا نمی‌روند و به همین دلیل در لایه‌های عمیق‌تر همچنان

اعتماد به روحانیت زیاد است. بنابراین مادر جامعه هنجارآور هستیم. اعتماد مردم به روحانی بسیار مهم است. در زمان‌های قدیم این ضلع هنجارآوری مهم بوده است؛ اکنون هم مهم است. این که آیا خود نسبت پیام‌فرست با پیام متناسب باشد هم مهم است؛ اکنون هم مهم است. اما تفاوت جوامع سنتی و امروزی این است که در گذشته رابطه‌ی پیام با مخاطب مخفی بود و خیلی مهم نبود. اما هرچه جامعه پیشرفت می‌کند و آگاهی بیشتر می‌شود، رابطه‌ی پیام با مخاطب نسبت به رابطه‌ی مخاطب با پیام‌فرست مهم‌تر می‌شود. امروزه مردم محتوای پیام را بررسی می‌کنند و آگاهی پیدا کرده‌اند. البته این خوب است؛ ائمه (ع) هم فرموده‌اند: «انظُرْ اِلَيَّ مَا قَالٌ وَلَا تَنْظُرْ اِلَيَّ مَنْ قَالٌ». به عبارت دیگر هرچه پیشرفت می‌کنیم نظر به «ما قال» مردم زیاد می‌شود. بنابراین هرچه پیام با نیاز مخاطب متناسب باشد و نیاز را برطرف کند، مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در چنین وضعیتی است که مردم به

سمت ما می آیند.

اتفاقاً در مدل هایدر، اصلی با عنوان اصل جایگشت وجود دارد؛ می گوید اگر فردی که شما به او بدبین هستید، پیام خوبی به شما بدهد، به مرور زمان نگرش شما نسبت به او خوب می شود؛ می گوید این انسان خوبی بود و من تصور می کردم بد است. اما اگر فردی را که شما خوب می دانید، مدام به شما پیامی بدهد که متناسب با نیاز شما نیست، پس از مدتی می گوید این فرد بدی است. حوزه‌ی ما باید بپذیرد پیامی که ما به عنوان یک هنجار آور به مردم می دهیم، باید نیاز امروز مردم را برآورده کند؛ اگر پیام‌های ما متناسب با نیاز نباشند، هرچقدر هم با چاشنی هنر و در قالب وعظ بگوییم، مردم نخواهند پذیرفت.

امروزه از آن جایی که روحانیت گاهی می بینند مخاطب خود را از دست داده‌اند، به تکنیک‌هایی روی می آورند تا مخاطب را به صورت آنی جذب کنند؛ درحالی که اگر پیام متناسب با نیاز نباشد، این تکنیک‌ها نه تنها جذب نمی کنند، بلکه باعث تمسخر

می شوند. مثلاً چند طلبه در کنار ساحل سیب را با نخ آویزان می کنند و عده‌ای می آیند تا آن‌ها را با دهان بخورند؛ بعد این روحانی می گوید من رفته و مخاطب جذب کردم. آیا این جذب مخاطب از حیث روحانی

در خلال مباحث، گاهی شوخی برای رفع خستگی خوب است؛ اما اگر پیام مذهبی را با شوخی بگویید، مردم هم به شوخی می گیرند. باید پیام شما پرمغز و متناسب باشد. مثلاً امروزه برخی از



بودن است یا معرکه‌گیری؟ اگر یک نفر یک میمون در آن جامی آورد بیشتر از شما جذب می کرد! پس این گونه جذب مخاطب، ربطی به حیث روحانی بودن ندارد؛ شما از طریق مضحکه درست کردن مخاطب جمع کردید.

بیشتر یعنی شما استفاده از تکنیک‌هایی مانند شوخی کردن را در تبلیغ مذهبی مناسب نمی دانید؟

آخوندها به آوازخوانی روی آورده‌اند و ادا درمی آورد. این دقیقاً نمونه‌ی همان کارهایی است که برخی از هنرپیشه‌ها انجام می دهند و مردم هم استقبال می کنند. مردم به علت روحانی بودن شما آن جا جمع نشده‌اند؛ آمده‌اند تا به شما بخندند. البته بنده همه‌ی این کارهایی که انجام می پذیرد را نفی نمی کنم و ممکن است گاهی اوقات طلبه‌ای از این

تکنیک‌ها برای جذب مخاطب استفاده کند؛ اما این‌ها مسکن است؛ راه علاج نیست؛ علاج، تولید پیام‌های متناسب با نیازهای مردم است.

امروزه از آن جایی که روحانیت گاهی می‌بینند مخاطب خود را از دست داده‌اند، به تکنیک‌هایی روی می‌آورند تا مخاطب را به صورت آنی جذب کنند؛ در حالی که اگر پیام متناسب با نیاز نباشد، این تکنیک‌ها نه تنها جذب نمی‌کنند، بلکه باعث تمسخر می‌شوند. مثلاً چند طلبه در کنار ساحل سیب را با نخ آویزان می‌کنند و عده‌ای می‌آیند تا آن‌ها را با دهان بخورند؛ بعد این روحانی می‌گوید من رفتم و مخاطب جذب کردم. آیا این جذب مخاطب از حیث روحانی بودن است یا معرکه‌گیری؟ اگر یک نفر یک میمون در آن جا می‌آورد بیشتر از شما جذب می‌کرد!

اتفاقاً یکی از نشانه‌های تنزل جایگاه روحانیت همین است. اکنون ما کلیپ‌هایی داریم که مدام پخش می‌شوند و نشان می‌دهند که مثلاً حاج آقا راننده‌ی تریلی یا راننده‌ی تاکسی است و به او اقتدا هم

می‌کنند؛ مثلاً پشت تریلی عکس انداخته؛ یا حاج آقا فلان کار را انجام می‌دهد یا... . ما قبلاً هم روحانی صحاف یا کتاب‌فروش داشتیم؛ اما خود این روی آوردن به مشاغل نامتناسب با شأن نشان می‌دهد که جایگاه روحانیت پایین آمده است.

بیشتر به عنوان آخرین سؤال، به نظر شما روحانیت چگونه می‌تواند ضمن حفظ کارکرد اصلی خود، جایگاه مردمی و اجتماعی‌اش را تقویت کند؟ چه پیشنهادهای در این باره دارید؟

کارکرد اصلی روحانیت را اتفاقاً این آیه‌ی شریفه بیان کرده است: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛

[۱] در این آیه دو کارکرد اساسی برای روحانیت بیان شده است؛ یکی این که تفقه کند؛ یعنی دین را برداشت کند؛ بنابراین دین به صورت تمیز و مرتب در دست ما نیست و نیاز به تفقه دارد. مجموعه‌ای از آیات و روایات، دین مکتوب ماست؛ استنباط از آن‌ها و رساندنشان به مرحله‌ی

اجرا، نیاز به فقاهت و استنباط دارد. کار و نقش اصلی فقها نیز از قدیم همین بوده است. دوم این که پس از پالایش پیام‌ها، آن‌ها را دسته‌بندی کنند و به زیبایی به مردم برسانند؛ که این نیز از قدیم بوده است.

امروزه هم رسالت روحانیت این است که اول فقاهت کند. ما اکنون در فقاهت سیستمی مشکل داریم؛ یعنی فقاهت به استنباط احکام فردی عادت کرده است؛ به این دلیل که حکومت نداشتیم و درباره‌ی فرد فتوا می‌دادیم. اما اکنون سیستم‌ها و نظام‌ها از ما استفتا می‌کنند؛ این که بانکداری یک مملکت چگونه باید باشد؛ آموزش و پرورش ایده‌آل آن چگونه است؟ و... . به هر حال در این زمینه‌ها ضعف داریم. بنابراین باید استنباط فقهی به صورت سیستمی را بازسازی و احیا کنیم و لازمه‌ی آن هم تخصصی شدن است.

نظر من این است که ما باید در حوزه به سمت تخصص‌گرایی برویم. امروزه دیگر یک فرد نمی‌تواند در تمامی عرصه‌ها تئوری پردازی کند؛ یک فرد می‌تواند در تمام ابواب اجتهاد کند؛ چون اجتهاد

یک ملکه است؛ شما هر موضوعی را که از او پرسید و دو روز به او وقت بدهید، می‌رود احادیث، روایات و فتوای دیگران را می‌بیند، تأمل می‌کند و فتوا می‌دهد. این اجتهاد است. اما این که بگوییم یک فرد در تمامی عرصه‌ها، تئوری پردازی کند و به صورت سیستمی تئوری بدهد، از عهده‌ی فرد خارج است. دوره‌ای که یک فرد در تمامی عرصه‌ها علامه باشد، گذشته است. بنابراین ما باید در حوزه‌های مختلف، رشته‌های تخصصی داشته باشیم و افراد پخته نظر دهند و تئوری پردازی کنند. برای این کار ما باید افرادی داشته باشیم که واقعاً در پی اجتهاد و در حوزه باشند؛ یعنی نخبگان حوزوی باید در حوزه بمانند؛ نباید آن‌ها را از دست بدهیم. هر سیستمی، نخبگان خود را هیأت علمی می‌کند؛ ما نیز باید سیستم هیأت علمی در حوزه را احیا کنیم؛ یعنی به طلاب نخبه حقوق بدهیم و آن‌ها را در حوزه به عنوان استاد استخدام کنیم؛ تا به جاهای دیگر نروند. اما در عرصه‌ی تبلیغ، نظر من این

است که ما باید در شهرها، مساجد را احیا کنیم. احیای مساجد یعنی طلاب نخبه، درجه اول‌هایشان در حوزه به عنوان استاد استخدام شوند و درجه دوم‌ها در مساجد. ما باید حداقل در هر مرکز استان، ۱۵-۱۰ طلبه‌ی نخبه در مساجد داشته باشیم؛ آن هم مسجدی که روحانی محور باشد و همه‌کاره‌ی آن روحانی باشد؛ نه طوری که هر چه از پایین دستور دادند و به او القا کردند آن را بگوید. اتفاقاً اگر روحانی نخبه و باسواد باشد به حرف این‌ها گوش نمی‌دهد. جایگاه روحانی در گذشته به قدری بالا بود که مساجد با نام روحانی مستقر در آن شهرت داشت؛ مثلاً در زنجان می‌گفتند مسجد آقای آیت الله قائمی، مسجد حاج آقا مجتهدی، مسجد آیت الله صائینی و... . یعنی طوری بود که نام این بزرگواران بر مسجد غلبه داشت. ما باید این را احیا کنیم. امروزه در بسیاری از کشورهای مسیحی برای آن که روحانیت به دولت وابسته نباشد، در قانون اساسی و قانون‌های بالادستی

مقرر شده درصدی از اوقاف و درآمد ملی متعلق به حوزه و کلیسا باشد. این جا هم می‌توانند بگویند نیم درصد، یک درصد، دو درصد متعلق به حوزه است. وقتی هم به حوزه دادند، خود حوزویان اداره می‌کنند و دیگر حوزه وابسته به دولت نخواهد بود. در هر حال باید روحانیون به حوزه‌ها و مساجد بازگردند؛ اگر این‌گونه نشود؛ فاصله مدام زیاد می‌شود. در نهایت به نظر من، روحانیون باید مقداری از کارهای اجرایی فاصله بگیرند و به سمت نقش نظارتی بروند. کارمند شدن در ادارات، در شأن روحانی نیست. شغل روحانی باید کتاب‌نوشتن، پژوهش و مسجرداری باشد؛ باید متناسب با محیط و به‌روز باشند و به پیام‌رسانی همگان پذیر متناسب با نیازهای مردم اهتمام داشته باشند. این‌ها پیشنهادهای است که به ذهن بنده می‌رسد برای احیای جایگاه روحانیت.

پانوشته‌ها

توبه: ۱۲۲.



فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۶)؛ حجت الاسلام والمسلمین محمود رجبی در گفت و گو با مباحثات:

روحانیونی که به شئون این لباس آراسته اند منزلت بی نظیر یافته اند / از تأثیر تبلیغ دشمن علیه روحانیت غافل نباشیم

حجت الاسلام والمسلمین محمود رجبی از اعضای جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم و قائم مقام مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) است. با او درباره‌ی فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت به گفت و گو نشستیم.

روحانیت در آن دوران قابل مقایسه با منزلت روحانیت در زمان و جامعه کنونی ما هست؟ نکته اساسی تحلیل همه جانبه باتوجه به مجموعه شرایط است که در ادامه عرض خواهم کرد.

بعد دیگر مسأله این است که در مورد هیچ قشری بدون یک تحقیق روشمند معتبر نمی توان قضاوت کلی کرد. اگر به صورت مطلق گفته شود که جایگاه و منزلت روحانیت افت کرده حرفی غیردقیق است. آن طیف از روحانیت که به زی

مرحوم آیت الله کاشانی به عنوان یک مجتهد مسلم، جاسوس انگلیس نامیده شد و مورد هجوم قرار گرفت؛ یا مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری از مجتهدان طراز اول اعدام می شود و جامعه تکانی نمی خورد؛ همین طور شهید مدرس که با آن وضعیت به شهادت رسید. در سطوح پایین تر هم - برای نمونه - فضای جامعه به گونه ای بود که حتی روحانیت را سوار ماشین نمی کردند؛ چون آن ها را باعث بدبینی و مشکل می دانستند. آیا منزلت

بیشتر اخیراً موضوع «جایگاه اجتماعی روحانیت» مورد توجه قرار گرفته و نظرات مختلفی درباره آن بیان شده است. نظر غالب آن است که جایگاه روحانیت در دو یا سه دهه اخیر تنزل قابل توجهی داشته است. آیا جنابعالی این نظر و تحلیل را قبول دارید؟

این مسأله ابعاد مختلفی دارد و باید دید جایگاه روحانیت را نسبت به چه مقطعی می سنجیم. در مقطعی جایگاه روحانیت به گونه ای بود که برای نمونه

طلبگی و شوون روحانیت آراسته‌اند، نه تنها از منزلتشان کاسته نشده، که گاه منزلت و محبوبیتی بی نظیر یافته‌اند. نمونه‌ی اعلا‌ی آن مقام معظم رهبری مد ظله العالی است. در کدام دوره‌ی تاریخی روحانیت محبوبیتی مانند محبوبیت امام و مقام معظم رهبری برای روحانیت وجود داشته است؟

چه بسا القای چنین ذهنیتی، بخشی از تلاش‌های دشمنان روحانیت باشد؛ البته در داخل کشور و خود حوزه برخی عزیزان از روی دلسوزی و خیرخواهی چنین هشدارهایی می‌دهند که م‌آجورند عندالله و خیرخواهی و دلسوزی‌شان قابل تقدیر و نظرشان محترم است.

بعد سوم و مهم مسأله این است که در بررسی جایگاه یک قشر باید شرایط روز را مدنظر داشته باشیم؛ آیا شرایط امروز با سال‌ها و دهه‌های قبل تفاوت دارد یا شرایط یکسان است؟ اگر ما مجموع شرایط را ببینیم به نظر بنده تنزل مورد نظر آقایان به یک معنا رخ نداده است؛ و به یک معنا اگر هم رخ داده است آن عوامل

بیرونی در مورد هر قشری اتفاق می‌افتاد، آن قشرها در مقایسه با روحانیت به مراتب کاهش منزلت بیشتری می‌یافتند. از این واقعیت مهم غفلت می‌شود که اولاً در

۹۹ آن طیف از روحانیت که به زی طلبگی و شوون روحانیت آراسته‌اند، نه تنها از منزلتشان کاسته نشده، که گاه منزلت و محبوبیتی بی نظیر یافته‌اند. نمونه‌ی اعلا‌ی آن مقام معظم رهبری مد ظله العالی است. در کدام دوره‌ی تاریخی روحانیت محبوبیتی مانند محبوبیت امام و مقام معظم رهبری برای روحانیت وجود داشته است؟ ۶۰

هیچ دوره‌ای روحانیت به اندازه امروز در متن مدیریت جامعه و به خصوص مسائل حاکمیتی نبوده است؛ یعنی در دوره‌های قبل، روحانیت هیچ حضور جدی‌ای در عرصه مسائل کشوری نداشته و هجوم گسترده و مقابله بی نظیری که

امروزه با آن می‌شود وجود نداشت. در گذشته حضور روحانیت در حد امام جماعت یک مسجد یا خطیب شهر بوده است؛ اما امروز روحانیت یک رژیم شاهنشاهی مورد حمایت غرب را سرنگون کرده است. تردیدی نیست که رهبر این نهضت یعنی امام خمینی و بزرگان آن روحانی بوده‌اند و تا به امروز هم در مقابل مستکبران جهانی ایستاده است. طبیعی است که دشمنان سرسختی می‌خواهند این قشر را که مانع زیاده‌خواهی‌های آنان و حفظ انقلاب از انحراف و عقب‌نشینی از آرمان‌های اسلامی هستند از پیش پای خود بردارند. در سال‌های آغازین انقلاب دشمنان فکر می‌کردند این انقلاب را با کودتا و جنگ تحمیلی و امثال آن می‌توانند از پای در آورند و انگیزه چندانی برای مبارزه با روحانیت نداشتند و اولویت‌شان هم نبود. پس از آن هم ترور فیزیکی را در دستور کار قرار دادند؛ ولی چون ترور فیزیکی نتیجه عکس داد، به این نتیجه رسیدند که بهترین راه ترور شخصیت روحانیت

است. با این کار نه تنها روحانیت، بلکه اسلام و دین را می خواهند از بین ببرند. ثانیاً ابزارهای تخریبی امروز هم با گذشته قابل مقایسه نیست. فضای مجازی امروز به عنوان اصلی ترین ابزار دشمنان هر روز ده ها شایعه، دروغ محض و اتهامات ناروا را علیه روحانیت نشر می دهند. شایعه ای که در یک لحظه چند میلیون نفر از آن مطلع می شوند. آیا در گذشته این ابزار با این قدرت در دست مخالفان روحانیت قرار داشت؟ ناتوی فرهنگی هم اکنون از فضای مجازی و رسانه ای علیه روحانیت حمایت تمام و کمال دارد. کوچک ترین نقطه ضعف را بزرگ نمایی کرده و اذهان را مشوش می کند.

متأسفانه علیرغم توصیه مقام معظم رهبری دولت ها برای مقابله با این ابزار به اقدامات و راهکارهایی که دلسوزان نظام، از جمله مقام معظم رهبری، ارائه داده و مطالبه کرده اند - مانند اینترنت داخلی - اهتمامی نداشته اند.

اگر معتقد باشیم این دو عامل یعنی حضور جدی در عرصه های اجتماعی

و از سوی دیگر تلاش رسانه ای دشمنان هیچ تأثیری در جایگاه روحانیت نداشته، ساده لوحی است. به نظر من، هم شرایط جامعه، هم شرایط دشمن از جهت احساس خطری که نسبت به روحانیت داشته و هم امکانات نشر اکاذیب کاملاً

۹۹ این که ما نقش عوامل مهم مثل اثر گذاری رسانه های دشمن از جمله فضای مجازی و شبیه این موارد را بسیار اندک بشماریم و فقط بر ورود روحانیت به عرصه حاکمیتی متمرکز باشیم صحیح نیست. واقعاً جوسازی و شبهه آفرینی در فضای مجازی اصل دین را مورد حمله قرار داده و روحانیت هم ذیل آن آسیب دیده است. ۶۶

تغییر یافته و جایگاه روحانیت را باید در این شرایط بررسی کنیم.

نقل می کنند میرزای شیرازی پس از صدور فتوای تحریم تنباکو و آن تأثیری که داشت در خلوت خودشان شروع به

گریه کردند. عرض کردند که شما چنین موفقیت بزرگی به دست آوردید؛ چرا ناراحت هستید؟ فرمودند از این به بعد دشمن نقش ما را فهمید و نگرانم دشمن علیه روحانیت برنامه داشته باشد. با توجه به این نکات که برخی از جوانب مسأله را روشن می سازد، تا حدی تحلیل همه جانبه با توجه به همه عناصر و عوامل روشن می شود. اصولاً تحلیل پدیده های اجتماعی با یک یا چند عامل خاص، کامل و معتبر نیست و باید تمامی عوامل را لحاظ کرد.

بیش در این مورد نظراتی هم وجود دارد؛ این که روحانیت وظیفه پیش بردن انقلاب را دارد بحثی نیست؛ اما برخی معتقدند یکی از دلایل تنزل جایگاه روحانیت، ورود مصداقی مخصوصاً در انتخابات است. فرد مورد حمایت ممکن است شکست بخورد یا بعداً کارنامه غیر قابل قبولی داشته باشد که همه ی این ها به پای حامی او یعنی روحانیت نوشته می شود. البته

این حمایت در قبال تکلیف انقلابی صورت گرفته است. اما پرسش این جاست که اولاً آیا معتقد هستید

۹۹ ممکن است روحانیت ببیند

که برای اقامه‌ی دین و پیشبرد اهداف انقلاب لازم است فردی بر سر کار بیاید یا این که فرد دیگری صلاحیت لازم را ندارد و اگر متولی امور شود به انقلاب و ارزش‌های اسلامی لطمه می‌خورد؛ در این شرایط ممکن است برخی از روی غفلت یا بی‌اطلاعی بگویند ما روحانی هستیم و به ما ربطی ندارد؛ چنین موضعی برخلاف وظیفه شرعی اوست و مطمئناً همه مراجع عظام ما دامت برکاتهم این را تأیید نمی‌کنند. ۹۹

که ممکن است این‌گونه حمایت‌ها منجر به تنزل جایگاه شود؟ ثانیاً دایره این عمل به تکلیف تا چه حدی و با چه معیاری است؟

معتقدم روحانیت باید با همان هدف دفاع از دین که فلسفه وجودی‌اش است، از حریم اسلام و انقلاب برخاسته از اسلام و نیز ولایت فقیه که یک اصل مسلم کلامی و فقهی اسلام ناب و مکتب اهل بیت (ع) است دفاع و پشتیبانی کند. این اصلی است که فکر نکنم هیچ یک از بزرگان و مراجع در آن تردید داشته باشند. این‌ها از اصول تفکر دینی ماست.

وظیفه دینی ماست که از مصالح نظام اسلامی دفاع کنیم و هر جا دیدیم که خطری آن را تهدید می‌کند وارد میدان شویم. اگر کسی کوتاهی کند بخشی از وظیفه دینی خود را انجام نداده است. در این بین ممکن است برخی وارد بازی‌های سیاسی بشوند که این امر از هر فردی، چه روحانی و چه غیرروحانی پذیرفتنی نیست.

منظور شما از سیاسی‌کاری دقیقاً چه چیزی است؟

سیاسی‌کاری یعنی این که فعالیت‌های سیاسی بر اساس منافع شخصی و گروهی و هوای نفس باشد و رنگ خدایی نداشته

باشد. این مسأله نسبت به یک روحانی مذموم و در موارد بسیاری حرام است. اما ممکن است روحانیت ببیند که برای اقامه‌ی دین و پیشبرد اهداف انقلاب لازم است فردی بر سر کار بیاید یا این که فرد دیگری صلاحیت لازم را ندارد و اگر متولی امور شود به انقلاب و ارزش‌های اسلامی لطمه می‌خورد؛ در این شرایط ممکن است برخی از روی غفلت یا بی‌اطلاعی بگویند ما روحانی هستیم و به ما ربطی ندارد؛ چنین موضعی برخلاف وظیفه شرعی اوست و مطمئناً همه مراجع عظام ما دامت برکاتهم این را تأیید نمی‌کنند. آری؛ اگر چنین شرایطی نباشد، چنین وظیفه‌ای هم نیست.

اما این که فردی پس از انتخاب و دردست‌گرفتن امور عملکرد درستی نداشته باشد، آن وظیفه را تغییر نمی‌دهد؛ اگر هنگام حمایت چنین انحرافی باشد یا بدانند بعداً چنین خواهد شد، حمایت و معرفی صورت نمی‌گیرد و نباید صورت گیرد؛ ولی سخن در موردی است که

عرض بنده این بود که اگر شرایط به گونه‌ای باشد که بیان معیارها و کلیات کفایت کند، ورود مصداقی لازم نیست. باید دید چه فضا و چه عرصه‌ای است. ممکن است عدم ورود به معرفی شخص اصلح به پیکره نظام لطمه وارد کند. به این نکته هم عنایت داشته باشید که در اغلب موارد این معرفی‌ها به درخواست مردم بوده است. بالاخره مردم روحانیت را به عنوان یک مرجع فکری قبول دارند و درخواست می‌کنند در موارد مختلف از جمله انتخابات آن‌ها را راهنمایی کنیم. برخی مردم تماس می‌گیرند و سؤال می‌پرسند؛ اما بخش زیادی از مردم منتظر اعلام رسمی هستند و من معتقدم در این شرایط حتی معرفی مصداقی نیز یک وظیفه الهی است.

حتی اگر ظاهراً این ورود مصداقی باعث لطمه دار شدن وجهه روحانیت شود، باز هم مصلحت بزرگ‌تری وجود دارد؟ باید دید کجا و در چه شرایطی قرار

معیارهای کلی، انتخاب اصلح صورت گیرد؟ تاکنون چقدر دیده‌ایم که علیرغم حتی معرفی مصداقی باز هم بخشی از



جامعه نمی‌تواند انتخاب درستی داشته باشد. حال اگر به کلیات اکتفا شود چه خواهد شد؟ پیامبر (ص) که این همه باصراحت در مورد امامان معصوم (ع) تصریح و تأکید فرمودند برای جلوگیری از چنین عواقبی بود.

با بررسی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که چنین نیست. در این شرایط هم می‌شود معیارهای

انتخاب اصلح تبیین شود و مردم براساس آن معیارها انتخاب کنند. بله؛ جایی که تنها با بیان معیارها افراد شایسته انتخاب می‌شوند نباید ورود جزئی و مصداقی داشته باشیم. اما آیا همه‌جا این‌گونه خواهد بود که با بیان

گرفته‌ایم. اگر یقین بر شکست داشته باشیم، ورود صحیح نیست. اما مسأله این است که این یقین در اغلب موارد حاصل نمی‌شود. از ابتدای انقلاب تجربه‌های مختلفی بوده که تصور می‌کردند یک شخص قطعاً پیروز انتخابات است و شخص دیگر اصلاً رأی نمی‌آورد؛ اما نتیجه دقیقاً برعکس می‌شد و حتی کارشناسان مسائل سیاسی و اجتماعی هم از پیش‌بینی صحیح عاجز بودند. اگر واقعاً انسان به چنین اطمینان و علم عرفی و عقلایی برسد، چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و ورود مصداقی جز آسیب و شکست نتیجه‌ای ندارد. عقل و شرع می‌گوید ورود مصداقی وظیفه نیست و بلکه خلاف وظیفه است. البته مواردی هست که رأی نیاوردن هم وظیفه را ساقط نمی‌کند؛ مانند امر به معروف که شرط آن احتمال تأثیر است؛ ولی اگر در جایی ترک امر به معروف موجب می‌شود که معروف کم‌کم منکر تلقی شود، حتی اگر یقین به عدم تأثیر هم داشته باشیم، باید امر به معروف کنیم.

مسأله همین تشخیص صحیح درباره‌ی شرایط است.

بیشتر در پایان اگر جمع‌بندی خاصی دارید بفرمایید.

این که ما نقش عوامل مهم مثل

۹۹ اگر ما مجموع شرایط را

بینیم به نظر بنده تنزل مورد نظر آقایان به یک معنارخ نداده است؛ و به یک معنا اگر هم رخ داده است آن عوامل بیرونی در مورد هر قشری اتفاق می‌افتاد، آن قشرها در مقایسه با روحانیت به مراتب کاهش منزلت بیشتری می‌یافتند. ۶۶

اثرگذاری رسانه‌های دشمن از جمله فضای مجازی و شبیه این موارد را بسیار اندک بشماریم و فقط بر ورود روحانیت به عرصه حاکمیتی متمرکز باشیم صحیح نیست. واقعاً جوسازی و شبهه‌آفرینی در فضای مجازی اصل دین را مورد حمله قرار داده و روحانیت

هم ذیل آن آسیب دیده است. این که از کنار چنین مسأله مهمی بگذریم و بر مسأله‌ای که حداقل احتمال وجوب‌اش هست (یعنی حضور روحانیت در مسائل سیاسی) اصرار کنیم درست نیست. برخی ممکن است از روی دلسوزی به این مسأله اصرار داشته باشند و از نقش فضای مجازی در ریشه‌کن کردن اصل دین، مکتب اهل بیت (ع) و اعتقادات دینی نسل جوان و حتی غیر جوان، انقلاب و نظام اسلامی مطلع نباشند. لازم است این اطلاعات منعکس شود. بر اساس آماری که مسئولان داده‌اند، بیش از بیست میلیون و طبق برخی آمارها بالای چهل میلیون ایرانی استفاده زیادی از فضای مجازی دارند و متأسفانه بخش زیادی از آن همان فضای آلوده‌ی ضد دین، قرآن، اهل بیت (ع)، اخلاق، عفت و غیرت اسلامی است. حتی اگر جواب‌هایی هم به این شبهات داده شود اصلاً اثر ندارد؛ چرا که همیشه اثر شبهه زیاد است و اساساً ابتکار عمل در دست دشمنان اسلام در این رسانه‌هاست.

فراز و فرود پایگاه مردمی روحانیت (۷)

موافقین و مخالفین از بزرگان و صاحب نظران حوزه

اکبر محمدی



و اجتماعی روحانیون سبب انتقاد از عملکرد روحانیت توسط تعدادی از اعظام حوزوی گردیده است. اهمیت سخنان اخیر آیت الله العظمی شیری زنجانی [۱] در این جاست که ایشان موضوع کاهش سطح علمی روحانیت را ذیل موضوع مهم و چالش برانگیز «کاهش جایگاه و محبوبیت اجتماعی روحانیت» مطرح کرده و خواهان کاهش فعالیت های سیاسی طلاب شده اند. انتقادی که واکنش های زیادی را برانگیخت و در رأس آن می توان به واکنش مسئولان حوزوی - که طبیعتاً افت بعد علمی مطرح شده در این انتقاد بیشتر از همه نشانگر ضعف عملکرد آنهاست - اشاره کرد.

آیت الله حسینی بوشهری مدیر سابق حوزه های علمیه انتقاد از جایگاه علمی روحانیت را بی انصافی در حق حوزه ها دانسته و با اشاره به حضور ۳ هزار روحانی طرح هجرت، ۳۹ رشته تخصصی، ۱۹ انجمن علمی، ۴۰۰ درس تفسیر و برپایی کرسی های نظریه پردازی، این گونه تعبیرات را شایسته حوزه ندانسته اند. [۲]

فراوانی در اداره مناسب کشور مواجه کرد که باید برای پاسخ گویی به آنها آماده می شد؛ امری که سبب برعهده گرفتن نقش های متنوعی توسط روحانیون شد و همین موضوع چالش های فراوانی را پیش روی باسابقه ترین تشکل اجتماعی ایران قرار داد. اکنون پس از گذشت چهاردهه از انقلاب، نتایج کنش گری سیاسی

مدتی است که بررسی جایگاه اجتماعی - سیاسی روحانیت به دغدغه ذهنی بسیاری از صاحب نظران حوزوی تبدیل شده است. پس از انقلاب اسلامی و قرار گرفتن تعدادی از روحانیون در بالاترین رده های حکومتی، بدنه روحانیت نیز نقش فعال تری به خود گرفت. تصدی امر حکومت، روحانیت را با نیازهای

از نظر حجت‌الاسلام والمسلمین اعرافی حوزه انقلابی باید پاسخگوی نیازهای مردم و انقلاب باشد. سیاسی بودن نباید یک موضوع مذموم شمرده شود؛ چرا که سیاسی بودن مدال افتخار حوزه است. حوزه باید بسیجی پرور و بسیجی ساز و برای تحقق این هدف بسیجی باشد. [۳] ایشان در اظهار نظری دیگر در آستانه انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری، در نامه‌ای به مدیران و طلاب حوزه‌های علمیه تأکید کردند که به منظور حفظ جایگاه محوری روحانیت، مقتضی است دست‌اندرکاران اداره حوزه‌های علمیه استانی، به‌ویژه مدیران و معاونین محترم مدیریت‌های استانی و مدارس علمیه و نیز طلاب عزیز ضمن تشریح شاخص‌های مورد تأیید رهبری، از عضویت در احزاب و تشکل‌های مرتبط با انتخابات و تبلیغات و حمایت از افراد خاص خودداری نمایند. [۴]

آیت‌الله مقتدایی مدیر اسبق حوزه علمیه قم نیز طی سخنانی در جشنواره علامه حلی با اشاره به «شایعه مطرح شده

مبنی بر تنزل رشد علمی و اخلاقی حوزه» گفت: بعد از تحقیقات به این نتیجه رسیدیم که نه‌تنها رشد علمی متوقف نشده، بلکه ارتقا هم داشته است. دلیل مهم آن همین برگزاری جشنواره و استقبال طلاب از آن است. ایشان همچنین اظهار داشتند: با وجود

۹۹ آیت‌الله علوی بروجردی

معتقد است که ما قدری از مردم فاصله گرفتیم و دیگر برای مردم پدری نمی‌کنیم. مردم به قول معروف در حوادث و ناراحتی‌ها همیشه به ما پناه می‌آوردند و ما پناه مردم بودیم؛ حال به قول فردی، از دست ما به چه کسی پناه ببرند؟ ۶۶

همه شبها در جامعه، می‌بینیم که طلاب حوزه علمیه از نظر اخلاقی تنزل نداشته‌اند و با وجود بداخلاقی در جامعه، خودشان را حفظ کرده‌اند و نمونه مسأله، حضور طلاب در دفاع از حرم اهل بیت (ع) است.

بازتاب انتقاد آیت‌الله شبیری زنجانی محدود به این اظهارنظرها نشد و دیگر صاحب‌نظران حوزه نیز در این باره صحبت کردند و درددل‌های بسیاری مطرح شد. تعدادی از اساتید همدلانه با آیت‌الله شبیری از چرایی و چگونگی این تنزل جایگاه سخن گفته و تعداد دیگری از بزرگان و اساتید به حمایت از جایگاه فعلی حوزه و روحانیت پرداخته و دلایلی را برای این امر برشمردند که در ادامه به ذکر تعدادی از آن‌ها می‌پردازیم.

آیت‌الله علوی بروجردی معتقد است که ما قدری از مردم فاصله گرفتیم و دیگر برای مردم پدری نمی‌کنیم. مردم به قول معروف در حوادث و ناراحتی‌ها همیشه به ما پناه می‌آوردند و ما پناه مردم بودیم؛ حال به قول فردی، از دست ما به چه کسی پناه ببرند؟ ما امروز با این مشکل مواجه هستیم و این آفت است. بنده صریحاً گفتم که مخالف هستم نهادهای روحانی تعیین کنند که به چه شخصی به‌عنوان رئیس جمهور رأی داده شود. ما حزب نیستیم؛ ما خط

سیاسی نیستیم؛ ما نهایت، مردم اگر مسأله دارند، انتخابات دارند، یادآوری می‌کنیم و تذکر می‌دهیم که این معیارها را در انتخاب افراد رعایت کنید. چرا آبروی روحانیت و مرجعیت را به پای شخصی بگذاریم. [۵]

از نظر آیت الله گرامی، اگر استقلال روحانیت در داخل حوزه از بین برود، تدریجاً استقلال و احترام روحانیت در جامعه و به تبع آن نفوذ حوزه بر جامعه هم از بین می‌رود؛ و بنده یقین دارم اگر احترام و قداست لباس در جامعه از بین برود، هم انقلاب و هم اصل مکتب و مذهب در جامعه لطمه می‌خورد. [۶]

آیت الله موسوی تبریزی با قبول ضعیف شدن جایگاه اجتماعی روحانیت، نفوذ روحانیت پیش از انقلاب را به دلیل مردمی بودن آن می‌داند. به نظر وی روحانیت از مردمی بودن درآمده و نفوذ آن کمتر شده است. از نگاه او حوزه‌ها و مراجع ما نباید چیزی بگویند که مردم شبانه‌روز در کوچه و بازار خلاف آن را می‌گویند. آیت الله تبریزی همچنین با

انتقاد از این که حوزه‌ها استقلال خود را از دست داده‌اند بیان داشت: «اگر نهاد خاصی فلان روحانی را تأیید کند، یعنی فردا هر چیزی که آن نهاد گفت آن روحانی هم باید بگوید». [۷]

از سویی دیگر آیت الله العظمی مکارم شیرازی افت علمی حوزه‌های علمیه را نپذیرفته و با شاهد آوردن از تهیه رساله‌هایی جامع در مسائل فقهی توسط شاگردان خویش، این مسأله را خلاف واقع دانستند. [۲]

آیت الله العظمی نوری همدانی: امروز متأسفانه زمره‌هایی از بعضی به گوش می‌رسد که خواهان عدم دخالت علما و روحانیون در مسائل روز سیاسی هستند و عده‌ای هم بحث استقلال حوزه را مطرح می‌کنند... من باید به صراحت اعلام کنم که ما با استقلال حوزه صددرد و موافقیم و حوزه مستقل حوزه قدرتمند و تأثیرگذار است؛ حوزه باید از اصل نظام اسلامی دفاع کند. مراد ما از استقلال حوزه عدم وابستگی به دولت‌هاست. حوزه نباید در هیچ زمانی وابسته به

دولت‌ها باشد و اگر وابسته شد دیگر نمی‌تواند تذکر دهد. [۸] حوزه‌ها باید کفن‌پوش و آماده باشند؛ علمای حاضر باید مبین و حافظ انقلاب و نمونه‌ای برای عالم انقلابی باشند... در دفاع و صیانت از انقلاب و ولایت فقیه به میدان رفتن و کشته شدن سخت است؛ اما این مهم برای حوزویان و حوزه‌های علمیه بسیار ساده و آسان است. [۹]

حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی با حاشیه‌ای دانستن انتقادات وارده به جایگاه سیاسی روحانیت، مقابله با حوزه‌ی انقلابی را منتسب به توطئه‌ی

۹۹ آیت الله العظمی مکارم

شیرازی افت علمی حوزه‌های

علمیه را نپذیرفته و با شاهد آوردن

از تهیه رساله‌هایی جامع در مسائل

فقهی توسط شاگردان خویش، این

مسأله را خلاف واقع دانستند. ۶۶

دشمنان دانسته و عنوان کرده که «بدنه‌ی حوزه‌ی علمیه قم و مراجع تقلید، چنین

سخنانی را بر نمی تابند». از نظر وی همراهی با انقلاب نباید منحصر به یک جناح و یا مسئول خاص باشد؛ بلکه باید محور ولایت فقیه باشد. . . . وی با بیان این که روحانیت محبوبیت و مرجعیت دارد [۱۰] در اظهار نظر دیگری می گوید: «امروز عده ای می خواهند القا کنند که روحانیت از چشم مردم افتاده و لباس روحانیت دیگر نقشی در هدایت مردم ندارد. اگر این طور بود مردم در مراسم تجلیل و یا تشییع آن ها حضور نمی یافتند و تا این حد به روحانیت احترام نمی کردند. عده ای می خواهند به مردم القا کنند که آخوند واقعی به حکومت کاری ندارد. طلبه ها باید بصیرت سیاسی پیدا کنند و از اتهام آخوند حکومتی بودن نهراسند؛ چون آخوند حکومتی در زمان شاه ننگ بود و در نظام جمهوری اسلامی که ثمره مجاهدت امام خمینی و خون شهداست افتخار بزرگی است». [۱۱]

آیت الله محمد یزدی با تأکید بر انقلابی ماندن حوزه، عنوان کرد که «باید شاکله کلی حوزه و مجموعه ای کامل، اعم

از مرجعیت، اساتید، طلاب و نیز فعل و انفعالات حاکم بر آن، که ضمن ارتباط متقابل با یکدیگر، به کار هم حساسیت دارند، برای مقابله با به فراموشی سپرده شدن اهداف اصلی انقلاب مورد توجه قرار گیرند». [۱۲]

فارغ از اظهار نظرهایی که در سطح مراجع و بزرگان حوزوی صورت پذیرفته، فضلا و اساتید حوزوی نیز نقطه نظرات

موافق و مخالف تنزل جایگاه روحانیت، مناظره ای مجازی را ترتیب دهیم. **حجت الاسلام و المسلمین مرتضی جوادی آملی** با پذیرش این نکته که ما شاهد ضعف نهادهای اصیل حوزوی همچون نهاد مرجعیت، عالمان و اندیشمندان دینی هستیم، به انتقاد از حکومتی شدن دین و نهاد روحانیت پرداخته و می گوید: «حکومت و نظام



باید سرباز و فرزند حوزه شناخته شود و به این استقلال و مقاومتی که در خصوص حوزه ها وجود دارد آسیب وارد نکند». جوادی آملی با انتقاد از برخی نهادهای

خود را در این باره بیان داشته اند. اگرچه این نظرات لزوماً نه در مقابل هم، بلکه به مناسبت های گوناگونی اظهار شده اند، ولی مادر ادامه تلاش کرده ایم با آوردن نظرات

مستقل از حوزه که روحانیونی را تحت پوشش خود قرار داده‌اند، به پیروی نکردن این دسته از روحانیون از مراجع اشاره کرده و ترویج خرافات، نقل قول‌ها، خواب‌ها و داستان‌های بی‌سند که در جامعه رواج داشته و سبب افت جایگاه اجتماعی روحانیت می‌شود را منتسب به چنین افرادی می‌داند؛ که با حمایت نهادهای مستقل از حوزه، به تربیون‌های زیادی نیز دسترسی پیدا کرده‌اند. [۱۳]

حجت الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه معتقد است حوزه علمیه در سی سال اخیر رو به توسعه حرکت کرده است؛ طلاب زیادی داریم که هم در علوم دانشگاهی و هم در علوم حوزوی تخصص دارند و به نوعی جمعی از حوزه و دانشگاه هستند؛ ما نباید فقط آسیب‌ها و کاستی‌ها را ببینیم. [۱۴]

حجت الاسلام والمسلمین سید ابوالحسن نواب عضو هیئت مدیره مرکز خدمات حوزه‌های علمیه و رئیس سابق آن، می‌گوید: «هنوز نفوذ روحانیت سر جای خودش است؛ اما در چه حوزه‌ای؟

مسائل خرد یا کلان؟ نفوذ روحانیت در مسائل خرد نیست. مثلاً این‌طور نیست که روحانیت از لیستی در انتخابات حمایت کند و آن لیست پیروز شود؛ اما اگر خطری جمهوری اسلامی ایران

♦♦ **دکتر حسن رحیم پور ازغدی حوزه‌های انقلابی را در مقابل حوزه‌های تقلبی قرار داده و مرز انقلابی و تقلبی بودن را در بیان حقایق دین یا کتمان آن می‌داند. او حوزه تقلبی را حوزه‌ای عاقبت طلب دانسته که بیشتر به خودش فکر می‌کند، تا این که برای دین تلاش کند.** ♦♦

یا اسلام را تهدید کند، روحانیت وارد میدان می‌شود؛ مردم نیز پای روحانیت می‌ایستند». [۱۵]

در مقابل **حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا مصباحی مقدم** جایگاه روحانیت را بعد از پیروزی انقلاب دارای افت و خیز دانسته، اما به‌طور

کلی معتقد است «باز هم روحانیت الآن برجسته‌ترین جایگاه را در میان مجموعه طیف‌های اجتماعی دارد. شاهدش این انتخابات اخیر که ۴۰ میلیون رأی به دورروحانی دادند». وی با تعبیر «شترسواری دولا دولا نمی‌شود» حوزه را ملزم به پشتیبانی از حکومتی می‌داند که روحانیت آن را در دست دارد. مصباحی مقدم با ذکر این نکته که پس از انقلاب برخی از روحانیون به دلیل مسئولیت‌هایی که پذیرفته‌اند از توده مردم فاصله گرفته‌اند، آن را آسیبی جدی دانسته و می‌گوید: «روحانیت اوایل انقلاب و قبل از انقلاب، واقعاً زبان مردم بود. الآن هم روحانیونی که زبان مردم هستند مقبول‌اند». [۱۶]

حجت الاسلام والمسلمین حسین انصاریان با انتقاد از ورود روحانیت به مسائل سیاسی می‌گوید: «بهر است به جای هزینه کردن وقت مردم در مورد امریکا و اسرائیل و این حزب و آن حزب و راست و چپ که تا به امروز هیچ سودی از این صحبت‌ها نبردییم، بلکه ضرر هم کرده‌ایم،

مردم را با کتاب خدا و روایات آشنا کنیم؛ مردم از این حرف‌ها خسته شده‌اند و این صحبت‌ها را پس می‌زنند».[۱۷]

حجت الاسلام والمسلمین احمد

«حجت الاسلام والمسلمین

مسیح مهاجری ضمن انتقاد از ورود فیزیکی روحانیون به تمام شئون زندگی مردم، آن را اقدامی زیان‌بار دانسته و می‌نویسد:

«ورود به مقوله روابط زناشویی توسط یک فرد ملبس به لباس روحانیت همراه با بیان برخی جزئیات، شرم‌آور است.»»^{۶۶}

واعظی رئیس دفتر تبلیغات اسلامی با تأکید بر اعتمادسازی روحانیت به جای اعتمادسوزی آن می‌گوید: اگر روحانیت در این مملکت در فضای فرهنگی و دینی اثرگذار است، به خاطر سرمایه اجتماعی‌ای است که در طول قرون و اعصار جمع کرده‌ایم؛ درحقیقت آبرو و سرمایه‌ی اجتماعی‌ای که امروز روحانیت

دارد به خاطر پیشینه درخشان اوست. او با انتقاد از خرج شخصیت‌های اخلاقی در سیاسی‌کاری، میان سیاست‌ورزی و سیاسی‌کاری تفاوت قائل می‌شود. واعظی سیاست‌ورزی را از شئون حکمت عملی و گونه‌ای خردورزی دانسته و دعوت به انزوای سیاسی و بی‌عملی سیاسی و فقدان بصیرت سیاسی را دعوتی نامیمون و نامبارک می‌داند. در نظری سیاسی‌کاری یعنی تقدیس قدرت؛ یعنی شهوت جاه و مقام؛ یعنی عقیده‌گرایی و گروه‌گرایی؛ یعنی نگاه ابزاری به همه چیز و همه‌کس برای رسیدن به قدرت. او سیاسی‌کاری را خطری دانست که حوزه‌ها و روحانیت امروز را تهدید می‌کند و خاطر نشان کرد: با سیاسی‌کاری، دین و دیانت و آموزه‌های دینی و ارزش‌های دینی دستمایه سیاست شده و اسباب به قدرت رسیدن افراد و جناح‌ها فراهم می‌گردد و این سرمایه اجتماعی روحانیت را تضعیف می‌کند. او با تأکید بر این که روحانیت باید مظهر اخلاق و معنویت باشد و سرمایه‌های اجتماعی روحانیت

نباید صرف دنیای این و آن شود، گفت خسارت‌بارترین و زیانکارترین فرد کسی است که آخرتش را به دنیای این و آن بفروشد.[۱۸]

حجت الاسلام والمسلمین سید علی میر موسوی عضو هیأت علمی دانشگاه مفید، روحانیت را از نهادهای غیرقابل حذف از جامعه دینی دانسته و معتقد است: «آن‌چه که مهم است نفوذ و تأثیرگذاری این نهاد است. به نظر می‌رسد در وضعیت کنونی سرمایه اجتماعی روحانیت بسیار کاهش یافته و در نگاه عموم جامعه تنزل یافته است. این پدیده را می‌توان در کاهش احترام به روحانیت و نیز کاهش تعداد مخاطبان آن به آسانی مشاهده کرد». وی در ارائه راه حلی برای ارتقای جایگاه روحانیت می‌گوید: «با توجه به این که وظیفه‌ی راستین روحانیت به‌عنوان یک گروه قدرتمند اجتماعی، جلوگیری از آسیب، تعدی، سرکوب و رهاسازی مردم از ستم و قید و بندهاست؛ بنابراین نفوذ و تأثیرگذاری روحانیت

و مرجعیت در گرو درک درست نیاز، درد و مشکلات جامعه و همدردی با عموم مردم است». [۱۹]

حجت الاسلام والمسلمین رضا غلامی رئیس مرکز پژوهش‌های علمی انسانی اسلامی، تنزل جایگاه اجتماعی روحانیت را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «حوزه و روحانیت با وجود چهل سال تخریب ناجوانمردانه، نه تنها اعتبار و جاهت خود را از دست نداده است، بلکه هنوز در خیلی از نگرش‌سنجی‌ها جزو بالاترین عناصری است که مردم به آن اظهار اعتماد می‌کنند. ضمن این‌که بعد از ۳۹ سال که از عمر انقلاب سپری شده، همچنان روحانیون جزو اولین انتخاب‌های مردم در عرصه‌های سیاسی به‌شمار می‌روند». [۲۰]

حجت الاسلام والمسلمین داود فیرحی با تبیین تجربه تاریخی نهاد روحانیت، ورود آن را به مسائل جزئی سیاسی آسیب‌زا دانسته و معتقد است: «نهادهای سنتی اگر خودشان را از دفاع اصل دولت یا اصل امر سیاسی که

نباید مخالف شریعت باشد عبور دهند و به درگیری در صغرویات و مناقشات سیاسی وارد شوند، در این صورت کلیت نهادها دچار تنش‌های اساسی خواهد شد. بنابراین به نظر می‌رسد تجربه تاریخی بهترین حالت را برای نهاد روحانیت این‌طور در دنیا تعریف کرده که از کلیت یک سیستم دفاع کنند و نگذارند این کلیت به هم بخورد». [۲۱]

دکتر حسن رحیم پورازغدی حوزه‌های انقلابی را در مقابل حوزه‌های تقلبی قرار داده و مرز انقلابی و تقلبی بودن را در بیان حقایق دین یا کتمان آن می‌داند. او حوزه تقلبی را حوزه‌ای عافیت‌طلب دانسته که بیشتر به خودش فکر می‌کند، تا این‌که برای دین تلاش کند و می‌گوید: «حوزه تقلبی به علت منافع، ترس و یا حفظ موقعیت میدان، سکوت کرده و حقایق را کتمان می‌کند». [۲۲]

حجت الاسلام والمسلمین حسن پویا معاون پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) با تأیید این‌که کارکرد روحانیت در بخش‌هایی کم‌رنگ

شده یا در مواردی اصلاً کارکرد خود را از دست داده است، معتقد است که مسئولان حوزه‌های علمیه باید تا حدی خود را با حقایق جامعه و بیرون حوزه‌ها تطبیق دهند. [۲۳]

حجت الاسلام والمسلمین حیدر مصلحی وزیر سابق اطلاعات با برجسته‌سازی نقش سرویس‌های امنیتی کشورهای مخالف می‌گوید: «دشمن امروز به صورت ویژه بر روی حوزه‌های علمیه کشور و تضعیف جایگاه روحانیت سرمایه‌گذاری کرده و همان‌طور که مقام معظم رهبری در سخنان خود فرمودند، این پروژه تا حدی جلو رفته که خود این موضوع نیاز به نگاه و دقت بسیار ویژه‌ای دارد تا بتوانیم عمق برنامه دشمن برای تضعیف حوزه‌های علمیه را احساس کرده و برای مقابله با آن برنامه‌های مناسبی داشته باشیم». [۲۴]

رضا بابایی پژوهشگر و نویسنده حوزوی با انتقاد از وضعیت حاضر، کارکرد اصلی روحانیت را پاسخگویی به نیازهای روحی و معنوی دانسته و می‌نویسد: «روحانیت

در سال‌های پیش از انقلاب، چنان اعتبار و آبرویی در میان مردم داشت که توانست در کمتر از یک سال، انقلابی برپا کند؛ چون تا آن روز بیرون از صحنه‌های سیاسی و اجرایی کشور بود». بابایی در ادامه چنین توضیح می‌دهد: «اگر روحانیون - به هر دلیلی - راه و کارکردی دیگر برگزینند، سرنوشت خود را به شغل جدید گره زده‌اند و هرگاه - به هر دلیلی - آن شغل و کارکرد تمام شود، روحانیت نیز تمام می‌شود. اگر روحانی از شغل مقدس روح‌افزایی و معنویت‌گستری تن زند و مسئولیت‌هایی را بپذیرد که از عهده دیگران هم برمی‌آید، هم جامعه را تنها گذاشته و هم خود را به گردبادی وحشی و سرکش سپرده است». [۲۵]

حجت الاسلام والمسلمین احمد رهدار معتقد است اگر حوزه رابطه موضوعی خود را با مسائل نظام اسلامی از دست بدهد «خروجی حوزه سکولار خواهد شد و چنین حوزه‌هایی در آینده‌ای نه چندان دور یا حذف می‌شوند یا منزوی خواهند شد». [۲۶]

حجت الاسلام والمسلمین مسیح مهاجری ضمن انتقاد از ورود فیزیکی روحانیون به تمام شئون زندگی مردم، آن را اقدامی زیان‌بار دانسته و می‌نویسد: «ورود به مقوله روابط زناشویی توسط یک فرد ملبس به لباس روحانیت همراه

۹۹ کارکرد روحانیت ورود شرم‌آور به جزئیات روابط زناشویی، برگزاری همایش چندهمسری، «روحانی درمانی» و استقرار در مترو نیست / برخی منبری‌ها سنگین‌ترین ضربه‌ها را به شیعه وارد می‌کنند. ۶۶

با بیان جزئیاتی که شرم‌آور است، برپایی همایش ترویج چندهمسری در اسلام توسط یک فرد معمم، طرح گماشتن افراد روحانی در بیمارستان‌ها تحت عناوینی از قبیل روحانی‌درمانی بیماران، استفاده از بعضی روحانیون فاقد معیارهای لازم در تلویزیون و رادیو به عنوان کارشناس مسائل دینی که مطالب آن‌ها از طریق

فضای مجازی برای تمسخر دین و مذهب دست‌به‌دست می‌شود، از اموری هستند که مشکلات زیادی پدید آورده‌اند؛ در حالی که اصولاً نیازی به ورود روحانیون به چنین مقولاتی نیست». [۲۷]

حجت الاسلام والمسلمین محسن غرویان استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم معتقد است روحانیت براساس موازین مسلم اخلاقی باید به مسائل انتخابات و سیاست و مدیریت جامعه وارد شود و به دور از هواهای نفسانی و گرایش‌های جناحی و حزبی عمل کند. او با تأکید بر این که روحانیت چاره‌ای جز ورود به عرصه مدیریت کشور و سیاست ندارد، گفت: «مردم خواستار حضور حوزویان و روحانیت در عرصه سیاست هستند و مشی امام و رهبری هم نشان‌دهنده ضرورت حضور روحانیت در صحنه سیاست است و اگر جز این سخنی گفته شود، همان شعار جدایی دین از سیاست خواهد بود که قبل از انقلاب سر داده می‌شد. وی همچنین می‌گوید: «مسئله مهم

در این میان، رعایت اخلاق اسلامی، انصاف، عدالت و برخورد خوب و مناسب با مردم است و این امکان‌پذیر است؛ به هر حال حوزه باید انقلابی شود و انقلاب هم باید حوزوی باشد». [۲۸]

کارکرد روحانیت ورود شرم‌آور به جزئیات روابط زناشویی، برگزاری همایش چندهمسری، روحانی درمانی و استقرار در مترو نیست؛ برخی منبری‌ها سنگین‌ترین ضربه‌ها را به شیعه وارد می‌کنند.

همان‌گونه که ملاحظه شد غالب استدلال‌هایی که مدافعان جایگاه فعلی روحانیت ارائه کرده‌اند، معطوف به ارتقای علمی حوزه‌ها و ضرورت حوزه انقلابی است و کمتر به جایگاه اجتماعی روحانیت توجه کرده‌اند؛ در حالی که موافقان تنزل جایگاه اجتماعی روحانیت بیشتر به فاصله گرفتن روحانیت از مردم تأکید داشته و عموماً آن را معلول سیاسی شدن روحانیت می‌دانند. چه تنزل جایگاه علمی - اجتماعی روحانیت را بپذیریم و چه آن را قبول نداشته باشیم،

نیازهای روحی و معنوی جامعه، مسأله‌ای نیست که پایان پذیرد؛ بنابراین اسلام همچنان جایگاه خود را در جامعه حفظ خواهد کرد؛ ولی ضروری است که روحانیون به الزامات رفتاری خود در جامعه توجه بیشتری داشته باشند؛ تا اسلام منهای روحانیون قدرت عرض اندام پیدا نکند.

پانویس‌ها

۱. در دیدار آیت‌الله شبیری زنجانی با حجت‌الاسلام والمسلمین اعرافی، مدیر حوزه‌های علمیه کشور. (۹۶/۸/۱۷)
۲. سخنرانی در هفدهمین اجلاس هیأت اساتید سطح عالی و خارج حوزه علمیه استان قم.
۳. سخنرانی در چهارمین همایش مشترک مدیران حوزه‌های علمیه، مسئولان دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه و مسئولان بسیج طلاب و روحانیون کشور.
۴. نامه به مدیران، کارکنان و طلاب حوزه در آستانه دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری.
۵. گفت‌وگو با شفقنا، ۲۶ تیر ۱۳۹۶.
۶. گفت‌وگو با شفقنا، ۱۰ آذر ۹۶.
۷. در دیدار جمعی از طلاب مدرسه مهدی

۸. در همایش «نقش بسیج روحانیت در تقویت حوزه انقلابی»، ۲۳ مرداد ۹۵.
۹. در جمع روحانیون تبریز، ۹ مرداد ۹۶.
۱۰. در همایش «حوزه انقلابی؛ بایدها و نبایدها»، مدرسه المهدی (عج) آران و بیدگل، ۹ آذر ۹۶.
۱۱. گفت‌وگو با نامه‌های حوزوی، ۴ تیر ۹۳.
۱۲. گفت‌وگو با شفقنا، ۸ آبان ۹۶.
۱۳. گفت‌وگو با شفقنا، ۱۱ آبان ۹۶.
۱۴. گفت‌وگو با خبر آنلاین، ۲۵ شهریور ۹۶.
۱۵. گفت‌وگو با خبر آنلاین با غلامرضا مصباحی مقدم و محمدعلی ابطی، ۱۰ مهر ۹۶.
۱۶. سخنرانی در حسینیه مکتب الزهراء (س) مشهد، ۲۸ تیر ۹۶.
۱۷. سخنرانی در جشنواره تبلیغی جنات، ۲۱ اردیبهشت ۹۶.
۱۸. گفت‌وگو با شفقنا، ۲۴ بهمن ۹۵.
۱۹. سخنرانی در مجمع مشورتی مدیران و کارشناسان فرهنگی، ۴ خرداد ۱۳۹۶.
۲۰. گفت‌وگو با شفقنا، اردیبهشت ۹۶.
۲۱. در جمع طلاب مدرسه علمیه حضرت سیدالشهدا (ع)، ۱۷ بهمن ۹۵.
۲۲. گفت‌وگو با شفقنا، ۳۰ آبان ۹۶.
۲۳. در همایش طلایه‌داران تبلیغ و تجلیل از روحانیون ایثارگر استان اردبیل، ۹ اسفند ۹۵.
۲۴. کانال تلگرامی رضا بابایی.
۲۵. مراسم اختتامیه دومین جشنواره علامه حلی استان قزوین، ۸ آذر ۹۶.
۲۶. روزنامه جمهوری اسلامی، سرمقاله ۱۹ شهریور ۹۶.
۲۷. گفت‌وگو با شفقنا، ۱۱ اردیبهشت ۹۶.



تسهیلات حوزوی

- آیا وجوهات را می توانیم هرطور که خواستیم مصرف کنیم؟
- درآمد طلاب از پنجره‌ای پرزنگار
- در استحقاق طلاب برای گرفتن شهریه، از معیارهای عرفی و فقهی خارج نشویم
- «صنعت انگاری دین» و بودجه‌های میلیاردی مؤسسات حوزوی



آیا وجوهات را می‌توانیم هر طور که خواستیم مصرف کنیم؟

تأملی در باب نقل یک فتوا از آیت‌الله العظمی سیستانی در شبکه‌های مجازی

چندی پیش فتوایی منتسب به آیت‌الله العظمی سیستانی درباره‌ی مصرف وجوهات در فضای مجازی و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی منتشر شد. متن فتوای مذکور چنین است (با عنوان فتوای بی سابقه‌ی آیت‌الله سیستانی): «وجوهات شرعی را می‌توانند در هر کاری که خود مصلحت می‌دانند، خرج کنند و از جمله به فقرا مساعدت کنند».

سبب پرسش: آیا بدون اجازه مرجع تقلید، می‌توان مقداری از سهم امام را برای مصرفی که امام (ع) بدان خشنود است، هزینه کرد؟
پاسخ: چنان کاری، جایز نیست و احراز رضای امام (علیه السلام) در زمینه مصرف سهم او بدون اجازه گرفتن از مرجع تقلید اعلم با احتمال دخالت اذن او در رضای امام، ممکن نمی‌باشد.

شود و ما اجازه داریم آن را به مصرف برسانیم؟
پاسخ: اما نسبت به سهم سادات (نصف خمس است) می‌توانید آن را خودتان به سادات فقیر بدهید ولی نسبت به سهم امام علیه السلام (نصف دیگر خمس) باید برای صرف آن در موارد تأمین نیازهای ضروری مؤمنین متدین اجازه خاص بگیرید.

مباحثات پس از مراجعه اجمالی به سایت آیت‌الله سیستانی و بررسی بخش پرسش و پاسخ‌های سایت این مرجع تقلید، با پاسخ‌هایی کاملاً مخالف نقل مذکور در بحث وجوهات مواجه شد؛ دو نمونه از این پرسش و پاسخ‌ها را در این جا ذکر می‌کنیم:

سبب پرسش: خمس کجا باید مصرف

همچنین فتوای صریح آیت الله سیستانی که در رساله عملیه ایشان آمده است

۹۹ بنابر آن چه گفته شد و با توجه به این که امروزه پایگاه‌های اینترنتی مراجع عظام تقلید، یکی از منابع احصای صحیح فتاوی ایشان است، شایسته است آن دسته از مقلدین که دسترسی آسانی به فضای مجازی دارند، به دیدن فتاوی از این دست در شبکه‌های مجازی اکتفا نکنند. ۶۶

در باره‌ی مصرف خمس بدین شرح است: (مسأله ۱۸۵۱) «خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر در مانده شده، بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است، که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. و

احتیاط لازم آن است که او مرجع اعلم، مطلع بر جهات عامه باشد».

در مورد مصرف زکات هم در رساله ایشان پس از ذکر موارد هشت‌گانه‌ای که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد آمده است (مسأله ۱۹۴۰): «... این‌ها مواردی است که زکات در آن‌ها صرف می‌شود؛ ولی مالک نمی‌تواند زکات را بدون اذن امام (ع) یا نایبش، در دو مورد سوّم و چهارم مصرف نماید؛ و در مورد هفتم نیز بنا بر - احتیاط لازم - باید از حاکم شرع اذن بگیرد، و احکام این موارد در مسائل آینده گفته خواهد شد».

بنابر آن چه گفته شد و با توجه به این که امروزه پایگاه‌های اینترنتی مراجع عظام تقلید، یکی از منابع احصای صحیح فتاوی ایشان است، شایسته است آن دسته از مقلدین که دسترسی آسانی به فضای مجازی دارند، به دیدن فتاوی از این دست در شبکه‌های مجازی اکتفا نکنند و با مراجعه به پایگاه اطلاع‌رسانی

مرجع تقلید خود از صحت این موارد مطمئن شوند.

ضمن این که از شیطنت‌های ژورنالیستی بعضی از کسانی که در فضای مجازی مطلب می‌نویسند یا بی‌دقتی برخی دیگر هم نباید غافل شد؛ فارغ از صحت فتوای مطرح شده - منتسب به آیت الله سیستانی - و اعتبار آن، باید توجه داشت که پرداختن به مباحث فقهی و فتوایی و حتی نقل کردن آن‌ها نیازمند دقت بالایی است؛ گاه ممکن است با جابه‌جایی یک واژه در یک عبارت فقهی یا مثلاً بریدن جمله‌ای از وسط یک فتوا و نقل آن (بدون

۹۹ از شیطنت‌های ژورنالیستی بعضی از کسانی که در فضای مجازی مطلب می‌نویسند یا بی‌دقتی برخی دیگر هم نباید غافل شد. ۶۶

توجه به صدر و ذیل آن)، معنایی کاملاً متفاوت و بعضاً متضاد به دست آید.



درآمد طلاب از پنجره‌ای پرزنگار

نگاهی به مسئله شهریه و تصرف در وجوهات شرعی

سید علی صداقت

پس از مدتی که توفیق یافتم در مقطع درس خارج، بر سفره‌ی پربرکت نگاهشده‌های استدلالی فقهی بنشینم و دستی سوی بی‌شمار نعمت‌های آن دراز کنم، اخیراً با مطلبی بس گزنده و هراس‌آفرین مواجه شدم که بی‌اندازه کامم را تلخ کرد و حال غالبم را به اشک و آه و حسرت تغییر داد؛ از این رو بر آن شدم که مسأله را با برادران عزیز مطرح کنم؛ بلکه یا چاره‌ای بیندیشند و با ادله‌ی سخته و پخته، وجود دره‌ای چنین هولناک و بی‌انتها را انکار نمایند و لبخندی ژرف بر چهره‌ی برادر کوچکشان جاری سازند و یا اگر از اذعان به وجودش ناچار شدند، جانب احتیاط را به کمال رعایت کنند و خسران ابدی را از مغان عمر - سرمایه‌ی پرارزش الاهیانشان - نسازند. پیش از بیان آن چه بدون اختلاف در

کتب فقهای عالی مقام دیدم، در راستای رعایت نظم سخن، به تذکر کوتاه‌دو نکته‌ی روشن می‌پردازم و از سروران محترم به خاطر بیان آن عذر می‌خواهم:

الف: همگان اتفاق نظر دارند که حیثه‌ی تقلید شخص از مجتهد، منحصر در احکام کلی و موضوعاتی همچون سفر، وطن و... است که شارع در آن‌ها دخل و تصرفی فرموده و نیازمند استنباط است؛ اما در سایر موضوعات، نظر مجتهد در تشخیص موضوع، اصالت و اهمیتی ندارد و اطمینان خود مکلف معیار و

حجت می‌باشد.

ب: آن چه موضوع حکم - و لو حکم ظاهری - به «حرمت تصرف در مال دیگری» است، «عدم علم به رضایت او» است و نه «عدم علم به رضایت او»؛ به بیان دیگر: نه تنها در صورتی که قطعاً مالک به یک تصرف خاص در مال او راضی نیست، حق انجام آن تصرف را نداریم، بلکه حتی اگر شک داشته باشیم که مالک راضی به این تصرف هست یا خیر هم نمی‌توانیم مرتکب آن تصرف شویم. حال با مدنظر قرار دادن این دو نکته،

برادران را درک خواهید کرد که وقتی در کتب فقها دیدم که «در امر دریافت و

۹۹ وقتی در کتب فقها دیدم که «در امر دریافت و هزینه کرد خمس، هیچ اذن خاصی به فقها داده نشده و لزوم پرداخت خمس بدین بزرگواران و معیار هزینه کردن این اموال توسط ایشان، فقط و فقط احراز رضایت امام است»، چه اندازه آتش گرفتیم و اشک ریختم. ۹۹

هزینه کرد خمس، هیچ اذن خاصی به فقها داده نشده و لزوم پرداخت خمس بدین بزرگواران و معیار هزینه کردن این اموال توسط ایشان، فقط و فقط احراز رضایت امام است»، چه اندازه آتش گرفتیم و اشک ریختم.

عمری معیار طلبه‌ای که حق دریافت شهریه را دارد را از نمایندگان مراجع پیرسی و دل شاد کنی که همه پاسخ می‌گویند: «اگر روزی یکی دو درس می‌روید و مطالعه

و مباحثه‌ای انجام می‌دهید، شهریه برای شما حلال است و می‌توانید آن را در غیر مصارف حرام و غیر منافی با شئون طلبگی هزینه کنید؛ اما پس از مدت‌ها ببینی که نظر ایشان در این امر حجت نبوده و جز در صورتی که مطمئنی امام زمان-روحی له الفداء- تو را مستحق این سهم مبارک می‌دانند و جز در مصارفی که مطمئنی آقا از هزینه کرد آن راضی‌اند، حق نداشته‌ای آن را هزینه کنی!

مکرر برای مردم از سخت‌گیری فوق‌العاده‌ی معصومین-علیهم السلام- در امر خمس گفته باشی و لعن‌های مکرر ایشان نسبت به مُضَیِّعِ خمس را برایشان خوانده باشی و اندک مسامحه و جلوه‌ی عفو و کرامتی در احادیث خمس ندیده باشی و اکنون به خاطر بسیاری از کم‌کاری‌ها و هزینه‌های غیرلازم، خود را مخاطب همان نفرین‌ها و نکوهش‌ها بیایی!

در کدام منبع و حیانی، پنج‌شنبه‌ها و روزهای شهادت ائمه-علیهم السلام- و نیمی از فروردین و کل تابستان و

مناسبت‌های ملی و... تعطیل شمرده شده که ما هم با چنین خیال آسوده، در این ایام یا کار جدی نمی‌کردیم یا آن را فراتر از وظیفه می‌شمردیم و در قبال آن دست در جیب امام عصر-عجل‌الله فرجه- هم می‌بردیم!؟

اگر مرحوم مؤسس بزرگ حوزه‌ی قم به‌خاطر اختناق عصر رضاخان و کمبودهای چندجانبه‌ی حوزه‌ی آن زمان، مجبور بوده‌اند به برخی از بهانه‌های فوق، حوزه را تعطیل کنند، اما حوزه‌ی پربار و بالنده‌ی نجف هرگز این مقدار تعطیلی نداشته و حتی تا سیصد جلسه‌ی درسی در سال برای آن گزارش شده است؛ یعنی تقریباً فقط جمعه‌ها تعطیل بوده است! به‌راستی که این فاصله‌ی چندانی هم با حوزه‌ی امروزمان ما ندارد! اما فقط حواسمان باشد که اگر با همین فرمان رانندیم و با این همه ادعا و دبدبه و کبکبه، «یوم تبلی السرائر»، در سیمای یک «دزد»، آن هم «دزد اموال پیامبر و خاندان او-صلوات‌الله‌علیه‌وآله-» محشور شدیم، تعجب نکنیم.

ما، بلکه خود برخی از مراجع و بزرگان امروز حوزه هم هرگز از سهم امام - علیه السلام - بهره نبرده و نمی‌برند و برخی دیگر، چنین از سیره‌ی سلف صالح نقل می‌کنند:

«وقتی فاضل اردکانی از کربلا به نجف آمد و در تشییع جنازه‌ای حاضر شد. قرار بود تشییع جنازه از منزلی انجام گیرد که چون منزل خیلی کوچک بوده، ایشان و شیخ انصاری هر دو در کوچه بودند. فاضل اردکانی که پیر بود نیم‌خیز نشسته، ولی شیخ روی زمین نشسته بود. شیخ انصاری می‌پرسد: شما چرا روی زمین نمی‌نشینید؟ فاضل که خود از زهاد بوده می‌گوید: این قبا از سهم امام تهیه شده و اگر من روی زمین بنشینم کثیف می‌شود و باید آن را شست. قبا هم که شسته شود زودتر پاره می‌شود. سهم امام را هم تا یقین به رضایت امام زمان (عج) نباشد نمی‌شود تصرف کرد و من چنین یقینی ندارم؛ لذا نیم‌خیز نشسته‌ام. بر سر این موضوع بحث بین مرحوم شیخ و فاضل اردکانی

اسْتَحَلَّ مِنَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا شَيْئًا، فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا وَ سَيَصَلِّي سَعِيرًا» [۳]

اگرچه واقعاً عملکرد فعلی دفاتر مراجع جز با یک اذن تام از حضرت «برای هر

» در کدام منبع وحیانی، پنج‌شنبه‌ها و روزهای شهادت ائمه - علیهم السلام - و نیمی از فروردین و کل تابستان و مناسبت‌های ملی و... تعطیل شمرده شده که ما هم با چنین خیال آسوده، در این ایام یا کار جدی نمی‌کردیم یا آن را فراتر از وظیفه می‌شمردیم و در قبال آن دست در جیب امام عصر - عجل الله فرجه - هم می‌بردیم!؟ «۶»

هزینه‌ای که صلاح می‌دانند»، قابل توجیه نیست؛ اما به‌راستی این رویکرد مسامحه‌کارانه بسیار نوپدید و در تاریخ پرافتخار حوزه‌های علمیه بس کم سابقه است؛ طوری که نه‌تنها بسیاری از گذشتگان

شیخ صدوق در اکمال‌الدین، از محمد بن جعفر اسدی - از بزرگان شیعه در زمان خود - نقل می‌کند که جناب محمد بن عثمان عمروی (نائب خاص امام عصر عجل الله فرجه) این توفیق را از جانب حضرتش آورد:

«وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَ يَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُلْعُونٌ وَ نَحْنُ خُصَمَاؤُهُ؛ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ، مُلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَ لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ مُجَابٍ، فَمَنْ ظَلَمْنَا كَانَ مِنْ جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ لَنَا وَ كَانَتْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» [۱] إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الضِّيَاعِ [۲] الَّتِي لِنَاحِيَّتِنَا، هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعِمَارَتِهَا وَ أَدَاءُ الْخَرَاجِ مِنْهَا وَ صَرَفُ مَا يَفْضُلُ مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَةِ، احْتِسَابًا لِلْآخِرِ وَ تَقَرُّبًا إِلَيْكُمْ؛ «فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا، مَنْ فَعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لِغَيْرِ أَمْرِنَا، فَقَدْ

در می‌گیرد. مدتی با هم بحث می‌کنند. در اثنای بحث می‌بینند که شیخ نیم‌خیز شده! و می‌گویند که تا آخر عمر دیگر شیخ روی زمین نشست». [۴]

«در مسجد شیخ انصاری که امام در آن‌جا نماز جماعت می‌خواندند، بین نماز مغرب و عشاء فقیری آمد و گفت: عیالوارم، زندگی‌ام نمی‌چرخد، فقیرم، به من کمک کنید. امام جواب ندادند. بار دوم، بار سوم، داد کشید و فریاد زد و گفت: آقا من... امام فرمودند: من پول ندارم. فقیر گستاخانه گفت: من دیدم امروز عصر، فلانی مقدار زیادی پول برای شما آورد. امام فرمودند: آن پول سهم امام است و به شما نمی‌رسد. دوباره با داد و فریاد از امام پول می‌خواست که من برخاستم و ربع دینار به فقیر دادم و او هم رفت. بعد از نماز که امام برخاستند تا بروند، من هم پشت سر امام بلند شدم و از مسجد بیرون آمدم. وقتی خلوت شد، می‌خواستم به امام انتقاد کنم که ایشان پیش‌دستی کردند و گفتند: این پول چی بود؟ از کدام پول بود؟ گفتم:

آقا پول شهریه بود. گفتند: با چه مجوزی دادی؟ گفتم: آقا من می‌خواستم به شما عرض کنم که چرا ندانید؟ گفتند: من پول شخصی که ندارم؛ پول من، بیت‌المال است، سهم امام است؛ سهم امام را به فقیر نمی‌شود داد؛ نه این که من نمی‌خواهم

» اگر مرحوم مؤسس بزرگ حوزوی قم به خاطر اختناق عصر رضاخان و کمبودهای چندجانبه‌ی حوزوی آن زمان، مجبور بوده‌اند به برخی از بهانه‌های فوق، حوزہ را تعطیل کنند، اما حوزہ‌ی پربار و بالندہ‌ی نجف هرگز این مقدار تعطیلی نداشته و حتی تا سیصد جلسہ‌ی درسی در سال برای آن گزارش شده است. «۶

بدهم؛ نمی‌شود داد؛ من چه کار کنم؟ تو چه جوری دادی؟ جواب خدا را چه خواهی داد؟».

آن قدر اطرافمان آکنده از طلابی شده است که کلاً از طلبگی و وظایف و

شئون آن فارغند، که انگار ایشان را میزان سنجش خود قرار داده‌ایم و نیز به خاطر آن که اندکی فراتر هستیم، اصلاً دغدغه‌ای نسبت به حلیت شهریه و رضایت حضرت از صرف این اموال برای خود نداریم و با خود فکر نمی‌کنیم که اگر این اموال صرف حوزه‌ها با این بازدهی کم نمی‌شد، لابد برای بیغوله‌نشینان بیچاره‌ی گوشه و کنار شهرها و روستاهای محروم هزینه می‌شد که همواره در دشواری‌هایی می‌گذرانند که ذهن ما هم بدان‌ها خطور نکرده. بنده خود در حاشیه‌ی شهر مشهد و در بازدید از خانواده‌های محروم، با زنی تنها مواجه شدم که در زیرزمینی کوچک می‌زیست که نه هیچ - هیچ یعنی هیچ! - چراغی داشت و نه هیچ زیراندازی و نه یخچالی و نه...؛ این وضع حاشیه‌ی یکی از بزرگ‌ترین شهرهای کشوری در حد ایران است؛ از شهرهای کوچک و کشورهای محروم‌تر بگذریم!

مرحوم شیخ مفید هنگام نقل اقوال علما برای مصرف سهم امام می‌گوید: «وبعضهم یری صلة الذرية و فقراء الشيعة... ولست

مشهورات را مسلمات نینگارد و همچون عوام، تربیت پدر و مادر و رسانه‌ها را مفروض ذهن خود نشمارد، اگر انجام این وظیفه را ترک نماید، نه تنها به خاطر

جز کم شمردن و احساس طلب کاری نیست؛ حال آن که اگر دغدغه‌ی ما فقط انجام وظیفه‌مان در قبال مولامان بود، با برکت و نگاه لطف حضرت، زندگی‌ها هم

أدفع قرب هذا القول من الصواب».[۵] حال آیا واقعا کار ما برای دین و آخرت مردم، آن قدر هست که حضرت آن را به حل چنین مشکلات دنیوی سخت و درهم تنیده و تمام ناشدنیِ دردمندان شیعه ترجیح دهند؟! شاید روزی با تأمل فراوان، حمل بر



صحتی برای بی‌دقتی‌های دفاتر در دریافت سهم امام (از اختلاط آن با سهم سادات و رد مظالم‌ها و بخشیدن‌های بی‌حساب و...) و هزینه‌های بسیار برای تشریفات اداری و نام‌بردن‌ها از کسانی که نه مالک سهم امام، بلکه امین آنند، بیاییم؛ اما اگر نیافتیم هم دستمان برای اصلاح کوتاه است؛ آن چه به ما مربوط است و توان اصلاح آن را هم داریم، تلاش ما و هزینه‌کرد خود ماست.

ترک این وظیفه و عواقب شوم بسیاری که دارد، مستحق عقوبت است، بلکه به خاطر آن که سهم امام - علیه السلام - را برای خود هزینه نموده نیز شایسته‌ی عذاب است.

تا این حد سخت و آمیخته به دشواری‌های اقتصادی نبود:

بلکه بر این اساس، بسیاری از اموری که به خودی خود، رجحانشان الزام‌آور نیست و ترک آن برای مردم عادی،

تو بندگی چون گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند! با نگاه از این پنجره، گناه ترک وظایف و الزامات، دوچندان می‌شود؛ زیرا مثلاً طلبه‌ای که وظیفه داشته بر اساس تحقیق و حجت شرعی حرکت کند و

باری! اگرچه این پنجره برای نگاه به سهم امام، هرگز نو و جدید نیست - بلکه نگاه دیرین و اصیل حوزه‌های علمیه است - اما قبول کنیم که بس زنگار گرفته و رنگ و رو رفته است و آن چه در فضای امروز حوزه درباره‌ی شهریه‌ها شنیده می‌شود،

استحقاق عقوبتی در پی ندارد، برای جماعت طلبه لازم خواهد بود؛ زیرا بدون آن، حداقل شک داریم که آیا امام عصر- صلوات الله علیه- راضی به صرف این مال هستند یا خیر؟ به عنوان نمونه آیا ممکن است که در این عصر جنگ تمام عیار فرهنگی، شخص یقین داشته باشد که حضرت برای صرف مالشان در تفریحات یا اطلاعات غیر ضروری در فضای مجازی یا حقیقی راضی هستند؟! یا قطعاً هزینه‌ی سهمشان برای خرید کالایی که سود آن در جیب کفار و دشمنانشان می‌رود را بی‌اشکال می‌شمارند یا به صرف آن در غذاها یا عادات غذایی مضر رضایت دارند؟!!

حقیر سراپا تقصیر که مدت هاست طعم هزینه کردن «مالکانه» را نچشیده است و مقدار اموال دریافتی را محاسبه کرده و در گرفتن آن‌ها قصد استقراض از حضرت نموده- بلکه ایشان با این نیت، راحت‌تر به این تصرفات راضی شوند و با لطفشان، خود زمینه‌ی بازگرداندن آن‌ها توسط خود یا حتی ورثه رافراهم نمایند

- به راستی توان صرف معادل اموالی که دریافت کرده‌ام در مصارف قطعی آن، در زمره‌ی بزرگ‌ترین خواسته‌ها و ادعیه‌ی حقیر است.

بلکه بنده هر چه جست و جو یا تأمل

۹۹ اگر چه واقعاً عملکرد فعلی

دفاتر مراجع جز با یک اذن تام

از حضرت «برای هر هزینه‌ای

که صلاح می‌دانند»، قابل توجیه

نیست؛ اما به راستی این رویکرد

مسامحه کارانه بسیار نوپدید و در

تاریخ پرافتخار حوزه‌های علمیه

بس کم سابقه است. ۶۶

کردم، برای استفاده از درآمدهای دولتی- از قبیل یارانه و حقوق کارمندان و...- نیز مناطی جز «احراز رضایت امام» نیافتم. حال انتخاب با ماست که این نگاه سخت و تعهدآور را در آغوش بکشیم و آن را بستری مهیا برای جهاد با نفس و نوکری همه‌جانبه برای مولا مان- ارواحنا لثراب مقدمه الفداء- بشماریم

و با افتخار، شب و روز و جوانی و پیریمان را وقف خدمت و حرکت در راستای منویات حضرتش کنیم، یا آن که دشواری آن ما را به فراموش کردن و به سادگی از کنار آن گذرکردن بکشاند و یا آن که از کوره در برویم و عزم ترک سربازخانه‌ی امام زمان کنیم! زهی بی‌توفیقی و بی‌ظرفیتی!

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عَشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَرْوُلُ أَبَدًا؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ وَ الْمُؤْتَمِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ» [۶]

پانوشته‌ها

۱. هود: ۱۸.
۲. «ضیاع»، جمع «ضیعة» به معنای «زمین» است.
۳. وسائل الشیعة، ج ۹، صص ۱- ۵۴۰.
۴. آیه‌الله شبیری زنجانی؛ جرعه‌ای از دریا، ج ۱، صص ۱۴۵.
۵. المقتنعة، ص ۲۸۶.
۶. فرازی از دعای عهد که در آن ابتدا تجدید عهد می‌شود و سپس خواسته‌های بزرگ توفیق‌یاری و نصرت حضرت و شهادت در رکاب ایشان مطرح می‌گردد.

در استحقاق طلاب برای گرفتن شهریه، از معیارهای فقهی و عرفی خارج نشویم

نقدی بر یادداشت «درآمد طلاب از پنجره‌ای پرزنگار» که پیش‌تر در سایت مباحثات منتشر شده بود

محمد داود عسکری



چند وقت پیش یکی از دوستان در مطلبی با عنوان «درآمد طلاب از پنجره‌ای پرزنگار» نگاهی انتقادی به شهریه‌گیری طلاب و گلابه از بی‌ملاحظگی آنان نسبت به تلاش در قبال آن داشتند. این مطلب گرچه در اصل صحیح و حاوی نکات و درد دل‌های بسیاری است؛ اما گاهی از حد اعتدال خارج و به بی‌انصافی منجر شده. در این یادداشت کوتاه نگاهی شفاف‌تر به شهریه‌طلبان خواهیم داشت. این مطلب حکم شرعی نیست؛ بلکه بحث علمی است.

۳. بیت المال؛ از این لحاظ که پرکردن یکی از خلأهای نظام اسلامی که مبلغان و دانشمندان دینی است، واجب کفایی است؛ مثل قضاوت که شهید در لمعه بدان اشاره کرده (باب القضاء) که برای انجام این واجب (قضاوت)، فرد مبلغی به عنوان مزد نمی‌گیرد؛ ولی بر بیت المال است که آنان را تأمین مالی کند. شاید بتوان گفت که این سومی از همه جامع‌تر و محکم‌تر

جواب سؤال اول، حاصل می‌شود که گاه از طلبه‌ها هم پرسیده می‌شود. پس از تبعی کوچک، سه عنوان برای گرفتن شهریه به ذهن نگارنده رسید:

۱. سهم امام در خمس؛ که شرط احراز رضایت امام برای مصرف آن را دارد.
۲. زکات؛ زیر عنوان سبیل الله که یکی از مصادیق آن تربیت مبلغان و دانشمندان دینی است.

یکی از سؤالاتی که در ذهن طلبه‌ها مخصوصاً طلاب سال‌های اول حوزه، وجود دارد این است که ما با کدام عنوان شرعی شهریه می‌گیریم؟ بعضی‌ها بعد از جواب به این سؤال، دیگر شهریه نمی‌گیرند؛ بعضی دیگر تا آخر عمر در تردیدند؛ عده‌ای نیز با اطمینان به گرفتن شهریه ادامه می‌دهند. جواب به این سؤال تبعاً جواب به سؤالات دیگری نیز هست که از روشن نبودن

است و حتی اگر مراجع، خمس و زکات هم بدهند از همین باب باشد.

پس کلیت این حرف دوست عزیزمان که کم‌نگذاشتن در انجام واجبات و وظایف طلبگی است، درست است و خیلی مهم و در رشد انسان تأثیر می‌گذارد؛ همان‌طور که همه‌مان به این موضوع واقفیم؛ اما این که شهریه چه موقع مشکوک و شبهه‌ناک می‌شود یا چه موقع حرام می‌شود را باید طبق ملاک‌های فقهی بحث کنیم. در این باره به چند نکته اشاره می‌کنم:

نکته اول: ملاک مادر حلال و حرام، فقه است و اگر بخواهد این پول حرام شود باید عنوانی فقهی - مثلاً کم‌کاری - بدان تعلق

۹۹ ملاک ما در حلال و حرام، فقه

است و اگر بخواهد این پول حرام شود باید عنوانی فقهی - مثلاً کم‌کاری - بدان تعلق گیرد. تشخیص این که کم‌کاری شده یا نه با عرف است. ۶۶

گیرد. تشخیص این که کم‌کاری شده یا نه با عرف است. البته شاید بتوان گفت عرف

زحمت در مقابل این پول را زیاد نداند و حتی این زحمت فعلی را زیادتر از این حد شهریه هم بداند.

نکته دوم: شاید بتوان گفت که احراز رضایت امام نیز در این زمینه آن‌قدرها سخت نیست؛ مخصوصاً برای این مقدار کم. اگر از حالت عرف خارج و به حالت عقل دقیق یا ادق برویم، مخالف منش دینمان و مخالف روش دینشناسان عمل کرده‌ایم؛ همان‌طور که در بسیاری از احکام دینی ملاک تشخیص را عرف می‌دانند؛ نه عقل دقی یا ادق.

نکته سوم: انجام ندادن واجبات به معنای حرام شدن پول شهریه نیست؛ همان‌طور که عرض شد این مقدار پول آیا مکفی تأمین مالی طبق نظر سوم است؟

نکته چهارم: عمل علما برای حاجت نیست؛ اجماع هم چون کاشف از سنت است، مورد قبول می‌باشد؛ و الا به خودی خود موضوعیت ندارد. به قول معروف «نحن ابناء الدلیل». پس مثال زده شده از عمل علما مثبت کلام مطرح شده نیست؛ شاید مؤید باشد.

بنده از باب تأکید دوباره عرض می‌کنم

که اصل کلام بسیار درست است و دلایل مذکور در این یادداشت نباید بهانه‌ای برای

۹۹ شاید بتوان گفت احراز

رضایت امام نیز در این زمینه آن‌قدرها سخت نیست؛ مخصوصاً برای این مقدار کم. اگر از حالت عرف خارج و به حالت عقل دقیق یا ادق برویم، مخالف منش دینمان و مخالف روش دینشناسان عمل کرده‌ایم. ۶۶

توجیه کم‌کاری‌های مادر انجام واجباتمان (درس، تهذیب و...) شود؛ غرض ذکر «اما» بی بود که در این مورد (شهریه) از معیار عرف خارج نشویم.

در پایان عهدمان را با حضرت بقیت‌الله عجل‌الله فرجه دوباره تجدید می‌کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَيَبْعَةً لَهٗ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ وَالْمُتَسَبِّلِينَ لِأَمْرِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ».

«صنعت‌انگاری دین» و بودجه‌های میلیاردی مؤسسات حوزوی

سید یاسر تقوی



مؤسساتی دایر می‌کنیم تا طی یک برنامه آموزشی فراگیر و یکنواخت، به تولید ده‌ها و بلکه صدها «مطهری‌واره» دست یازیم. در پایان هر سال نیز برای دفاع از برنامه پیش‌رو آمار و ارقامی از میزان پذیرش دانش‌آموخته، ساعات آموزشی، تألیفات پژوهشی و فارغ‌التحصیلان مؤسسه و... ارائه می‌دهیم.

اما آنچه در خارج اتفاق می‌افتد، نه تنها شباهتی با مطهری یا همان «الگوی تولید» ندارد، بلکه استعداد منحصر به فرد دانش‌آموختگان نیز تحت محیط کارخانه‌وار آموزشی دچار آفت‌ها و آسیب‌های جدی شده است. حال این فرآیند از ایده تا تولید و توزیع را نه تنها نسبت به «مطهری عزیز»

بلکه درباره هر الگوی موفق در حوزه علمیه توسعه دهید. فراتر آن که تصور کنید بزرگان دین بر اساس قرآنت‌های متفاوت‌شان از دین و ضرورت‌ها و اولویت‌های اجتهادی‌شان، قصد طی چنین فرآیندی را داشته باشند و الگوی ذهنی خود را به تولید انبوه برسانند. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پاسخ، وضعیت فعلی قم و حوزه‌های علمیه است که پس

می‌شود و باز خوردگیری و موفقیت‌سنجی در «اقامه دین» نیز با آمار و ارقام صورت می‌گیرد. به طور مثال وقتی با شخصیت موفقیتی همچون «مطهری شهید» مواجه می‌شویم، اولین سؤال طرح شده آن است که ما چگونه می‌توانیم ده هزار مطهری در حوزه علمیه داشته باشیم؟! از این منظر برای رسیدن به چنین اهداف به ظاهر متعالی،

«صنعت‌انگاری دین» در حوزه علمیه یکی از موضوعات مهم و مغفول در آسیب‌شناسی روحانیت معاصر است که نقد و بررسی آن می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نارسایی‌ها و مشکلات امروز ما باشد. اجمالاً، در این انگاره «معارف دین» و «الگوهای دینی» همانند یک «ایده صنعتی» قابل تولید، تکثیر و توزیع «انبوه»، «یکسان» و «متمرکز» انگاشته

از گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب به یک کلان‌شهر صنعتی در زمینه معارف

۹۹ بودجه‌های میلیاردی در این

مراکز تزریق می‌شود تا دردی را درمان کنند؛ اما از آن‌جا که سازوکار نظارت بر مصرف بودجه نیز آلوده به نظم صنعتی است، این مراکز با گزارشی از آمار و ارقام فعالیت خود، علاوه بر توجیه تلاش‌های صورت گرفته، زمینه را برای افزایش بودجه نیز فراهم می‌آورند. ۶۶

دین تبدیل شده که خروجی آن جز آمار تألیفات، پژوهشگاه‌ها، کرسی‌ها و... که ارائه شده تأثیر شگرفی در فضای عمومی جامعه نگذاشته است.

از آن‌جا که ضرورت راه‌اندازی این مؤسسات، ناشی از نیازسنجی‌های ذهن آکادمیک و انتزاعی است و خاستگاه اجتماعی لازم را ندارد، نمی‌تواند بودجه خود را به‌طور مستقیم از منابع مردمی تأمین کند. لذا برای تأمین هزینه‌های بعضاً میلیاردی

چنین پروژه‌هایی یا باید از مراجع تقلید استمداد طلبید و یا از دولت و یا از هر دو! به بیان دیگر، وقتی نظام «تفقه» فارغ از محیط اجتماعی، در یک محیط ایزوله آکادمیک تعریف می‌شود و واقعیت‌های بیرونی خود را نمی‌بیند دچار سیاستگذاری‌های انتزاعی شده و پروژه‌هایی را طراحی می‌کند که مردم دلیلی بر تأمین آن نمی‌یابند. لذا بودجه‌های میلیاردی در این مراکز تزریق می‌شود تا دردی را درمان کنند؛ اما از آن‌جا که سازوکار نظارت بر مصرف بودجه نیز آلوده به نظم صنعتی است، این مراکز با گزارشی از آمار و ارقام فعالیت خود، علاوه بر توجیه تلاش‌های صورت گرفته، زمینه را برای افزایش بودجه نیز فراهم می‌آورند.

به نظر می‌رسد تنها راه برون‌رفت از این صنعت‌انگاری، بازتعریف نهاد روحانیت در یک گفتمان تربیتی است که هر چند گستره کمتری را پوشش می‌دهد و ظاهری چشم‌گیر ندارد، اما بدون هزینه‌های میلیاردی می‌تواند در نقاط مختلف اجتماعی مطهری‌های لازم خود را به جامعه عرضه کند. در رویکرد تربیتی، «پرورش فاضل حوزوی» یک

ایده تکثیرپذیر آموزشی نیست که تحت یک برنامه فراگیر به دست آید. این نگاه، نیازمند کاهش نگاه سازمانی به حوزات علمیه و احیای روابط انسانی در سازوکار نخبه‌پروری نهاد روحانیت است. چه بسا اگر حوزه علمیه در طی این سال‌ها به جای توسعه سازمانی بر تقویت روابط استاد و شاگرد متمرکز می‌شد و تربیت طلاب را نه در قم، که در نقاط بومی خودشان پی می‌گرفت و خود را با مسائل عینی جامعه وفق می‌داد، امروز نه تنها نیازی به بودجه‌های نفتی و غیرنفتی پیدا نمی‌کرد، بلکه تأمین

۹۹ آن‌چه در خارج اتفاق

می‌افتد، نه تنها شباهتی با مطهری یا همان «الگوی تولید» ندارد، بلکه استعداد منحصر به فرد دانش‌آموختگان نیز تحت محیط کارخانه‌وار آموزشی دچار آفت‌ها و آسیب‌های جدی شده است. ۶۶

نیازهای مادی آن مورد استقبال مردم نیز واقع می‌شد.



بین المسلم

■ مصاحبه با شیخ فاضل السهلانی مدیر مرکز فرهنگی امام خوئی در نیویورک

■ فتوایابی که بوی خون می دهند

مدیر مرکز اسلامی آیت الله العظمی خوئی در نیویورک در گفت و گوی اختصاصی با مباحثات:

رفتارهای افراطی برخی از جریان های شیعی ضربه بزرگی به فعالیت های اسلامی در غرب است

حجت الاسلام والمسلمین شیخ فاضل السهلانی یکی از نمایندگان آیت الله العظمی سیستانی در امریکا و رئیس مرکز اسلامی آیت الله العظمی خوئی در نیویورک است. در سفر کوتاهی که به ایران داشت با وی درباره فعالیت های این مرکز و مسائل مختلفی که متوجه فعالیت های اسلامی در کشورهای غربی است به گفت و گو نشستیم.



بیشتر لطفا در ابتدای گفت و گو خودتان را معرفی بفرمایید؛ تحصیلات، برنامه های آموزشی که در کشورهای مختلف داشته اید و ...

بنده شیخ فاضل السهلانی متولد عراق هستم. دروس حوزوی را در حوزه مقدسه نجف خدمت اساتید مختلف گذرانیدم. درس خارج فقه و اصول را هم خدمت بزرگان حوزه نجف طی کردم. همزمان با قدرت گرفتن صدام در عراق و مشکلات

عدیده ای که برای طلاب علوم دینی ایجاد کرد، به ناچار مجبور به ترک عراق شدم و به مصر عزیمت کردم. در دانشگاه قاهره مشغول به تحصیل شدم و کارشناسی فقه را از آن جا گرفتم.

در همین حین بود که شاه ایران به کشور مصر سفر کرد. به خاطر این که ما از سوی دولت تحت نظر بودیم برای مدتی ما را از ورود به دانشگاه منع و به خارج از قاهره اعزام کردند تا مشکل امنیتی برای شاه ایران

پیش نیاید. این امر باعث شد که از ادامه تحصیل در جامعه قاهره انصراف بدهم و به کشور کویت عزیمت کنم.

مدتی هم در کشور کویت مشغول تحصیل و تبلیغ بودم؛ اما آن جا را هم به خاطر تضییقاتی که برای شیعیان پیش آمد ترک کردم و به پاکستان رفتم. الحمدلله در این کشور در بین شیعیان مشکل خاصی نبود و مشغول امور تبلیغی برای شیعیان - به ویژه شیعیان عراقی مقیم در آن جا -

البته بعد از آن الحمدلله مراکز مختلف دیگری هم تأسیس شدند که فعالیت‌های مختلفی دارند. اما به هر حال اگر بگوییم این مرکز بزرگ‌ترین مرکز شیعی در

« یکی از ابتکارات ما ارسال کتاب‌های دینی و حتی مایحتاج زندگی به زندانیان مسلمان در امریکا بود. این ابتکار واقعاً نتایج بسیار خوبی داشت. »

امریکا است خلاف واقع نیست؛ به ویژه این که اغلب برنامه‌های آن برای نخستین بار در کشور امریکا انجام می‌شود؛ مانند برگزاری دوره‌های تربیت معارف دینی برای کودکان و نوجوانان.

مرکز تربیت کودکان و نوجوانان در سال‌های نخست بدون اخذ مجوز رسمی از وزارت آموزش امریکا بود. اما با تلاش‌های و پی‌گیری‌های ما مورد تأیید علمی وزارت آموزش ایالات متحده قرار گرفت و هم‌اینک به صورت رسمی فعالیت می‌کند. در سال‌های گذشته

جهانی شد. از ملیت‌ها و کشورهای مختلفی به این مرکز مراجعه می‌کنند. این مرکز میزبان ملیت‌های پاکستانی، هندی، عرب و ایرانی و مهم‌تر از همه مسلمانان امریکایی است.

در باره برنامه‌های تبلیغی و علمی این مرکز هم توضیح بفرمایید. برنامه‌های اصلی این مرکز امور تبلیغی و دینی است؛ به ویژه در ایام خاص مانند شهادت و ولادت ائمه و ماه مبارک رمضان و محرم. برای نمونه در ایام ماه مبارک هر روز تا ۵ مجلس عزاداری و وعظ برگزار می‌شود و جالب است بدانید هر مجلس با یک زبان مربوط به ملیت‌های مختلف؛ یک مجلس برای خانم‌های اردو زبان، مجلسی برای عرب‌ها، فارسی‌زبان‌ها و... یک مجلس هم برای نوجوانان و کودکان است که بنده عهده‌دار برگزاری این مجالس بوده‌ام.

جالب است بدانید حدود بیست و هشت سال پیش که این مرکز افتتاح شد، بزرگ‌ترین مرکز شیعی در ایالات متحده امریکا بود.

بودم. پس از چند سال بنابر دعوت شیعیان پاکستان (مقیم انگلستان) تصمیم گرفتم به کشور انگلیس عزیمت کنم و در این کشور ساکن شوم.

چند سال در این کشور هم سکونت داشتم و مشغول فعالیت‌های تبلیغی بودم. زمان سکونت در لندن، مسافرت‌های مختلفی به کشورهای اروپائی و امریکایی داشتم. در یکی از سفرها شهید سید محمد تقی خوئی فرزند گرامی آیت‌الله العظمی خوئی از بنده درخواست کردند تا در این کشور و مرکز اسلامی مربوط به ایشان در نیویورک مشغول به فعالیت شوم و مؤسسه امام خوئی را مدیریت کنم.

« حدود بیست و هشت سال پیش که این مرکز افتتاح شد، بزرگ‌ترین مرکز شیعی در ایالات متحده امریکا بود. البته بعد از آن الحمدلله مراکز مختلف دیگری هم تأسیس شدند. »

الحمدلله با لطف خداوند متعال این مرکز تکمیل و تبدیل به یک مرکز شیعی

تعداد زیادی از دانش آموزان این مدرسه فارغ التحصیل شده‌اند و هم‌اینک در

۹۹ هر زمان اتفاقی در

کشورهای اسلامی و خاورمیانه رخ می‌دهد ما هم در این کشور درگیر آن هستیم. از فجایع طالبان و داعش گرفته تا جنگ‌های مختلف کشورهای اسلامی. ۶۶

رشته‌های مختلف علمی و فنی در حال فعالیت هستند. واقعاً برای بنده باعث افتخار است که صدها و بلکه هزاران کودک و نوجوان تحت تربیت اسلامی و شیعی قرار گرفته و هم‌اینک در کشور امریکا زندگی می‌کنند و برخی از آنان حتی عالی‌ترین سطوح دانشگاهی را هم طی کرده‌اند.

همچنین یکی از برنامه‌های این مرکز برگزاری منظم نماز جمعه است که با حضور کثیری مؤمنین برگزار می‌شود. در سال‌های نخست برای منعقد شدن نماز جمعه باید منتظر می‌شدیم و نگران بودیم که آیا پنج

یا هفت نفر حضور می‌یابند تا نماز جمعه منعقد شود یا نه. اما الان بحمدالله نزدیک به سیصد نفر از مؤمنین در نماز جمعه شرکت می‌کنند و بزرگ‌ترین نماز جمعه شیعیان در امریکا است.

از دیگر فعالیت‌های فرهنگی ما انتشار مجلات اختصاصی برای کودکان و بزرگسالان است که به صورت گسترده چاپ می‌شود و چندسالی است به صورت اینترنتی منتشر می‌شود. یک کتابخانه دینی هم در این مرکز تأسیس کرده‌ایم که مورد مراجعه بسیاری از افراد است. البته نسبت به کتابخانه‌های ایران و عراق شاید محدود باشد؛ اما نسبت به کشور امریکا بزرگ‌ترین کتابخانه اسلامی این کشور محسوب می‌شود.

یکی از ابتکارات ما ارسال کتاب‌های دینی و حتی مایحتاج زندگی به زندانیان مسلمان در امریکا بود. این ابتکار واقعاً نتایج بسیار خوبی داشت. به این صورت که حمایت مادی و معنوی از زندانیان مسلمان صورت می‌گرفت و در هدایت آنها بسیار مؤثر بود. تعدادی از این زندانیان

پس از آزادی به ما مراجعه کردند و گفتند در کشوری غریب فقط شما حامی ما بودید و هم‌اینک تعدادی از این افراد از اعضای ثابت این مرکز هستند.

برنامه‌های دینی دیگری هم برگزار می‌کنیم؛ مانند عقد نکاح، مسائل مربوط به فوت و کلیه اموری که مسلمانان برای زندگی خود در این جا به آن نیاز دارند. امکان تماس تلفنی و پاسخ به سؤالات شرعی هم مهیا کرده‌ایم. برای امور مالی هم از اغلب مراجع از جمله مرحوم آیت‌الله العظمی

۹۹ لازم است وقتی وقایع

خوشونت بار پیش می‌آید و افکار عمومی و رسانه‌ای درگیر آن می‌شوند، برنامه و نشست‌های مختلفی برگزار کنیم تا به همگان ثابت شود شیعه اولاً مخالف این برنامه‌های افراطی است و ثانیاً خود قربانی آنهاست. ۶۶

خوئی و حضرات آیات سیستانی و سایر مراجع کسب اجازه کرده‌ایم.



بیشتر قاعدتاً در کنار برنامه‌های تبلیغی برنامه‌های تخصصی و علمی هم در این مزکر برگزار می‌شود. درباره این برنامه‌ها لطفاً توضیح بفرمایید.

بله؛ نشست‌های مختلف علمی و... در این مرکز برگزار کرده‌ایم. این نکته را عرض کنم که هر زمان اتفاقی در کشورهای اسلامی و خاورمیانه رخ می‌دهد ما هم در این کشور درگیر آن هستیم. از فجایع طالبان و داعش گرفته تا جنگ‌های مختلف کشورهای اسلامی. لازم است وقتی این وقایع پیش می‌آید و افکار عمومی و رسانه‌ای درگیر آن می‌شوند، برنامه و نشست‌های مختلفی برگزار کنیم تا به همگان ثابت شود شیعه اولاً مخالف این برنامه‌های افراطی است و

است. خوشبختانه مرکز آیت الله العظمی خوئی به خاطر گستردگی و استقبال که از مهمانان دارد یکی از گزینه‌های اصلی برای اردوهای مختلف علمی است.

بیشتر آیا فعالیت‌های شما فقط مربوط به شیعیان است یا این که اهل سنت نیز می‌توانند از این برنامه‌ها استفاده کنند؟ مبنای ما برای کلیه برنامه‌های تبلیغی و آموزشی، معارف شیعه است؛ اما اهل سنت هم در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند.

ثانیاً خود قربانی آن‌هاست و این وقایع به هیچ‌عنوان مورد تأیید ما نیست. برای این کار نشست‌های مختلفی با اساتید دانشگاه و رسانه‌های دیداری و شنیداری برگزار می‌کنیم تا آن‌ها بیشتر در جریان واقعیت‌ها قرار گیرند. همچنین از مراکز مختلف دانشگاهی امریکا یا خارج از امریکا مهمانان زیادی داریم. اطلاع دارید که در کشورهای غربی اردوهای زیادی برای دانشجویان برگزار می‌شود که از جمله آن‌ها بازدید از مراکز دینی

۹۹ مبنای ما برای کلیه

برنامه‌های تبلیغی و آموزشی، معارف شیعه است؛ اما اهل سنت هم در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند. مثلاً در مدارس ما از اهل سنت هم هستند. ۶۶

مثلاً در مدارس ما از اهل سنت هم هستند. در نماز جمعه‌ی این مرکز هم از اهل سنت حضور پیدا می‌کنند و بحمدالله هیچ مشکل خاصی با آن‌ها نداریم.

بیت آیا با علمای اهل سنت هم نشست‌های هم‌اندیشی و ارتباط مستمر دارید؟

بله؛ از حدود بیست سال پیش «تجمع علمای شیعه» را در امریکا راه‌اندازی کردیم. نزدیک به یکصد نفر از علمای شیعه در این اجلاس حضور می‌یابند و درباره مسائل و مشکلات مختلف به‌ویژه تبادل تجربیات بحث می‌کنند. این نشست با برخی از تشکل‌های اهل سنت نیز ارتباط خوبی دارد و در برخی مناسبت‌ها هم جلسات مشترکی برگزار می‌کند. اعلام می‌کنیم همه‌ی ما دین، پیامبر و کتاب واحدی داریم.

بیت برخی مراکز اسلامی شیعی در خارج از کشور رفتارهای افراطی در دفاع از شیعه و مواجهه با بزرگان و مقدسات

اهل سنت دارند. حضرت عالی به عنوان فردی که بیش از سی سال سابقه فعالیت در مراکز مختلف اسلامی در کشورهای مختلف دارید آیا معتقدید این روش و رفتارها به تقویت شیعه کمک می‌کند؟

واقعیت این است که اکثر مشکلات و مصیبت‌های گریبان‌گیر شیعه، نتیجه

۹۹ اکثر مشکلات و

مصیبت‌های گریبان‌گیر شیعه، نتیجه تندروی‌های برخی از شیعیان است. این عده هیچ هم و غمی ندارند جز این که تصور کنند تمام مشکلات ما با توهین به فلان شخصیت مرد یا زن اهل سنت حل می‌شود. ۶۶

تندروی‌های برخی از شیعیان است. این عده هیچ هم و غمی ندارند جز این که تصور کنند تمام مشکلات ما با توهین به فلان شخصیت مرد یا زن اهل سنت حل می‌شود. متأسفانه این موضوع گریبان‌گیر

ما شیعیان است. در این بین برخی از برادران پاکستانی بسیار تحت تأثیر این امور هستند. درباره محبت به اهل بیت (ع) حرفی نیست؛ اما برخی ذیل اعمالی که ظاهراً تبری از اعداء اهل بیت (ع) است تندروی کرده و توهین‌های زیادی وارد می‌کنند.

هیچ شکی نیست که این اقدامات از دو جهت باعث تضعیف تشیع است؛ یکی این که بین شیعیان ایجاد اختلاف می‌کند؛ چون خود این مسأله محل اختلاف بین شیعیان است که آیا کار درستی است یا نه؛ برخی موافق و برخی هم مخالف هستند. دیگری هم از جهت فضای خارج از تشیع است که بهانه‌ی بزرگی فراهم می‌کند برای وهابیت و تندروهای سنی تا به شیعیان حمله داشته باشند.

برخی دوستان نزد بنده می‌آیند و سؤال می‌کنند که آیا این برنامه‌ها صحیح است یا نه؟ بنده عرض می‌کنم آن پاکستانی‌ای که در کشور خود این اقدام را انجام می‌دهد شریک در قتل شیعیان در کشورهای دیگر است.

بیشتر امریکایی‌های غیر مسلمان چه مواجهه‌ای با شما دارند؟ آیا مشکلات یا محدودیت‌هایی برای شما پیش آمده است؟ با توجه به این که شما سابقه فعالیت در سایر کشورها از جمله انگلستان را دارید، مقایسه‌ای بین کشورهای اروپائی و امریکا از جهت آزادی عملکرد و امنیت مسلمانان بفرمایید.

در اروپا و امریکا هیچ محدودیتی برای تبلیغ مسائل دینی وجود ندارد و در این زمینه آزادی مطلق است. تنها شرط آن این است که این فعالیت‌ها باعث آزار و اذیت دیگری نشود. به خاطر همین ما آزادی کاملی برای فعالیت‌های خود داریم. اگر در موردی تهدید شویم، بلافاصله با پلیس تماس گرفته و آن‌ها در محل حضور می‌یابند و اجازه تعرض به ما را نمی‌دهند.

بیشتر اخیراً چند حمله به مراکز اسلامی صورت گرفت. برای شما مشکل خاصی پیش نیامده است؟
نه؛ الحمدلله مشکل خاصی برای ما

پیش نیامده است. البته برخی تهدیدات در نتیجه حملات تروریستی داعش و...

۹۹ در اروپا و امریکا هیچ محدودیتی برای تبلیغ مسائل دینی وجود ندارد و در این زمینه آزادی مطلق است. تنها شرط آن این است که این فعالیت‌ها باعث آزار و اذیت دیگری نشود. به خاطر همین ما آزادی کاملی برای فعالیت‌های خود داریم. اگر در موردی تهدید شویم، بلافاصله با پلیس تماس گرفته و آن‌ها در محل حضور می‌یابند و اجازه تعرض به ما را نمی‌دهند. ۶۶

رخ می‌دهد؛ یعنی برخی در واکنش به حمله داعش به مسیحی‌ها و مراکز دیگر، مسلمانان را تهدید به آزار و اذیت می‌کنند.

بیشتر اگر در پایان گفت‌وگو نکته‌ای یا پیشنهادی خطاب به بزرگان حوزه دارید بفرمایید.

واقعیت این است که فعالیت تبلیغی و دینی در کشورهای غربی یک نوع جهاد است. این جهاد نیازمند نیروهای متخصص و توانمند است. به نظر من مهم‌ترین نیاز این است که مبلغینی از همان کشورهای مورد نیاز مانند کشورهای اروپایی و امریکایی تربیت شوند. همان‌طور که مثلاً مبلغان ساکن هند و پاکستان از خود این کشورها هستند لازم است مبلغان مستقر در کشورهای غربی هم از خود این کشورها باشند. برای همین هم باید از جوانان متدین و مستعد این کشورها دعوت و گزینش شود و برای این امر تربیت شوند. البته مهم‌تر از همه این است که پس از تربیت آن‌ها و بعد از آن که به کشورهای خودشان بازگشتند، همچنان از حمایت مادی و معنوی برخوردار باشند و این حمایت همیشه ادامه داشته باشد؛ والا نتیجه مثبتی ندارد. عرض بنده خدمت بزرگان و مراجع عظام ادام‌الله توفیقاتهم همین است؛ اولاً تربیت طلاب از خود کشورها و حمایت آن‌ها پس از بازگشت.

بحثی انتقادی با موضوع رونق یافتن بازار فتاوای سیاسی در جهان اسلام

فتواهایی که بوی خون می دهند

مرتضی معراجی / محمدصادق میاحی زاده



اشاره: برنامه تلویزیونی «الف لام میم» چند سالی است با هدف بحث فکری در مورد مسائل و معضلات جهان اسلام در دوره معاصر از شبکه المیادین پخش می شود. رویکرد مباحث این برنامه ترویج اسلام معتدل - در مقابل اسلام خشن - است؛ دعوت از چهره‌های مختلف و گاه مخالف فکری، سیاسی و مذهبی به دلیل همین رویکرد است. مجری و کارگردان برنامه الف لام میم دکتر یحیی ابوزکریا محقق، روزنامه‌نگار و نویسنده الجزایری از چهره‌های مطرح رسانه‌ای در جهان عرب است که زبان‌های سوئدی، فرانسوی، انگلیسی، اسپانیایی و فارسی را نیز می‌داند. موضوع یکی از برنامه‌های اخیر الف لام میم «رونق یافتن بازار فتاوای سیاسی» بود. مهمانان این برنامه‌ی دکتر علی‌الشعبی اهل سوریه، مشاور پادشاه اسبق عربستان ملک فهد و رئیس اسبق مرکز پژوهش‌های ملک فیصل (وی از وهابی‌های تندروی بود که پس از تحقیقات بسیار به مکتب اهل بیت (ع) گروید) و دکتر صلاح‌الدین المستاوی دبیر کل مجلس اعلای اسلامی تونس، فارغ‌التحصیل از دانشگاه زیتونه، دارای تألیفات متعدد و مسلط به زبان فرانسه بودند. متن حاضر ترجمه‌ای آزاد همراه با تلخیص است از این برنامه.

یحیی ابوزکریا: وقتی که دین دین بود و وقتی که ترس از خدا (تقوا) پی و اساس فتوادادن بود، احکام شرعی با دوسپر علم



دکتر یحیی ابوزکریا

قضاوت. ابوحنیفه گفت خود را به حماقت می‌زنم و بدین وسیله خلاص خواهم شد؛ مسعر هم خود را به دیوانگی زد تا خلاص شد؛ سفیان ثوری فرار کرد؛ اما شریک، گرفتار شد. «محمد بن منکدر می‌گوید عالم بین خداوند متعال و خلق اوست؛ پس باید ببیند چگونه به این موقعیت ورود می‌کند. امیر بیان، امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «فقیه و بصیر کامل در دین کسی است که از یک سو مردم را از

رحمت و لطف الهی ناامید نکند و از سوی دیگر از مجازات‌های او ایمن ننماید». در حدیث شریف از حبیب قلوب (ص) چنین نقل شده که «جری‌ترین شما بر فتوادادن، جری‌ترین شما بر آتش جهنم است». مناوی در شرح جامع الصغیر ذیل این حدیث می‌گوید: جری‌ترین شما به معنی سریع‌ترین شما به جواب دادن به سؤال‌کننده از حکم شرعی؛ بدون مکث

و عرفان صادر می‌شد و مفتی، خود را در حضور خدا احساس می‌کرد؛ چیزی را از جانب شارع امضا نمی‌کرد، مگر پس از اطمینان به این که مراد شارع همان است (از طریق شناخت علمی و مراجعه به نصوص). در کتاب «عقلاء المجانین» به استناد محمد بن یحیی بصری نقل شده که گفت: «منصور از ابوحنیفه، ثوری، مسعر و شریک دعوت کرد برای

و تدبر؛ و افتاء یعنی بیان حکم مسأله‌ای. جری‌ترین شما بر آتش یعنی از اولین کسانی که وارد جهنم می‌شوند؛ زیرا مفتی، تبیین‌کننده حکم خداست. پس اگر فتوایش بر اساس جهل یا به غیر از آن چیزی که یاد گرفته یا سهل‌انگاری در استنباط و نوشتن آن باشد، سبب ورودش به جهنم خواهد بود؛ «أَللّٰهُ أَذْنُ لَكُمْ أَمْ عَلٰی اللّٰهِ تَفْتَرُونَ؟».

با دروغ بستن بر خدا - در اثر گم شدن علم و تقوا و ورع - بازار فتوا رونق پیدا کرد؛ مفتیانی که فتوا می‌دهند به طور زنده

۹۹ در حدیث شریف از حبیب قلوب (ص) چنین نقل شده که «جری‌ترین شما بر فتوادادن، جری‌ترین شما بر آتش جهنم است». مناوی در شرح جامع الصغیر ذیل این حدیث می‌گوید: جری‌ترین شما یعنی سریع‌ترین شما به جواب دادن به سؤال‌کننده از حکم شرعی؛ بدون مکث و تدبر ۹۹

و مستقیم در همه‌ی عرصه‌های زندگی؛ فتوایی بر حسب نیازها و درخواست‌ها! حاکمان، منحرفان و سازمان‌های امنیتی برای هر فتوا و هر فقیهی حقوقی پرداخت می‌کنند. دین خدا لقلقه‌ای بر زبان مدعیان فقاقت و فتوا شده است. در حدیث آمده که اگر سفها حاکم شوند، صداها در مساجد بلند شود، اطاعت از خدا همچون کالا باشد و خواننده‌ها زیاد و فقها کم شوند، پس سه چیز اتفاق خواهد افتاد: طوفان قرمز، شکافته شدن زمین و زلزله؛ و اتفاقات بزرگ دیگر. منظور از زلزله در این حدیث، فقط زلزله‌ی طبیعی نیست؛ بلکه فتنه، هرج و مرج، قتل، بی‌ثباتی و امثال این‌ها را نیز در بر می‌گیرد؛ این‌ها همچون زلزله و آتش‌فشان، امنیت و سلامت مردم را از بین می‌برند. برای افغانستان و بوسنی فتوایی صادر شد. برای هر تحول امنیتی‌ای در کشورهای اسلامی، چرخ فتوا می‌چرخید؛ تا جایی که فتاوا، بشارت‌دهنده‌ی شومی و نحسی شدند.

«رونق یافتن بازار فتوای سیاسی»، عنوان برنامه این هفته‌ی «الف لام میم» است.

در این برنامه دکتر و محقق برجسته علی‌الشعبی از کشور سوریه و استاد ارجمند و فاضل، دکتر صلاح‌الدین المستاوی از کشور تونس ما را همراهی خواهند کرد. دکتر علی؛ فتوادادن در نسل خداپرستان واقعی به گونه‌ای بود که اگر از مفتی حکم شرعی می‌پرسیدند دست و پایش می‌لرزید؛ اما فتوای‌های امروز بدون در نظر گرفتن خداوند صادر می‌شوند؛ درباره‌ی جنگ‌ها، فتنه‌ها، برانگیختن مردم، قضایای مذهبی و... چطور شد که از تقواگستیم و به عفونت اخلاقی و - بالتبع - عفونت فتوایی رسیدیم؟

علی‌الشعبی: فتوا حصار یا قلعه‌ی محکمی بود که هیچ انسانی جرأت ورود به آن نداشت؛ بزرگان علما و بدریون (اهل جنگ بدر) از فتوادادن فرار می‌کردند. در بیش از یک حدیث نقل شده از راویان مختلف که بدریون هنگامی که در مسجد رسول خدا

می‌نشستند و از آن‌ها مسأله‌ای پرسیده می‌شد، آن‌را به یکدیگر احاله می‌کردند [از پاسخ دادن فرار می‌کردند]. همین ابوحنیفه که شما اشاره کردید می‌گوید: «اگر ترس از خدا نبود فتوانمی دادم»؛ یعنی اگر ترس از این نبود که مردم به معصیت می‌افتند فتوا نمی‌دادم.

اما این نوع فتوادادن در دوران معاصر که شما به آن اشاره کردید، ریشه‌ی قدیمی دارد و اساس آن را ابو عبدالله الغرام بن غرام (م ۲۵۵ق) پایه‌گذاری کرد. او فتوا می‌داد منافقین مدینه نزد خدا از جبرائیل، میکائیل و دیگر ملائکه خدا برترند! نکته‌ی جالب توجه این که ابن تیمیه نیز تحت تأثیر افکار ابن غرام بوده و البته فتوایی بدتر



دکتر علی‌الشعبی

با علم راسخ همراه باشد. پرهیزکاری نیز حصاری است برای این علم تا منحرف نشده و از آن استفاده‌ی نابه‌جان شود؛ تادین از جایگاه بلند و عرفانی‌اش، از قداستش و از دعوتی که برای ارزش‌های جاودان می‌کند تنزل نیابد؛ همان ارزش‌هایی که

۹۹ این وسائل پیشرفته‌ی

ارتباطی - مثل شبکه‌های

ماهواره‌ای که تعدادشان بسیار

زیاد است یا وسائل ارتباط جمعی

و شبکه‌های اجتماعی - باعث

شده‌اند این مضامین تحریف‌شده

در دین به هر خانه‌ای وارد شوند

و همه، آن‌ها را جزو مسلمات

محسوب کنند. ۶۶

کل ادیان به آن دعوت می‌کردند و در اسلام به دست پیامبر رحمت محمد (ص) کامل شدند. این بلندمرتگی و جایگاه رفیع دین دست انسان را می‌گیرد و او را به درجه نفس مطمئنه می‌رساند.

افسوس که امروز به جای این که دین

یحیی ابوزکریا؛ مفصلاً به موضوع فتاوی‌های معاصر خواهیم پرداخت. دکتر صلاح‌الدین؛ بهتر است درباره‌ی زمان حاضر صحبت کنیم؛ تا برای نسل کم‌مطالعه‌ی امروز قابل لمس باشد؛ نسل جدید به مسائل ملموس و مبتلا به اهمیت می‌دهند. اگر برای آن‌ها از عصرهای اموی، عباسی، سلجوقی و صفوی صحبت کنیم، اعتنا نخواهند کرد؛ پس بهتر است مصداق‌های معاصر را بررسی کنیم. امروزه سیاست و شرع، حول فتوا در حال جنگ هستند یا بهتر است بگوییم فتوا میان سیاست و شرع رد و بدل می‌شود؛ نظر شما در این باره چیست؟

صلاح‌الدین المستاوی: خیلی متشکرم

از شما برادر عزیز که این موضوع مهم و دقیق را انتخاب کردید در این برهه‌ی سخت برای امت اسلامی و دین حنیف. فتوا در دوره‌ی ما به دست ناهلان افتاده؛ همان‌هایی که تو در مقدمه‌ی کاملت آن‌ها را توصیف کردی. ترس از خدا و پرهیزکاری در فتوادان کافی نیست و باید

و شنیع‌تر از ابن‌غرام صادر می‌کرد. این اساس، در قرون وسطی ضرر بسیاری به امت اسلامی زد. ابن‌رشد در کتاب «بداية المجتهد» به این موضوع توجه کرده و گفته بود که فتوا اگر برای اهداف پست و مخالف شرع باشد، مصیبتی بزرگ برای امت است. این اساس و ریشه‌ی انحراف در فتوادان، تا دوران استعمارگران ادامه پیدا کرد. ما در قرن نوزدهم می‌بینیم که لاروشکاسفیر فرانسه در تونس در ادعایی عجیب می‌گوید که خیلی از مفتی‌ها را به طمع انداخته بود که برایش فتوای دلخواش را صادر کنند! مثلاً نقل می‌کند که در قرویین، اسکندریه و مکه مفتی‌هایی را اغوا کرده بود که برایش فتوا صادر کنند در جهت عدم مقاومت در مقابل فرانسوی‌ها در الجزایر و نیز این که وجود فرانسوی‌ها در الجزایر، قانونی است. از همین دست موارد می‌توان به بن‌باز، البانی و عبدالله عزام اشاره کرد که همه در همین مکتب دسته‌بندی می‌شوند و معتقد بودند مقاومت در مقابل اسرائیلی‌ها در فلسطین و جنگ با آن‌ها جایز نیست.

در چنین مرتبه‌ای باشد، آن را در بازار می‌یابیم؛ خرید و فروش می‌شود توسط



دکتر صلاح الدین المستاوی

کس و ناکسی افتاده و همان طور که اشاره کردی دست‌هایی بیرون از امت نیز در آن دخیل بوده و هستند؛ همان‌هایی که حمایت می‌کنند از صدور چنین فتواهای احمقانه‌ای. این فتواها توسط بعضی افراد شاخص که تصور می‌شود الگوی امت و عوام مردم هستند صادر می‌شود و امت را گرفتار کرده‌اند. امت به آن‌ها به چشم الگو نگاه می‌کند؛ حال آن‌که آنان خدا را

در امر امت - نسبت به آن‌چه از دهانشان خارج می‌شود - در نظر نمی‌گیرند. این‌ها فتاوادادن را دست‌کم می‌گیرند؛ در حالی که یک کلمه از آن، آن‌ها را هفتاد سال به قعر جهنم فرو می‌برد. چقدر امام مالک حق داشت که گفت هرکس حرف زدنش را جزو اعمالش حساب کند، کمتر حرف خواهد زد. خداوند بدش می‌آید از قیل و قال زیاد و پرسش‌های فراوان؛ به‌ویژه اگر کسی نتواند پاسخ آن‌ها را بدهد؛ «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤکم».

یحیی ابوزکریا: پس با معضل خیلی مهم و خطیری مواجهیم: هرج و مرج فتاوا و صدور فتوا به نفع حاکمان و جماعات منحرف. متأسفانه طوری شده که حتی کسانی که علم شریعت یا فرهنگ قرآنی و یا تقوی ندارند چیزهایی را به خدا نسبت می‌دهند؛ گویی وکلای خدا بر روی زمین‌اند. دکتر علی‌الشعبي؛ در چند سال اخیر، فتاوا به‌گونه‌ای بر ضد سوریه به خدمت گرفته شده‌اند؛ علمای بزرگی فتوا دادند به کفر رئیس‌جمهور و ارتش سوریه؛ خودشما پی‌گیر این مسائل

» اگر فتاواي ديني به نفع

امور سياسي صادر شوند، يك ركن اساسي منهدم مي‌شود؛ چرا که فتاوا تابع دين هستند؛ نه تابع سياست، اما آن‌ها در لباس دين، به نفع سياست چنين فتواهايي صادر کردند. «۶»

هستید. بعد از آن، صحنه‌ی بازی عوض شد و فتنه‌ای بین دولت‌های خلیجی پیش

خاص و عام. این وسایل پیشرفته‌ی ارتباطی - مثل شبکه‌های ماهواره‌ای که تعدادشان بسیار زیاد است یا وسایل ارتباط جمعی و شبکه‌های اجتماعی - باعث شده‌اند این مضامین تحریف‌شده در دین به هر خانه‌ای وارد شوند و همه، آن‌ها را جزو مسلمات محسوب کنند. به‌وسیله‌ی این مضامین منحرف، گاه خون‌ها و نوامیس مباح می‌شوند، حرمت‌ها شکسته و امت متشتت و متفرق می‌شوند؛ امتی که خدا می‌خواست ید واحد باشند. مصیبت‌های ما در این فتاوادادن‌هاست که دست هر

آمد؛ علمایی که تابع قطر بودند فتاوایی ضد سعودی صادر کردند و علمای عربستان سعودی نیز فتاوایی ضد قطر. نظر شما در این باره چیست؟

علی الشعیبی: بار دیگر تأکید می‌کنم که اگر فتاوی‌ای دینی به نفع امور سیاسی صادر شوند، یک رکن اساسی منهدم می‌شود؛ چراکه فتاوا تابع دین هستند؛ نه تابع سیاست؛ اما آن‌ها در لباس دین، به نفع سیاست چنین فتاوهایی صادر کردند. منبع تغذیه فکری گروه‌های تکفیری در سوریه، همان مبنای فتوایی‌ای است که ابن تیمیه در سوریه بنا نهاد در تکفیر فرقه‌های مختلف مسلمین.

یحیی ابو زکریا: چطور یک عالمی مثلاً دولت سوریه را تکفیر می‌کند و بعد از مدتی که دولت سوریه با یک دولت خلیجی دیگر درگیر می‌شود، آن دولت جدید را هم تکفیر می‌کند؟ بحث را از ابن تیمیه بیرون ببریم و نمونه‌های معاصر را بررسی کنیم؛ یعنی به ابن تیمیه‌های معاصر بپردازیم.

علی الشعیبی: باید مبنای این جریان را تبیین کنیم. این‌هایی که تمام جنبش‌های سوریه را تکفیر کردند، آیا در صدور فتوا تقوا داشتند؟ آیا اصولاً درباره‌ی ملت سوریه تحقیقی کرده‌اند؟ آیا تقوا، شایستگی و دین‌داری رئیس‌جمهور سوریه را ندیدند؟ مثلاً یوسف کرازای

۹۹ یوسف کرازای (یوسف قرضاوی؛ در اصل افغانی بوده و از قبیله‌ی یهودی کرازای) قبل از این جنگ ناعادلانه وقتی به سوریه آمده بود، از اسلام بشار اسد و عظمت ارتش سوریه تعریف کرد؛ اما هنگامی که به کشورش بازگشت از او خواستند فتوایش را عوض کند و او نیز این کار را انجام داد. ۶۶

(یوسف قرضاوی؛ در اصل افغانی بوده و از قبیله‌ی یهودی کرازای) را در نظر بگیرید؛ او قبل از این جنگ ناعادلانه وقتی به سوریه آمده بود، از اسلام بشار

اسد و عظمت ارتش سوریه تعریف کرد؛ اما هنگامی که به کشورش بازگشت از او خواستند فتوایش را عوض کند و او نیز این کار را انجام داد. پس این مسأله‌ای که شما اشاره کردید - در مورد تناقض فتاوا - این‌گونه تبیین می‌شود؛ آن چیزی را که ابتدا به سوریه نسبت می‌دادند، اکنون به عربستان نسبت می‌دهند؛ در مقابل، علمای عربستان هم آن را به قطری‌ها نسبت می‌دهند (امثال کرازای و غیر او). فتوادادن تبدیل به بازیچه شده است؛ من از آن به «فتواهای ماهواره‌ای» تعبیر می‌کنم. همان‌طور که اشاره کردی، فتوای سیاسی فتوایی است که در مقابل درخواست‌ها صادر می‌شود؛ یعنی هرچه دلتان می‌خواهد بگویید تا مفتی‌ها درباره‌ی آن فتوا دهند! مثلاً بگویید ملت یا ارتش مغرب مسلمان نیستند و تابع غیر خدا هستند؛ همان فتوا را می‌دهند؛ یا بالعکس؛ ملت اسرائیل ملتی مهربان و منعطف هستند و باید با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم (همان‌طور که الآن سعی می‌کنند همین کار را انجام بدهند). یک نمونه

دیگر در این رابطه - که مصیبت بزرگی است و بسیاری از مسلمانان نمی‌دانند

۹۹ یک نمونه دیگر در این رابطه - که مصیبت بزرگی است و بسیاری از مسلمانان نمی‌دانند - کتاب «فرقان» جورج بوش است که در کویت عرضه شد و حتی یک فتوا در تکفیر یا تضعیف این کتاب صادر نشد! ۶۶

- کتاب «فرقان» جورج بوش است که در کویت عرضه شد و حتی یک فتوا در تکفیر یا تضعیف این کتاب صادر نشد! کسانی که دولت‌های سوریه، الجزیره و مصر را تکفیر کردند، یک فتوا علیه این کتاب ساختگی صادر نکردند.

یک نمونه دیگر در این رابطه - که مصیبت بزرگی است و بسیاری از مسلمانان نمی‌دانند - کتاب «فرقان» جورج بوش است که در کویت عرضه شد و حتی یک فتوا در تکفیر یا تضعیف این کتاب صادر نشد! کسانی که دولت‌های سوریه، الجزیره و

مصر را تکفیر کردند، یک فتوا علیه این کتاب ساختگی صادر نکردند.

آنچه الآن اتفاق می‌افتد - و تیلرسون وزیر خارجه امریکا نیز به آن اشاره کرده - این است که آن‌ها در صدد از بین بردن تفکر وهابی و جایگزینی آن با افکار جدید هستند. فتوهای زیادی به همین زودی صادر خواهند شد مبنی بر این که ما فرزندان خانواده‌ی ابراهیمی هستیم (ادیان ابراهیمی)؛ هیچ فرقی بین اسرائیلی که به زمین تو تجاوز کرده و عربستانی‌ها وجود ندارد؛ پس رفت و آمدها را شروع کنیم و... بنابراین اسلام بازیچه‌ی دست علمای ماهواره‌ای شده است؛ همان صاحبان دلارهای سبز؛ همان صاحبان سیاست که از هوای نفس پیروی می‌کنند. بازی کردن با این فتوهای سیاسی رونق و عظمت فکر اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است. در ابتدا گفتیم که فتوا قلعه‌ی متین و محکمی بود که هرکسی جرأت ورود به آن را نداشت؛ آن حدیثی که شما اشاره کردید (جری‌ترین شما بر فتوادادن

جری‌ترین شما بر آتش جهنم است) نیز گویی به عصر ما اشاره دارد.

یحیی ابوزکریا: مفسران گفته‌اند «خداوند فراموش نمی‌کند» و معنای آیه‌ی «قال رب لم حشرتني اعمى و قد كنت بصيرا؟ قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى» این است که «خدا او را در آتش جهنم فراموش

۹۹ علمای امت ما امروز در تفرقه هستند. بسیاری از مصلحین و علما - از جمله علامه شیخ محمد طاهر بن عاشور در شمال آفریقا - فریاد می‌زنند که امر فتوا به ویژه در این زمان نباید فردی باشد؛ بلکه باید مجموعه‌ای از علما بنشینند و فتوا صادر کنند؛ تا اگر یکی از علما به انحراف رفت، دیگران او را هدایت کنند. ۶۶

می‌کند». ظاهرأ در جهنم بسیاری از علما، مفتی‌ها و معممین نیز حضور دارند. دکتر

صلاح‌الدین؛ هدف از فرستادن پیامبران و پیدایش ادیان شناساندن خدا به بشر است؛ اصل اعتقادی به ما می‌گوید که خدا را نمی‌توان دید و او فوق مکان و کیفیت است و برای او نمی‌توان حدودی قرار داد. پس خدا پیامبران را فرستاد تا او را به مردم بشناسانند. نقش علما نیز در زندگی این است که خداوند را به مردم نشان بدهند. وقتی یک عالمی از دین به نفع سیاست‌ها، مؤسسات، سازمان‌های امنیتی، گروهک‌ها، منحرفان و هر مریضی استفاده می‌کند، آیا با این کارش مهم‌ترین قاعده در ارسال پیامبران را متزلزل نکرده است؟

صلاح‌الدین المستاوی؛ بله چنین است؛ علما ورثه انبیا هستند و انبیا نیز دینار و درهمی از خود به جای نگذاشتند. این منصب رفیع و این مکانت علما، با ختم رسالت به آن‌ها رسید. اگر علما منحرف شوند - همان‌طور که شما مفصلاً توضیح دادید - زبان حال من همان حرف سفیان ثوری خواهد بود که می‌گفت: «ای

علما؛ ای نمک‌امت؛ نمک چه فایده‌ای دارد وقتی خودش گندیده شود؟». علما جای خداوند امضا و مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کنند و آن‌ها را از سقوط و انحراف در امان نگه می‌دارند. ما زینت دنیا را حرام نمی‌کنیم؛ اسلام هم می‌گوید: «وابتغ فیما آتاک الله الدار

۹۹ متأسفانه می‌بینیم در هر

لحظه، فردی فتوایی صادر می‌کند که نه به جوهر دین ربط دارد و نه به قواعد آن. من نمی‌دانم این کسانی که فتوا می‌دهند بر ریختن خون، تعدی به نوامیس و تفرقه انداختن بین دولت‌های مسلمانان و ملت‌هایشان، استنادشان به کدام دلیل شرعی یا کدام مقصد از مقاصد شریعت است؛ آن هم شریعتی که همیشه دعوت به صلح و اصلاح ذات‌بین می‌کند. ۶۰

الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنيا و احسن کما احسن الله الیک»؛ اما چه

بیهوده است وقتی که این دنیا بزرگ‌ترین هم و غم کسی شود و وسعت علمش محدود به آن باشد. علما اولی هستند در تدبیر نسبت به این آیات و باید این آیات همیشه جلوی چشمانشان باشد؛ به‌ویژه هنگامی که چیزی را از جانب خداوند امضا و به مردم ابلاغ می‌کنند. باید دقیق، صحیح و خالص برای خدا باشند و برای آن‌چه انجام می‌دهند به دنبال پاداش دنیوی نباشند؛ آن هم ثمن قلیلی که به زوال می‌رود.

علمای امت ما امروز در تفرقه هستند. بسیاری از مصلحین و علما - از جمله علامه شیخ محمدطاهر بن عاشور در شمال آفریقا - فریاد می‌زنند که امر فتوا به‌ویژه در این زمان نباید فردی باشد؛ بلکه باید مجموعه‌ای از علما بنشینند و فتوا صادر کنند؛ تا اگر یکی از علما به انحراف رفت، دیگران او را هدایت کنند. اما متأسفانه می‌بینیم در هر لحظه، فردی فتوایی صادر می‌کند که نه به جوهر دین ربط دارد و نه به قواعد آن. من نمی‌دانم این کسانی که فتوا می‌دهند بر ریختن

خون، تعدی به نوامیس و تفرقه انداختن بین دولت‌های مسلمانان و ملت‌هایشان، استنادشان به کدام دلیل شرعی یا کدام مقصد از مقاصد شریعت است؟ آن هم شریعتی که همیشه دعوت به صلح و اصلاح ذات بین می‌کند. در زمانه‌ای هستیم که فتنه‌ها از همه‌سو بر ما هجوم آورده‌اند و اسلام نیز همیشه دعوت کرده است بر ایستادن در مقابل فتن.

یحیی ابوزکریا: در این زمان بر ما واجب است که با صدای بلند عالم ربانی را به مردم بشناسانیم. باید تأمل کنیم در سخن علی [علیه السلام] آن بزرگ‌مرد جهان اسلام که لباسش را وصله می‌کرد؛ هنگامی که می‌گوید: «ای دنیا؛ برو غیر از من را بفریب». دکتر علی؛ وقت آن رسیده که ما نمونه و الگوی علمای حقیقی را به مردم بشناسانیم. اسلام برای خدمت به انسان آمده و به همین دلیل تمام فتوایی که بر ضد انسانیت صادر می‌شوند، شیطانی هستند. اما چرا بعضی از ملت‌های مسلمان برای علمای

منحرف کف می‌زنند؟ چرا مردم هنوز با عطش به دنبال شنیدن سخنرانی سخنرانان خشن و وحشی هستند؟ چرا هنوز بازار مفتیان منحرف، بازار پررونقی است در میان حاکمان و مردم؟

علی الشعیبی: اجازه بدهید بگویم این‌ها عالم نیستند؛ هرچند من جرأت ندارم علمیت این‌ها را نفی کنم. مفتی عالم، مفتی‌ای است که مردم را با فتوای خودش اذیت نکند و به همین دلیل مفتیان قدیمی و متقی به دنبال راه‌حل‌هایی بودند تا مردم در احکام شرعی اذیت نشوند؛ حیل شرعیه نیز به همین دلیل درست شدند. اما امروز ما شاهد ظهور علمای رسانه‌ای هستیم؛ یعنی علمایی که به مدد رسانه عالم شدند! رسانه آن‌ها را متصف به صفاتی از قبیل علامه و مفتی کرده است. در این جا ایراد ندارد که از برخی اسامی نام ببرم؛ مثلاً صالح الفوزان مؤلف کتاب «توحید»؛ کتابی که در ۳۲۰ هزار مدرسه در سعودی تدریس می‌شود. او در صفحه ۶۶ این کتاب فتوا داده است

به تکفیر اشاعره، جهمییه و معتزله. یا مثلاً فتوای یوسف کرازای (قرضاوی) در سفک دماء. این‌ها کسانی هستند که

۹۹ **مفتی عالم، مفتی‌ای است**

که مردم را با فتوای خودش اذیت نکند و به همین دلیل مفتیان قدیمی و متقی به دنبال راه‌حل‌هایی بودند تا مردم در احکام شرعی اذیت نشوند؛ حیل شرعیه نیز به همین دلیل درست شدند. ۶۶

جرأت پیدا کرده‌اند در صدور فتوا برای ریختن خون؛ فتوایی که مخالف حقیقت ادیان، خلق عظیم محمد (ص) و رویکرد تسامحی اسلام است. ادیان نازل شدند به خاطر مصلحت انسان؛ نه شقاوت و بدبختی او. پس نمی‌توان این‌ها را عالم نامید. کرازای از امریکا خواست سوریه و ملت سوریه را بزند؛ وقتی به او گفتند خون‌های زیادی ریخته خواهد شد، گفت که چه؟! یعنی با چنین جرأتی بر خون یک ملت متحد و ارتش آن فتوا

می دهد؛ او این فتوا را درباره‌ی لیبی، تونس، عراق و... نیز صادر کرد. به ذهنم رسید که تحقیق کنم درباره‌ی دلیل بروز

« وقتی به یوسف کرازای (قرضاوی) گفتند خون‌های زیادی ریخته خواهد شد، گفت که چه؟! یعنی با چنین جرأتی بر خون یک ملت متحد و ارتش آن فتوا می دهد؛ او این فتوا را درباره‌ی لیبی، تونس، عراق و... نیز صادر کرد. به ذهنم رسید که تحقیق کنم درباره‌ی دلیل بروز چنین جرأتی در او؛ و آن را پیدا کردم: ۳۷۰ میلیون دلار در جزیره‌های غربی هند. یعنی کسی مثل کرازای خودش و نفس خودش را به شیطان فروخته. »

چنین جرأتی در او؛ و آن را پیدا کردم: ۳۷۰ میلیون دلار در جزیره‌های غربی هند. یعنی کسی مثل کرازای خودش و نفس خودش را به شیطان فروخته. خدا به

پیامبرش می گوید: «ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك»؛ الگوی ما نیز چنین پیامبری است.

یحیی ابوزکریا: اشکال کجاست؟ اشکال مربوط به یک شخص نیست؛ در هر کوچه و محله‌ای هزاران مفتی هستند. در خط طنجه - جاکارتا [کنایه از جهان اسلام] عدد مفتی‌های ما بیش از عدد نجوم و سیاراتند. مشکل این جاست که دین کالا و دکان شده است. شیخ صلاح الدین، استاد برجسته و عزیز ما از دانشگاه زیتونه؛ از طاهر بن عاشور نام بردی که مقاصد شریعت را به ما آموخت؛ من شخصاً از مبانی او بسیار آموختم. هنگامی که دکتر علی مشغول صحبت بود، نمی دانم چه شد که به یاد قیامت و ایستادم در مقابل خدا افتادم و کتابی که آن را حمل می‌کنم که هیچ کوچک و بزرگی از اعمال را از قلم نینداخته است. شیخ صلاح الدین؛ چگونه نزد خدا حاضر شویم؟

صلاح الدین المستاوی: این سؤال محوری و مهمی است که هر انسانی

باید از خودش پرسد؛ به حساب خود رسیدگی کنید قبل از این که از طرف خدا محاسبه شوید؛ این از اولیات یقین، ایمان و اخلاص است. انسان زرنگ کسی است که خودش را همیشه متهم بیندارد و برای پس از مرگ خود کار کند. این مسأله‌ای است که باید همیشه آن را به یکدیگر توصیه کنیم؛ خصوصاً به آن دسته از علمایی که با ریش بلند در برنامه‌های تلویزیونی ظاهر می‌شوند و خطر آن چه از دهانشان بیرون می‌آید - و باعث فتنه، تفرقه و درگیری در یک کشور متحد می‌شود - را متوجه نمی‌شوند؛ علمایی که انگار راضی نمی‌شوند جز به این که آن امت را به گروهک‌هایی تقسیم کنند که خون یکدیگر را بریزند. آن چه اکنون در آفریقا اتفاق می‌افتد - به عنوان مثال - این است که پول‌هایی از خارج آمد و باعث فروپاشی اتحاد ملت‌هایی شد که اسلام رحمانی و سمحه را قبول کردند؛ وحدت خانوادگی و قبیله‌ای آنان را به هم ریخت. این منازعات بستر مناسبی است برای کسانی که می‌خواهند اسلام و مسلمین را ریشه‌کن کنند.



پدیده

■ دین بر ساخته‌ای اجتماعی؛ بررسی نظریه‌ی اعتباریات مرحوم علامه طباطبائی

■ نگاهی به دو وجه عاطفی و سیاسی سفر مقام معظم رهبری به مناطق زلزله‌زده

■ روشنفکری دینی یا نوخارجی‌گرایی



دین؛ بر ساخته‌ای اجتماعی

تأملی در نظریه اعتباریات علامه طباطبایی (یادداشت وارده)

مرتضی اکبری

جایگاه دین در یک نظام معرفتی بر مبنای تقسیم‌بندی علامه طباطبایی از اعتباریات این گونه است که اگر مفروضات ایمانی را متعلق به پیش از اجتماع بدانیم، بخش اعظم الهیات مربوط به اعتباریات بعد از اجتماع ثابت و منعکس کننده اقتضانات بدیهی و لایتغیر اجتماع بشری هستند که صورت الهیاتی یافته‌اند و تقریباً در تمام ادیان و فرق یکسانند. در این گفتار، مروری بر این نظریه خواهیم داشت.

مرحوم علامه طباطبائی معتقد بود که اساساً هر گزاره‌ای در این جهان که مابه‌ازای خارجی و عینی ندارد، اعتبار است؛ یعنی برای نظم بخشیدن به زندگی خود و یا جامعه، گزاره‌هایی را جعل و قرارداد می‌کنیم و آن‌ها را می‌پذیریم؛ اگرچه مابه‌ازای خارجی و عینی نداشته باشند. بخشی از این اعتباریات، قبل از

اجتماع‌اند (مثل برخی از اصول عقلی) و برخی منوط به تشکیل اجتماع و در اجتماع معنا دار می‌شوند. همچنین برخی اعتباریات بعد از اجتماع ثابت و لایتغیرند و برخی متغیر. [۱] حال جایگاه دین در این نظام معرفتی کجاست؟ برای دانستن و درک این موضوع باید دانست مقصودمان از دین چیست؛ اعتقاد به

ماورا یا به تعبیر قرآنی ایمان به غیب؟ مجموعه‌ای از اعتقادات و مفروضات عقلی و غیبی (الهیات و کلام)؟ یا مجموعه‌ای از قوانین و مقررات (شریعت) برای زیستن؟

اگر دین را همان اعتقاد به عالم معنا (جهان غیر مادی)، جهان پس پرده و به تعبیر قرآنی غیب بدانیم، این امر می‌تواند

پیش از اجتماع هم محقق شود؛ یعنی ما فارغ از اجتماع و در فرض فلسفی پیش از اجتماع هم می‌توانیم به خداوند معتقد باشیم. ولی این اعتقاد ماصرفاً یک ایمان قلبی است که هیچ ثمره بیرونی‌ای جز ارضای حس پرستش و آرامش قلبی ندارد؛ چراکه انسان تا قبل از اجتماع در حالت اباحه است؛ یعنی هر چیزی برایش مجاز است؛ چون اساساً اخلاق امری اجتماع‌عست و انسان در اجتماع است که برای تنظیم روابط اجتماعی و بقای اجتماع، برخی محدودیت‌ها را بر خود تحمیل می‌کند. پس تا پیش از اجتماع، اعتقاد به وجود خداوند هیچ نماد و نمودی ندارد؛ بلکه این اعتقاد به عالم معنا و وجود خداوند، بعد از اجتماع حالت بیرونی پیدا می‌کند؛ به تعبیر دیگر، این اعتقاد ما به عالم مفروضیست که الهیات و جهان‌بینی ما را در بعد از اجتماع شکل می‌دهد.

اساساً اعتقاد ما به عالم غیرماده در زمره ایمانیات قرار دارد و نه علم. علم باید قابل تجربه باشد و دانسته شود؛ در حالی که

ما هیچ آگاهی‌ای از غیب نداریم؛ جز آن‌که به غیب ایمان می‌آوریم و بر اساس شهودهای باطنی یا تعلقات فلسفی

«مرحوم علامه طباطبائی معتقد بود که اساساً هر گزاره‌ای در این جهان که مابه‌ازای خارجی و عینی ندارد، اعتبار است؛ یعنی برای نظم‌بخشیدن به زندگی خود و یا جامعه، گزاره‌هایی را جعل و قرارداد می‌کنیم و آن‌ها را می‌پذیریم؛ اگرچه مابه‌ازای خارجی و عینی نداشته باشند. بخشی از این اعتباریات، قبل از اجتماع‌اند (مثل برخی از اصول عقلی) و برخی منوط به تشکیل اجتماع و در اجتماع معنادار می‌شوند. همچنین برخی اعتباریات بعد از اجتماع ثابت و لایتغیرند و برخی متغیر.»^۶

معتقد می‌شویم که باید جهانی بزرگ‌تر در پس این محسوسات جهان مادی وجود داشته باشد و آن را می‌پذیریم. این پذیرش از نوع ایمان است و کم و کیفش بر ما

نامعلوم. حتی اگر وجودش قابل اثبات فلسفی (ونه علمی و تجربی) هم باشد، شناسایی و ادراک ما از این وجود در حد صفر است؛ مانند عباراتی که در دعای منسوب به امام حسن (ع) می‌خوانیم: «یا باطناً فی ظهوره و یا ظاهراً فی بطونه و یا باطناً لیس یخفی و یا ظاهراً لیس یری ما موصوفاً لا یبلغ بکینونته موصوف، و لا حد محدود، و یا غائباً غیر مفقود و یا شاهدأ غیر مشهود»؛ [۲] «ای نهان در آشکاریش و ای آشکار در پنهانیش! ای پنهانی که مخفی نیست و ای آشکاری که دیده نمی‌شود! ای توصیف‌شده‌ای که هیچ موصوفی به کنه آن دست نیابد و نه به حدی محدود نشود! و ای غایبی که گم نشود و ای شاهدی که دیده نشود».

در دعای عرفه نیز چنین می‌خوانیم: یا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ؛ یا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ؛ یا مَنْ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ».

بنابراین ما هیچ شناختی از خداوند نداریم و دانسته‌ی ما محدود به وجود اوست؛ و صد البته این دانسته‌ی ما نه چیزی بر آن وجود می‌افزاید و نه کم می‌کند. او در ذات

در واقع همه‌ی این‌ها اقتضانات جامعه است و همه در اجتماع معنی پیدا می‌کند؛ کما این‌که در حالت فرضی پیش از اجتماع، نه دزدی، نه دروغ، نه زنا و نه... اموری ناپسند نیستند. پس

۹۹ اگر دین را همان اعتقاد به عالم معنا (جهان غیر مادی)، جهان پس پرده و به تعبیر قرآنی غیب بدانیم، این امر می‌تواند پیش از اجتماع هم محقق شود؛ یعنی ما فارغ از اجتماع و در فرض فلسفی پیش از اجتماع هم می‌توانیم به خداوند معتقد باشیم. ولی این اعتقاد ما صرفاً یک ایمان قلبی است که هیچ ثمره بیرونی‌ای جز ارضای حس پرستش و آرامش قلبی ندارد؛ چرا که انسان تا قبل از اجتماع در حالت اباحه است؛ یعنی هر چیزی برایش مجاز است؛ چون اساساً اخلاق امری اجتماعی است. ۶۰

اقتضای جامعه ما این است که دزدی نباشد و به همین دلیل اعتبار می‌کنیم که

می‌کند؛ [۳] بلکه سخن بهتر این است که بگوییم نظام خلقت چنین است که قوام اجتماع در نفی دزدیست؛ پس خداوند دزدان را دوست ندارد.

بر این اساس وقتی می‌گوییم دروغ، زنا یا همجنس‌گرایی بد هستند و مهربانی خوب است، همان روابط اجتماعیست که به آن بعد الهیاتی داده‌ایم؛ یعنی اگر بقا، قوام و دوام جامعه را در دوستی و مهرورزی می‌دانیم، خداوند به عنوان حقیقت مطلق جهان که مطلق تمامی معانی در اوست، موصوف به صفت رحمن می‌شود؛ یا اگر اس و اساس جامعه را خانواده می‌دانیم، پس هر عملی که مخل بنیان خانواده باشد - اعم از زنا و... - ناپسند است؛ پس خداوند زناکاران را دوست نمی‌دارد. یا اگر می‌گوییم مهربانی و صداقت مقوم جامعه است، همین را در عالی‌ترین حالت به خداوند نسبت می‌دهیم و می‌گوییم خداوند مهربان‌ترین مهربانان و راست‌گوترین راستگویان است؛ تا یک حد مطلق از مهربانی و صداقت را در جامعه ترسیم کنیم که جامعه هیچ‌گاه بدان نرسد و همواره به سوی کمال حرکت کند.

کبریایی خود و بی‌نیاز از شناخت غیر، وجود دارد و این دانسته‌ی ما از وجودش صرفاً می‌تواند آرام‌بخش باشد و هیچ نمود بیرونی‌ای نمی‌تواند داشته باشد؛ جز این‌که ثمرات غیر مستقیمش را در یک زندگی اجتماعی با سلوکی خاص تجربه کنیم و این دانسته که جنس آن از ایمان و اعتقاد است، مفروض و پایه جهان‌بینی، الهیات و کلام ما باشد.

اما الهیات ما چگونه شکل می‌گیرد در حالی که ما هیچ شناختی از وجود خداوند نداریم؟ به نظر نگارنده الهیات بازتاب روابط اجتماعی در سپهر اعتقادات است؛ یعنی اگر می‌گوییم دزدی بد است، یا خداوند دزدان را دوست ندارد، این طور نیست که خداوند «دوست دارم» و «دوست ندارم»‌هایی معین کرده که بندگان باید مقید به آن‌ها باشند و متخلف از آن‌ها مستوجب خشم و عقوبت اوست. به نظر می‌رسد شأن خداوند سبحان اجل از این توصیفات باشد؛ کما این‌که امیرالمؤمنین (ع) نیز کمال توحید را در نفی صفات معرفی

دزدی ناپسند است و به آن بعد الهیاتی می‌دهیم.

اما برخی اعتباریات هم ارتباط مستقیم با بقای جامعه ندارند؛ بلکه اموری را برای رتق و فتق مسائل جامعه و اجرائیات اعتبار می‌کنیم. این اعتباریات قابل تغییرند و می‌توانند به شکل دیگری هم اعتبار شوند. برای مثال نمی‌توان گفت که از این به بعد بقای جامعه انسانی را منوط به دزدی و نفاق و دروغ می‌کنیم؛ چون اساساً چنین امکانی وجود ندارد؛ بقای جامعه بشری منوط به نبود دزدی، دروغ، نفاق و... است و قابل تغییر هم نیست؛ هرچند امری اعتباریست؛ اما اعتباری ثابت است. اما برخی امور اعتباری قابل تغییرند؛ مثلاً اعتبار کرده‌ایم که بر سر چهارراه‌ها به هنگام فرم‌زدن چراغ بایستیم و در هنگام سبز شدنش حرکت کنیم. این اعتبار ارتباط مستقیم به بقای جامعه ندارد و می‌توانیم اعتباری دیگر را جایگزینش کنیم جایگزین این اعتبار کنیم. تصمیم ما بر جعل و تغییر اعتبارات قابل تغییر، مربوط به شرایط و نیازهای جامعه است.

با این توضیحات می‌توان جایگاه دین در یک نظام معرفتی بر مبنای تقسیم‌بندی علامه طباطبایی از اعتباریات را این‌گونه دانست که اگر مفروضات ایمانی را متعلق به پیش از اجتماع بدانیم، بخش اعظم الهیات مربوط به اعتباریات بعد از اجتماع ثابت و منعکس‌کننده اقتضانات بدیهی و لایتغیر اجتماع بشری هستند که

۹۹ بخش اعظم احکام و

شرایع متعلق به اعتباریات بعد از اجتماع متغیرند که بود و نبودشان و ثبات و تغییرشان ارتباط مستقیمی با بقای جامعه انسانی ندارد و صرفاً برای رتق و فتق امور جامعه‌اند و بسته به شرایط و نیازهای جامعه تغییر پیدا می‌کنند ۶۶

صورت الهیاتی یافته‌اند و تقریباً در تمام ادیان و فرق یکسانند. همچنین بخش اعظم احکام و شرایط متعلق به اعتباریات بعد از اجتماع متغیرند که بود و نبودشان و ثبات و تغییرشان ارتباط مستقیمی بر

بقای جامعه انسانی ندارد و صرفاً برای رتق و فتق امور جامعه‌اند و بسته به شرایط و نیازهای جامعه تغییر پیدا می‌کنند؛ چنان‌که شاهد وجود شریعت‌های مختلف الهی در اعصار مختلف بوده‌ایم. بنابراین به نظر نگارنده دین به معنای الهیات و شریعت (نه اعتقاد به خداوند و معاد) یک برساخته انسانی - اجتماعیست که بازتاب‌دهنده روابط اجتماعی آن جامعه است. الهیات بیان‌کننده یک نوع نگرش به بنیان‌ها و شرایط بقا و دوام جامعه است و به همین علت تا حدود زیادی فرازمانی و فرامکانی و ثابت است. احکام و شرایط نیز بیشتر ناظر بر نمودهای اجرایی آن الهیات در جوامع و شرایط مختلف‌اند است و به همین علت صورت‌های متغیر به خود می‌گیرند و تغییر و تحول در آن‌ها منطقی است.

پانوشته‌ها

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، صص ۶۳ و ۶۴.
۲. مفاتیح‌الجنان، اعمال شب بیست و سوم ماه رمضان.
۳. خطبه اول نهج البلاغه.



دو وجه عاطفی و سیاسی سفر مقام معظم رهبری به مناطق زلزله زده باید الگوی دیگر مسئولان باشد

گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین نقویان به بهانه سفر مقام معظم رهبری به کرمانشاه

احمد نجمی

اشاره: سفر ناگهانی و بدون مقدمه مقام معظم رهبری به مناطق زلزله زده غرب کشور و بازدید مستقیم ایشان از برخی محل های اسکان زلزله زدگان و شنیدن حرف های مردم مصیبت زده و نیز نحوه ی کمک رسانی ها و کاستی های آن، بهانه ای شد تا با خطیب توانا حجت الاسلام والمسلمین نقویان گفت وگویی در این زمینه داشته باشیم.

یکی از دوستان می گفت ازدحام کمک به قدری زیاد است که در بعضی مناطق، این کمک ها روی زمین مانده. اما از سوی دیگر این حادثه امتحان بزرگ تری هم بود - و هست - برای مسئولانی که بسیاری از امور و امکانات اصلی در دست آن هاست؛ امکانات مادی و معنوی. حرکت مقام معظم

باشد برای همه ما؛ چه عزیزانی که در متن حادثه بودند و عزیزانشان را از دست دادند یا مجروح شدند - که امیدواریم هر چه زودتر سلامتی شان را به دست بیاورند - و چه برای سایر مردم از نظر کمک رسانی به هم نوعان و برادران و خواهرانشان؛ و البته فکر می کنم مردم ما از این امتحان سربلند بیرون آمدند.

بیشتر با سلام خدمت حضرت تعالی؛ به عنوان شروع بحث نگاه و تحلیل کلی تان را در باره ی سفر رهبر معظم انقلاب به مراکز زلزله زده بفرمایید. تشکر می کنم از دوستان مجموعه مباحثات و امیدوارم این گفت وگو برای عزیزان خواننده مفید باشد. زلزله ی پر مصیبت غرب کشور، شاید امتحانی

رهبری در سفر سرزده به آن مناطق - طوری که مردم ناگهان ایشان را در میان خود دیدند - بنده را یاد آن جمله‌ی امیرالمؤمنین (ع) انداخت که در اوایل نامه‌شان به مالک اشتر (عهدنامه مالک اشتر) می‌فرماید: «وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ»؛ یعنی باید دلت مملو از رحمت و محبت به مردم باشد. برای یک مسئول اجرایی کافی نیست که صرفاً واکنش‌های رفتاری محبت‌آمیز از خودش نشان بدهد؛ بلکه باید دلش مملو از محبت به مردم باشد. اگر دل والی از محبت مردم پر بود، قطعاً رفتارش رفتار محبت‌آمیز خواهد بود. این عمل رهبر معظم انقلاب هر دو وجه را داشت؛ آن با شرایط سنی و کسالت‌هایی که ایشان دارند. این برای مسئولین، مردم و حتی کسانی که از خارج به ما نگاه می‌کنند درس بزرگی است. برخی حرف و حدیث‌ها مبنی بر این که مسئولین به فکر مردم نیستند، با حرکت‌هایی از این دست نقش بر آب

می‌شود؛ یعنی شخص اول مملکت به فکر مردم است؛ آن هم نه فقط در سطح حرف یا یک رفتار بخشنامه‌ای یا دستوری که برای دیگر مسئولان باشد؛

۹۹ برخی از دیگر مسئولین

هم برای بازدید از مناطق زلزله‌زده رفته‌اند؛ اما به صورت خیلی تشریفاتی؛ طوری که حتی گاهی از آن اتومبیلی که در آن سوار هستند هم پیاده نمی‌شوند و صرفاً عبور می‌کنند و گذرا دستوراتی صادر می‌کنند. ممکن است فلان مسئول دستوراتی هم صادر کند و اثر هم داشته باشد؛ ما این را رد نمی‌کنیم؛ اما اگر از ماشین پیاده شود و کنار مردم برود - روی خاک؛ توی چادر؛ به گونه‌ای که مردم او را در کنار خودشان حس کنند - این کار کمی نیست. ۶۶

بلکه خودش رسماً و عملاً وارد میدان می‌شود. این یعنی اسلام و دین عملی و نه در حد حرف.

بسیار مخصوصاً که ایشان شب‌هنگام به بعضی روستاها هم رفته و از نزدیک شاهد اتفاقات و روند کمک‌رسانی‌ها بودند؛ یعنی همان‌طور که می‌فرمایید حضور ایشان، یک حضور تشریفاتی نبود.

بله؛ من گاهی می‌گویم شما وقتی از کنار یک کارگر رد می‌شوید و به او یک خسته‌نباشید یا خداقوت می‌گویید خیلی اثر دارد و به او یک قدرت مضاعفی می‌دهد. این کار کوچکی نیست؛ این یعنی این که ما زحمات تو را درک می‌کنیم و خودمان را در زحمات و مشکلات شریک تو می‌دانیم. برخی روانشناس‌ها اصطلاحی دارند به این مضمون: «کوچک‌های بزرگ»؛ یعنی برخی کارها و رفتارهایی که ممکن است به ظاهر کوچک باشند، در جای خودشان بسیار مؤثر، بزرگ و قابل ستایش هستند.

برخی از دیگر مسئولین هم برای بازدید از مناطق زلزله‌زده رفته‌اند؛ اما به صورت خیلی تشریفاتی؛ طوری که حتی گاهی

که چه جان و قوتی به آن‌ها می‌دهد. من گاهی می‌گویم که ماه رمضان فقط این نیست که ما صبحانه‌مان را کمی زودتر

۹۹ چند وقت پیش کلیبی در شبکه‌های اجتماعی پخش شد که نشان می‌داد جمعی در جلوی یکی از این مراکز درمانی بودند و با عصبانیت فریاد می‌زدند و استغاثه می‌کردند که آقا به دادمان برسید! خانمی فریاد می‌زد فرزند من از بی‌داری در حال تلف شدن است! این‌ها هم به نوعی زلزله است؛ زلزله فقط این نیست که زمین بلرزد و ساختمانی بر سر عزیزانمان فرو بریزد؛ امروز زلزله‌هایی برخاسته از ناامنی‌های اجتماعی داریم. ۶۶

و ناهارمان را هم کمی دیرتر بخوریم؛ به قول سعدی «مسلم کسی را بود روزه داشت/ که در مانده‌ای را دهد نان چاشت»؛ یعنی هنگامی که مثلاً گوشت خریده‌ایم و به منزل می‌بریم و در راه، فلان کارگر

حق هم دارد. چند وقت پیش کلیبی در شبکه‌های اجتماعی پخش شد که نشان می‌داد جمعی در جلوی یکی از این مراکز درمانی بودند و با عصبانیت فریاد می‌زدند و استغاثه می‌کردند که آقا به دادمان برسید! خانمی فریاد می‌زد فرزند من از بی‌داری در حال تلف شدن است! این‌ها هم به نوعی زلزله است؛ زلزله فقط این نیست که زمین بلرزد و ساختمانی بر سر عزیزانمان فرو بریزد؛ امروز زلزله‌هایی برخاسته از ناامنی‌های اجتماعی داریم. من با چشم خود دیدم که دو تا دختر خانم در ماشین نشسته بودند و کسی از بیرون ماشین گوشی همراه یکی از آن‌ها را دزدید و آن دختر فریاد و استغاثه می‌کرد و...؛ خب این هم نوعی زلزله است؛ ناامنی اقتصادی، فرهنگی و روحی و عاطفی.

اگر مسئولی به‌طور ناگهانی و سرزده مثلاً وارد یک کارخانه‌ای بشود و با کارگران آن کارخانه در باره‌ی وضعیت خانوادگی و معیشتی‌شان صحبت کند، نمی‌داند

از آن اتومبیلی که در آن سوار هستند هم پیاده نمی‌شوند و صرفاً عبور می‌کنند و گذرا دستوراتی صادر می‌کنند. ممکن است فلان مسئول دستوراتی هم صادر کند و اثر هم داشته باشد؛ ما این را رد نمی‌کنیم؛ اما اگر از ماشینش پیاده شود و کنار مردم برود-روی خاک؛ توی چادر؛ به‌گونه‌ای که مردم او را در کنار خودشان حس کنند- این کار کمی نیست. این را همه‌ی مسئولین باید سرمشق خودشان قرار بدهند. این حادثه و تبعات آن تمام و به فضل خدا مشکلات مردم حل و مصائب فراموش خواهند شد؛ اما این رفتارها باید در تمام عرصه‌ها سرمشق مسئولان باشد؛ مثلاً کسی به بازار می‌رود و می‌بیند قیمت‌ها آن قدر بالاست که نمی‌تواند برای خانواده‌اش غذای مناسبی تهیه کند؛ یا در بیمارستان قیمت داروها چقدر بالاست؛ یا ساعت‌ها پشت در بیمارستان‌ها و آزمایشگاه‌ها می‌ماند؛ در چنین وضعیتی‌هایی احساس می‌کند مسئولین به فکرش نیستند و

سر چهارراه را می‌بینیم که منتظر کار ایستاده - و ممکن است حتی چند روز هم کسی او را سر کار نبرد - این احساس را داشته باشیم که مادر مقابل او مسئولیم؛ یا کسانی که به عنوان پیک موتوری کار

می‌کنند و هر روز با چه خطراتی سروکار دارد. مثلاً در ماجرای ساختمان پلاسکو کسانی به واسطه‌ی فعالیت‌های صنفی آن ساختمان مشغول به کار بودند و الآن بی‌کار هستند؛ حتی من شنیدم کسانی در حاشیه شهر هم

بودند که به واسطه فعالیت‌های ساختمان پلاسکو، مشغول کار بودند (کارهایی مثل دکمه‌دوزی برای لباس) و الآن بی‌کار هستند و با مشکلات عدیده‌ای مواجهند.

اگر این حرکت رهبر معظم انقلاب برای همه مسئولین و مردم الگو بشود، از یک

سودهان ضدانقلاب و کسانی که دارند انقلاب ما را با حرکت‌های ناجوانمردانه مورد هجوم قرار می‌دهند بسته و تبلیغاتشان نقش بر آب خواهد شد و از سوی ملت نیز به یک آرامش نسبی می‌رسند. امیدوارم



بیشتر در تکمیل فرمایش شما، مردم علی‌رغم مشکلات فراوانی که دارند - که زلزله یکی از آنهاست و همان‌طور که فرمودید مشکلات فرهنگی و امنیتی و... نیز هست - اما وقتی ببینند

مسئولی آن‌طور که در توانش هست با خلوص نیت جلو می‌آید، قدردان او خواهند بود؛ شوق و ذوق مردم و روحیه‌گرفتشان از سفر خالصانه‌ی رهبری به مناطق زلزله‌زده تأییدی بر این مدعاست.

قطعاً همین‌طور است؛ مردم ما هم از مسئولین یک کار فوق‌العاده و خارج از توان انتظار ندارند؛ «لا یكلف الله نفساً الا وسعها»؛ یعنی همان مقدار که در وسعشان هست را انجام بدهند. اما گاهی احساس می‌شود که مسئولین در

چنین حرکت‌هایی از طرف مسئولین ادامه پیدا کند. خداوند وعده داده که اگر مسئولین در حد توانشان به فکر مردم باشند، او هم برکات، رحمت‌ها و الهامات غیبی بر مردم نازل خواهد و گره‌ها یکی پس از دیگری باز خواهند شد.

حد وسع و توانشان کار انجام نمی دهند و این جای گله و شکوه دارد.

بیشتر به عنوان سؤال پایانی می خواستم از حضرتعالی پرسم ذهنیتی که نسبت به جنابعالی در جامعه شکل گرفته این است که چون به برخی مسائل انتقاد دارید، شاید به جناح یا جریان خاصی وابسته هستید؛ آیا این را تأیید می فرمایید؟ و اصولاً انتقاداتی که حضرتعالی مطرح می کنید بر چه مبنایی است؟

من در چند مصاحبه و در یک نوشتار این را توضیح دادم که انتقادات من برخاسته از یک نگاه دلسوزانه و دوستانه است. من به هیچ جناحی وابسته نبوده، نیستم و نخواهم بود. از زمانی که خودم را شناختم در هیچ حزب و گروهی حضور نداشتم. در این انتخابات اخیر شورای شهر تهران بنده ابتدا ثبت نام کرده بودم؛ منتها وقتی دیدم که برای رأی آوردن باید به یک جناح یا حزب خاصی وابسته باشم انصراف دادم.

بیشتر اما برداشت و ذهنیت عمومی این است که شاید حضرتعالی به نوعی در طیف اصلاح طلبان جای دارید. خیر؛ این برداشت اشتباه است و اگر کسی این حرف را بگوید، تهمت است.

۹۹ سفر سرزده رهبری به مناطق زلزله زده من را یاد آن جمله امیرالمؤمنین (ع) انداخت که در اوایل نامه شان به مالک اشتر (عهدنامه مالک اشتر) می فرمایند: «وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ»؛ یعنی باید دلت مملو از رحمت و محبت به مردم باشد. ۶۶

بنده نه به جناح اصلاح طلب و نه به جناح اصول گرا وابسته نیستم. معتقدم هرکس به این مردم و به این مملکت خدمت کرد ما مخلص او هستیم و دستش را هم می بوسیم؛ و هرکس از این فرصت پست و مسئولیت - خدای نکرده - برای خودش قبایی دوخت و به این مملکت خیانت

کرد، در هر لباسی باشد ما با او بد هستیم. اگر بنده مثلاً گاهی در جلسه ای بودم که وابسته به جناحی بوده، صحبت های من در آن جلسه هیچ وقت جناحی یا سیاسی خاص نبوده و همان طور که عرض کردم همیشه دغدغه ای مشکلات مردم را داشته ام و سعی کرده ام آن را از طریق تریبون هایی که خدا در اختیار بنده قرار داده مطرح کنم و به گوش مسئولین برسانم. حالا ممکن است گاهی این حرف ها به فلان مسئول برخورد کرده باشد؛ این دیگر به تقوای او بستگی دارد.

برای بنده موقعیت های فراوان سیاسی مهیا بوده؛ اما قبول نکردم؛ چون هم در توان خودم نمی دیدم کار اجرایی را و هم نخواستم از موقعیت خودم برای رسیدن به جایگاه های سیاسی استفاده کنم. من یک معلم هستم و به آن افتخار می کنم. گاهی هم منبر و سخنرانی پیش می آید که در آن ها سعی می کنم مطالبی را که دغدغه ام بوده با مردمی که به من لطف و محبت دارند و پای صحبت های من

می‌نشینند مطرح کنم. زمانی در بیمارستان بستری بودم؛ برخی دوستان اصولگرای تند گله کردند که چرا فقط از یک طیف

۹۹ بنده نه به جناح

اصلاح طلب و نه به جناح

اصول گرا وابسته نیستیم.

معتقدم هر کس به این مردم

و به این مملکت خدمت کرد ما

مخلص او هستیم و دستش را

هم می‌بوسیم؛ و هر کس از این

فرصت پست و مسئولیت - خدای

نکرده - برای خودش قبایی دوخت

و به این مملکت خیانت کرد، در

هر لباسی باشد ما با او بد هستیم.

انتقادات من برخاسته از یک نگاه

دلسوزانه و دوستانه است. ۶۶

و جناح به عیادت تو می‌آیند؟ گفتم پاسخ این سؤال که بسیار ساده است؛ شما هم تشریف بیاورید! کما این که از آن طرف هم تشریف آوردند؛ مثلاً جناب آقای قمی از دفتر مقام معظم رهبری تماس

گرفتند؛ یا آقازاده آقای ابوترابی و دیگران. این که بخواهند بگویند من وابسته به جناح خاصی هستم، برمی‌گردد به زیرکی جناح‌ها که می‌خواهند از یک موقعیت یا وضعیتی سوء استفاده کنند. حادثه زلزله‌ی اخیر - هر چند سهمگین بود اما - می‌تواند بستری برای همدلی گروه‌ها و جناح‌های مختلف باشد. کمک به یک هم‌نوع که دیگر جناح‌بازی ندارد. مثل این که در زمان حادثه‌ی پلاسکو از آتش‌نشان‌ها پرسیم آیا شما اصول‌گرایید یا اصلاح طلب که مشغول خاموش کردن آتش هستید؟ الآن مملکت در بحران‌هایی قرار داد که دلسوزان این مملکت فارغ از دسته‌بندی‌های سیاسی باید برای عبور از آن‌ها کمک کنند.

بیت در همین جریان زلزله اخیر، شاهد شرارت‌های برخی رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی هم بودیم که چقدر سعی داشتند این حادثه را به بستری برای ایجاد تفرقه میان مردم یا نیروهای نظامی

و... تبدیل نمایند؛ یا مثلاً چقدر روی سفر رهبری کار کردند که از آن نکته‌ای استخراج کنند در جهت ایجاد تفرقه و رسیدن به اهداف معاندانه‌ی خودشان. خب طبیعی است که آن‌ها همیشه به دنبال شیطنت‌های خودشان هستند؛ ما هستیم که نباید بهانه‌ای به دست آن‌ها بدهیم. ما اگر درست عمل کنیم، این بهانه‌ها از آن‌ها گرفته خواهد شد. آن مسئولی که می‌گوید من به‌طور آهسته یک جایی یک حرفی را زدم به‌صورت محرمانه و چرا این پخش شد؟ باید بدانند امروزه شرایط به‌گونه‌ایست که هیچ سخنی محرمانه باقی نمی‌ماند و به همین دلیل همه - به‌ویژه کسانی که در ساختار قدرت جایگاه بالاتری دارند - باید نسبت به رفتار و گفتار خودشان دقت بیشتری داشته باشند؛ تا باعث سلب آرامش از جامعه و در نتیجه ایجاد خطر نشود.

بیت با سپاس از حضرت‌عالی و فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.

سنخ‌شناسی جریانات سیاسی در جهان اسلام (طرح یک پژوهش)

روشنفکری دینی یا نوخارجی‌گری؟

مهدی قوامی‌پور

یکی از ویژگی‌های جهان اسلام این است که هنوز منازعات نظری و سیاسی رنگ تنولوژیک (theologic) و الهیاتی دارند، بنابراین لازم است هر محققى که خواهان درک و دریافت منازعات سیاسی جهان اسلام است، شناخت کافی از الهیات اسلامی داشته باشد. در ادامه به بررسی یکی از این جریان‌ها و ریشه‌های تاریخی آن می‌پردازیم.



در جهان اسلام، جریانات و گروه‌های مختلف دینی در حال رقابت و گاه منازعه با هم هستند. گویی جهان اسلام، جهان بی‌قراری‌هاست. هر جریان و گروهی تلاش می‌کند تا با استناد به آیات و روایات و استدلال‌ات کلامی، حقانیت خود را اثبات کند. جدال‌هایی که گاه از مرز کلام و قلم می‌گذرند و به ساحت داغ و درفش و تعذیب بدن می‌رسند.

بنیادگرایی (fundamentalism) به سبب خشونت و وحشی که آفرید، خیلی زود توجه محققان را به خود جلب کرد و

در پی شناخت آن و ریشه‌هایش برآمدند. اگر چه هنوز بنیادگرایی اسلامی در کار وحشت‌آفرینی است و هر روز مرزهای خشونت را در می‌نوردد تا تصویری هولناک از اسلام را به نمایش بگذارد، اما به لحاظ نظری مادر مورد آن اطلاعات کافی داریم و می‌دانیم که ناشی از بحران خلافت اسلامی است، در پی شکست خلافت عثمانی زاده شده و در سر هوای بازگشت به عصر طلایی اسلام و احیاء سنت سلف صالح‌رامی پروراند. اما جریان دیگری هم در جهان اسلام در پی نقش‌آفرینی است

که عموماً از سوی حکومت‌های اسلامی و اسلام‌گرایان تنزه طلب با بدگمانی به آن نگریده شده و متهم به حمایت و پیروی از ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های فرهنگی غربی می‌شوند. این جریان که تحت نام‌های مختلفی خوانده می‌شود، در پی سکولاریسم (secularism) و ایجاد حکومتی لائیک (Laic) در کشورهای اسلامی است.

خاستگاه آنان مانند بنیادگرایی به بحران خلافت و تحولات پس از آن مربوط می‌شود. اگر رویای بنیادگرایی بازگشت

به عصر طلایی اسلام و سلف صالح در ذیل خلافت اسلامی است، رویای این جریان دینی ظاهراً پیوند جهان اسلام با دستاوردهای غربی است. اما به لحاظ سنخ‌شناسی آنان را باید به کدام جریان دینی در سنت اسلامی مرتبط دانست؟ به نظر می‌رسد نقطه‌کانونی جدال الهیاتی در جهان اسلام در نسبت بین سعادت فرد مؤمن و حکومت باشد. پرسش اساسی‌ای که مسلمانان پس از رحلت پیامبر (ص) با آن مواجه شدند و تبعات آن تا به امروز ادامه یافته این است که سعادت یک فرد مسلمان چه نسبتی با امر سیاسی و حکومت دارد؟ در پاسخ به این پرسش، سه جریان «پیروان خلافت و اهل سنت»، «پیروان امامت و تشیع» و «خوارج» شکل گرفتند. پیروان خلافت و امامت علیرغم اختلاف نظر در نحوه‌ی تعیین خلیفه یا امام در شأنیت اخلاقی بخشیدن به حکومت و شخص حاکم در پاسداری از شریعت اتفاق نظر داشتند. در نگاه پیروان این دو گروه، اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین نقش رهبر اعتبار بخشیدن به شریعت و قوانینی است

که جامعه اسلامی بر آن بنا گردیده. از این رو، آنان بی آن‌که بخواهند در باب شکل حکومت و نحوه‌ی توزیع و تقسیم قدرت بحث کنند، در پی احصای ویژگی‌های خلیفه یا امام برآمدند؛ زیرا از نظر آنان سعادت مؤمن تنها با شناخت خلیفه یا

۹۹ **نظریه خلافت به تدریج به‌عنوان اولین الگوی نظام سیاسی در اسلام به سلطنت و پادشاهی گرایش پیدا کرد. و نظریه امامت شیعه با غیبت امام دوازدهم تا عصر حاضر نیز تحولاتی پیدا کرد که پرداختن به آن فرصتی دیگر می‌طلبد.** ۶۰

امام بر حق و بیعت و تبعیت از او ممکن بود؛ چنانکه پیامبر اسلام (ص) گفته بود: «هرکس بمیرد در حالی که امام عصر خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است». اما هر دو گروه و جریان در گذر زمان و تغییرات اجتماعی و سیاسی دستخوش تحولات نظری شدند که در این جا مجال

پرداختن به آن‌ها نیست. تنها به اشاره می‌توان گفت نظریه خلافت به تدریج به‌عنوان اولین الگوی نظام سیاسی در اسلام به سلطنت و پادشاهی گرایش پیدا کرد. و نظریه امامت شیعه با غیبت امام دوازدهم تا عصر حاضر نیز تحولاتی پیدا کرد که پرداختن به آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

خوارج اما از همان ابتدای راهی دیگر پیمودند. آن‌ها به جای تأکید و تقدیس حاکم و حکومت، به شریعت و قوانین شرعی توجه کردند و قدرت عالی‌ه را متعلق به جماعت مؤمنان دانستند. خوارج معتقد بودند در جریان انتخاب حاکم باید همه مؤمنان صرف نظر از جنسیت و ملیت حق انتخاب شدن و انتخاب کردن داشته باشند. از نظر آنان، شخص منتخب، نه مشروعیت بخش به قوانین شرعی، بلکه حامی و پاسدار منافع جماعت مؤمنان است و اگر چنانچه از این مسیر عدول کرده، ستم پیشه کند و از قدرت به نفع خود سوء استفاده نماید، جماعت مؤمنان حق دارند وی را عزل، محاکمه و مجازات کنند.

اندیشه خوارج خیلی زود به حاشیه رفت و تا قرن‌ها نتوانست در فضای فکری و سپهر

«روشنفکران دینی نیز همچون خوارج برای حکومت در وجه دینی آن هیچ قداستی قائل نیستند و اصولاً هرگونه حکومتی را در اسلام انکار کرده یا محدود به زمان پیامبر (ص) و معصومین (ع) می‌دانند و به جای حکومت دینی از حکومت مؤمنان سخن می‌گویند.»

ملت مشروعیت بخش به حکومت است و حکومت باید در خدمت منافع ملی و مردم باشد و اگر چنانچه شخص حاکم از مسیر قانون و منافع ملی عدول کرد، جامعه حق عزل، محاکمه و مجازات آنان را دارد. هر چند این گروه در آثار و نوشته‌های خود ذکری از خوارج و آرای آنان به میان نمی‌آورند، اما می‌توان از آنان به عنوان «نوخارجی» یاد کرد. بنابراین فارغ از استدلال این گروه، به لحاظ سنخ‌شناسی می‌توان آنان را ذیل گفتمان خوارج مورد بررسی قرار داد. البته بین روشنفکری دینی و اندیشه خارجی‌گری تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که باید در فرصت دیگری به آن پرداخت.

پیامبر (ص) دیگر نبوتی نیست، مسأله این‌گونه اقدامات هم سالبه به انتفای موضوع است. در ایران و میان متفکران شیعی نیز طیفی از روشنفکران دینی در این مسیر گام برداشته و تلاش کردند تا با تفسیر جدیدی از منابع اسلامی و طرح برخی استدلال‌ات کلامی، «قدرت عالی» را به مسلمانان نسبت دهند. آنان برای حکومت در وجه دینی آن هیچ قداستی قائل نیستند و اصولاً هرگونه حکومتی را در اسلام انکار کرده یا محدود به زمان پیامبر (ص) و معصومین (ع) می‌دانند و به جای حکومت دینی از حکومت مؤمنان سخن می‌گویند. این گروه معتقدند،

سیاسی جهان اسلام جایگاه درخوری کسب نماید؛ اما با تحولاتی که در قرون اخیر به ویژه پس از فروپاشی خلافت عثمانی و رویارویی جهان اسلام با غرب رخ داد، این اندیشه ذیل تئوری‌های آن دسته از متفکران و روشنفکران دینی که در پی یافتن راه حلی برای آشتی بین جهان اسلام و دستاوردهای غرب بودند، دوباره در مسیر احیای قرار گرفته است. در بین اهل سنت ظاهراً مهم‌ترین نماینده این جریان علی‌الرازا است. وی در کتاب «اسلام و اصول الحکم» معتقد است، اقدامات حکومتی پیامبر (ص) از باب مصلحت و برای تکمیل نبوت بوده و چون بعد از



برگزیده مطالب منتشر شده در سایت مباحثات، آبان و آذر ۱۳۹۶



MobaheSAT.ir